

# تشخیر عمدة الطالب

معروف بہ

«مشجر ابو جمیل»

تالیف : علامہ شامیہ محمود بن علی المنکدم معروف بہ «ابو جمیل»

از دانشندان سده دهم هجری

تحقیق سید محمدی رجائی



برکی از کتاب **تشخیر عمدة الطالب** از سبب تالیف سید محمود بن علی المنکدم معروف بہ «ابو جمیل» از سبب شامیان سده ۱۰ هجری، شریفیس مورخ اواخر سده ۱۰ هجری.

# تشخیر عمدة الطالب

معروف بہ  
«مشجر ابو جمیل»

تألیف:

علامہ نسابہ محمود بن علی المنکرم معروف بہ «ابو جمیل»

از دانشندان سده دهم هجری

جمع داری اموال

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۵۵۳۴۵

ش-اموال:

Shiabooks.net



تحقیق

سید محمدی رجایی

سرشناسه	ابوجبل محمود بن علی ، قرن ۱۰ هـ.
عنوان فرارداوی	عمدة الطالب في انساب آل أبي طالب .
عنوان و نام پدید آور	تشجير عمدة الطالب معروف به مشجر ابوجبل / تأليف محمود بن علي المتكدم معروف به ابوجبل ، محقق سید مهدی رجائی .
مشخصات نشر	قم: کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی. گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی. ۱۳۲۹ق/۸۰۰م. = ۱۳۸۶ش
فروست	کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی. مرکز تبارشناسی: ۳۶
شابک	978 - 964 - 8179 - 46 - 0
وضعیت فهرست نویسی	نیا
یادداشت	کتاب حاضر شجره نامه ای بر اساس "عمدة الطالب في انساب آل أبي طالب" اثر ابن عثبه است. مشجر ابوجبل
عنوان دیگر	عمدة الطالب في انساب آل أبي طالب.
عنوان دیگر	آل ابوطالب - - نسب نامه - - متون قدیمی تا قرن ۱۲.
موضوع	آل ابوطالب - - سرگذشت نامه.
موضوع	سادات (خاندان) - - نسب نامه .
موضوع	ابن عثبه . احمد بن علی ، ۷۲۹-۸۲۸ق. عمدة الطالب في انساب آل أبي طالب.
موضوع	نسب شناسی .
شناسه افزوده	رجائی ، سید مهدی ، ۱۳۲۶ش - . محقق .
شناسه افزوده	ابن عثبه ، احمد بن علی ، ۷۲۹-۸۲۸ق. عمدة الطالب في انساب آل أبي طالب.
شناسه افزوده	کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی.
رده بندی کنگره	۱۳۸۶ ش ۷/۵۲/۵۲ BP
رده بندی دیویی	۲۹۷/۹۸
شماره کتابشناسی ملی	۱۱۷۳۸۲۰



تشجير عمدة الطالب معروف به مشجر ابوجبل

مؤلف : علامه نسابه محمود بن علی متکدم معروف به ابوجبل (سده دهم هجری)

محقق : سید مهدی رجایی موسوی

ناشر: کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)

گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی - قم « مرکز تبارشناسی ۳۶ »

شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی : تیزهوش

چاپ : ستاره - قم

نوبت چاپ : اول ، ۱۳۸۶ش/۱۳۲۹ق/۲۰۰۸م

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۸۱۷۹-۴۶-۰

ISBN:978\_964\_8179\_46\_0

AYATOLLAH MAR'ASHI NAJAFI ST., Qom 37157, I.R.IRAN

TEL: + 98 251 7741970-78; FAX +98 251 7743637

[http:// www.marashilibrary.com](http://www.marashilibrary.com)

[http:// www.marashilibrary.net](http://www.marashilibrary.net)

[http:// www.marashilibrary.org](http://www.marashilibrary.org)

E\_mail: [info@marashilibrary.org](mailto:info@marashilibrary.org)

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين  
المعصومين، ولعنة الله على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين.

## پیرامون کتاب :

پدید آورنده این کتاب علامه نسابه محمود بن علی المنکدم می باشد.  
با مراجعه به کتب انساب و تراجم تا کنون هویت مؤلف مشخص نگردیده.  
آنچه مسلم است ایشان از دانشمندان گمنام سده دهم هجری، و هم عصر با  
صاحب کتاب سراج الأنساب ابن کیا گیلانی می باشد.  
این کتاب در حقیقت چنان چه مؤلف بدان اشاره نموده است تشجیر کتاب  
عمده الطالب علامه نسابه جمال الدین احمد بن علی معروف بابن عنبه داودی  
حسنى، متوفای سنة (۸۲۸) هجری قمری می باشد.  
البته مؤلف محترم زیاداتی بر کتاب عمده دارد، و تا عصر خود را مخصوصاً  
آنچه مربوط به خاندان مختاریها و غیره بوده درج نموده، و تفصیل نسب پیامبر  
گرامی اسلام ﷺ تا حضرت آدم ابوالبشر را آورده است.  
این کتاب پس از تألیف آن شهرت به مشجر ابو جمیل گردیده، و مورد توجه  
نسابه های عصر خود و پس از آن قرار گرفته، تا کنون سه نسخه بسیار ارزشمند  
از این کتاب به دست این جانب رسیده :

یک: نسخه مربوط به یک خاندان ساکن اصفهان می باشد، نسخه بسیار نفیس

و ارزشمند می باشد، وقف نامه که در پایان آن آمده، پس از این در باره آن مطالبی گفته می شود.

دو نسخه دیگر متعلق به کتابخانه بزرگ مرحوم حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره می باشد، و یکی از این نسخه ها از روی نسخه اصفهان نگاشته شده بدون هیچ گونه دخل و تصرف، و نسخه دیگر بسیار نفیس و ارزشمند و گرانسنگ و قدیمی می باشد، و عناوین آن با خط بسیار زیبا نگاشته شده است.

متن این کتاب که در روبروی خود دارید، همان اصل نسخه اصفهان می باشد، که با دو نسخه دیگر مقابله شده، در مواردی نسخه اصفهان تصحیح و باز نویسی شده، سعی شده متن کتاب به همان صورت تشجیر که مورد نظر مؤلف کتاب بوده محفوظ بماند، موارد نا چیز تصحیح و باز نویسی شده، موارد دیگر چون قابل تصرف در متن کتاب نبود، به صورت غلط انشایی در متن مشاهده می شود، که تصحیح آن به خوانندگان عزیز واگذار می شود.

### نکته قابل توجه :

در پایان نسخه اصفهان و نسخه دیگر که از روی همان نسخه نوشته شده، چنین آمده است: بسم الله الرحمن الرحيم، بعد الحمد والصلاة، باعث بر تحریر و تسطیر این، آن که چون در سلسله علیه سادات با سعادات مختاریه حسینییه، در هر زمان شخصی بوده عالم به انساب سادات با سعادات، که جمیع سادات تصحیح نسب از ایشان می نموده اند.

مثل السيد العالم الكامل النسابة، سيد نظام الدين حسن، صاحب کتاب خلاصة الأنساب.

و سید الفاضل سید قاسم النسابة، صاحب کتاب زبدة الأنساب .  
و سید التحریر النسابة سید غیاث الدین ابراهیم، صاحب کتاب مصباح  
الأنساب .

تا آن که نوبت به این فقیر رسیده، و الحال چون شیخوخه و پیری و ضعف این  
فقیر را دریافته، و می خواست که هر یک از سادات عالی الدرجات که در هر  
بلاد باشند تصحیح نسب خود را از این سلسله علیه نگرند، لهذا فقیر محمّدامین  
النقیب بن شاه حسین بن شمس الدین علی سلطان المختاری الحسینی، حاکم دار  
المؤمنین سبزوار، بعد از آن که عالی حضرت سلالة السادات و النجباء علامة  
العلماء میر روح الامین بن شمس الدین محمّد بن سید رضا بن سید محمّد بن سید  
مهدی بن سید تاج الدین علی بن شمس الدین علی اکبر بن ناصر الدین احمد بن  
شرف الدین محمّد بن شمس الدین علی نقیب النقباء خراسان و عراق عرب که  
نسب شریفش منتهی به حسین الأصغر ابن الامام زین العابدین علی بن  
الحسین علیه السلام می شود، چنان چه در این کتاب و سائر کتب انساب مذکور و  
مضبوط است .

و سید مزبور - اعنی شمس الدین علی - در زمان سلطنت تیمور کورگان از  
نجف اشرف به خراسان آمده، و باز در آن اوان بازگشت به نجف اشرف نمود، و  
چون نوبت سلطنت به شاهرخ میرزا رسیده، دیگر بار رجوع به خراسان نموده  
در دار المؤمنین سبزوار مسکن نمود، به شرحی که در هر یک از کتب انساب و  
تواریخ و سیر مذکور و مضبوط است، وارد سبزوار شده، و از بنی اعمام حقیر  
بوده، و در این سلسله اعلم و افضل از مشار الیه در علم انساب و سایر علوم  
نبود .

لهذا این کتاب که مسمی به مشجر ابو جمیل النسابة است، و در نهایت اعتبار و اعتماد است، وقف بر عالی حضرت مشار الیه نمودم، و بعد از او بر اعلم اولاد او متعاقباً، که هر گاه یکی از سادات در هر بلدی از بلاد باشند و اراده تصحیح نسب خود کما کان داشته، به خدمت معظم الیه رجوع نمایند، و زیاده از سه ماه به عاریت ندهند، و صیغه شرعیه گفته شد، فمن بدله بعد ما سمعه فإثمه علی الذین یبدلونه. در پایان مهر واقف آمده است.

جا دارد پیرامون این وقفنامه چندین نکته را متذکر شوم:

۱- سادات عیدلیه مختاریه حسینیة چندین سال سر سلسله امر نقابت سادات را داشته‌اند، و در هر زمان دانشمندی تبار شناس از این خاندان متصدی امر نقابت و تصحیح نسب سادات بوده‌اند.

۲- سید نظام الدین حسن صاحب کتاب خلاصة الأنساب، نسب ایشان چنین است: سید نقیب معظم مکرم نظام الدین حسن بن جلال الدین ابراهیم بن شمس الدین علی بن عبدالمطلب بن جلال الدین ابونصر ابراهیم بن عمیدالدین عبدالمطلب بن شمس الدین علی بن تاج الدین حسن بن شمس الدین علی بن عمیدالدین ابوجعفر محمد بن ابونزار عدنان بن عبدالله بن ابوعلی المختار بن ابوعلی مسلم الأحول بن ابوعلی محمد بن ابو محمد الأشر بن عبیدالله الثالث بن علی بن عبیدالله الثانی بن علی الصالح بن عبیدالله الأعرج بن حسین الأصغر بن امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب.

نام کتاب خلاصة الأنساب ایشان، در کتب تراجم و منابع نسبی نیامده، امیدوارم با تفحصی که در کتب انساب دارم به این کتاب و امثال آن دسترسی پیدا کنم، و در دسترس علاقه‌مندان قرار دهم.

۳ - سید قاسم نسابه صاحب کتاب زبده الأنساب، ایشان فرزند نظام الدین حسن سابق الذکر می باشد، و صاحب رساله اسدیه در نسب سادات مرعشیه که به چاپ رسیده است، این همان است که مرحوم سید احمد بن محمد کیا گیلانی کتاب سراج الأنساب را به درخواست ایشان تألیف نموده، این کتاب به تحقیق این جانب چاپ و منتشر شده است.

نام کتاب زبده الأنساب ایشان، و همچنین نام کتاب مصباح الأنساب میر غیاث الدین ابراهیم عیبدلی، در کتب تراجم و منابع نسبی نیامده، متأسفانه آثار ارزشمند شیعه در طول تاریخ دست خوش حوادث و اهمال کاری نگه دارندگان آنها شده، و یا در کتابخانه های شخصی اشخاص و وظیفه شناس در بدترین وضع دور از دسترس علاقه مندان نگه داری می شود.

۴ - نسب نقیب محمد امین حاکم سبزوار از این قرار است: محمد امین بن شاه حسین بن شمس الدین علی بن جلال الدین قاسم بن شمس الدین علی بن شرف الدین محمد بن شمس الدین علی بن عبدالمطلب بن جلال الدین ابونصر ابراهیم بن عمیدالدین عبدالمطلب بن شمس الدین علی بن تاج الدین حسن بن شمس الدین علی بن عمیدالدین ابوجعفر محمد بن ابونزار عدنان بن عبدالله بن ابوعلی المختار بن ابوعلی مسلم الأحول بن ابوعلی محمد بن ابو محمد الأشر بن عبیدالله الثالث بن علی بن عبیدالله الثانی بن علی الصالح بن عبیدالله الأعرج بن حسین الأصغر بن امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب.

مرحوم ابن کیا گیلانی صاحب کتاب سراج الأنساب در حاشیه «منه» در کتاب سراج از ایشان تعبیر به: میرزا محمد امین نسابه نقیب خراسان، نموده است.

۵ - نسب سید میر روح الامین نائینی چنین است: امیر روح الامین بن



شمس الدين محمد بن الرضا<sup>(۱)</sup> بن محمد بن مهدي بن تاج الدين علي بن  
شمس الدين علي اكبر بن ناصر الدين احمد بن شرف الدين محمد بن شمس الدين  
علي بن عبدالمطلب بن جلال الدين ابونصر ابراهيم بن عميدالدين عبدالمطلب بن  
شمس الدين علي بن تاج الدين حسن بن شمس الدين علي بن عميدالدين  
ابوجعفر محمد بن ابونزار عدنان بن عبدالله بن ابو علي المختار بن ابو علاء مسلم  
الأحول بن ابو علي محمد بن ابو محمد الأشر بن عبيدالله الثالث بن علي بن  
عبيدالله الثاني بن علي الصالح بن عبيدالله الأعرج بن حسين الأصغر بن امام  
زين العابدين علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب .

مرحوم علامه افندي صاحب كتاب رياض العلماء در باره ايشان چنين  
مرقوم داشته: الأمير روح الأمين النائيني، صالح معاصر واعظ، كان من أئمة  
الجماعة بمسجد الجامع العباسي باصبهان، وقد توفي في هذه الأعصار<sup>(۲)</sup> .

۶ - شمس الدين علي که در زمان سلطنت تیمور کورگان از نجف اشرف به  
خراسان آمده، شرح حالی از ایشان در همین کتاب خواهد آمد، و مرحوم ابن  
کیاء گیلانی صاحب کتاب سراج الأنساب داستانی در عظمت این سید بزرگوار  
نقل نموده، در پایان می فرماید: سید در خراسان روز به روز تعظیم و جلالت  
زیاده می شد، و در بلدة سبزوار در سنه ستة و ثلاثين وثمانمائه وفات یافت، و در  
آن بلدة مدفون است<sup>(۳)</sup> .

(۱) در بعض تراجم نسبی: عبدالرضا .

(۲) رياض العلماء ۲: ۳۱۷-۳۱۸ .

(۳) سراج الأنساب ص ۱۵۰ .

۷- واقف این کتاب که خود از نسابه‌های معروف و مشهور زمان خود بوده، و همچنین نقابت سادات داشته، این کتاب را مورد تأیید قرار داده، در باره صحت این کتاب چنین من نگارد؛ این کتاب که مسمی به مشجر ابو جمیل النسابه است، و در نهایت اعتبار و اعتماد است.

گرچه هویت مؤلف کتاب تا کنون برای این جانب معلوم نگردیده، اما این تأیید و مهر امضا از این شخصیت بزرگ برای اعتبار این کتاب کافی می‌باشد. امیدوارم در آینده معلوماتی راجع به مؤلف کتاب پیدا کنم، و در دسترس علاقه‌مندان قرار دهم.

در پایان جا دارد از دانشمند محترم جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمود مرعشی، فرزند برومند و سخت کوش مرحوم حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره، کمال تقدیر و تشکر داشته باشم، که این کتاب و امثال آن را در دسترس این جانب قرار داده، تا در لیست نشر سلسله آثار نسبی کتابخانه بزرگ والد معظم ایشان قرار دهم، و مورد استفاده پژوهشگران و دانشوران قرار گیرد.

تا کنون بحمد الله آثار بسیار ارزشمند نسبی به اهتمام ایشان و تحقیق این جانب چاپ و منتشر گردیده است، امیدوارم این همت والای ایشان مورد عنایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قرار گیرد، و ذخیره قبر و قیامت و مایه سربلندی در دنیا و آخرت بوده باشد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

محرم الحرام سال ۱۴۲۹ هـ ق - قم - سید مهدی رجائی







### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي خلق من الماء بشراً، فجعله نسباً وصهراً<sup>(١)</sup>، ورفع بعض الأنام على بعض<sup>(٢)</sup>، فصيره أفخم قدراً، وأحلّ نبيّه محمّداً المختار من شريف النسب في المجد الصراح<sup>(٣)</sup>، واصطفاه لليتار<sup>(٤)</sup> بمنيف الحسب من سرّه البطاح، وأطلع شمس فخره في أفق العلاء، ساطعة الشعاع، ووصل حسبه ونسبه يوم القيامة بعدم الانقطاع<sup>(٥)</sup>، فهو أكرم البريّة نفساً وآلاً.

والصلاة والسلام على سيد المرسلين، محمّد وآله أجمعين الطيبين الطاهرين، وسلّم تسليماً كثيراً كثيراً.

---

(١) اشاره به آیه «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا» سورة فرقان: ٥٤.

(٢) اشاره به آیه «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ خِلَافًا وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلِغَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» سورة انعام: ١٦٥.

(٣) الصريح: الرجل الخالص النسب، وكلّ خالص صريح. صحاح.

(٤) از وتر به معنی یگانه.

(٥) اشاره به حدیث معروف که از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده: «كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ يَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا حَسْبِي وَنَسْبِي» این حدیث به الفاظ دیگر نقل شده، به کتاب «المعقبون من آل أبي طالب ج ١: ٧ - ١٠» مراجعه شود.

سبب تحریر این سطور آن که جناب مرتضیٰ اعظم مجتبیٰ اکرم، افتخار السادات والأشراف، منبع السعادات و الألطاف، المرحوم المغفور الواصل إلى رحمة الملك الكريم الرحيم، امير سيد جلال الدين ابراهيم النقيب ابن المرتضى الأعظم والمجتبیٰ الأکرم، سلطان السادات والنقباء، المرحوم المغفور امير سيد شمس الدين على النقيب المختار النسابة النجفی الحسيني، که نسب شريف ايشان در ما بين نسب عبيدالله الأعرج بن الحسين الأصغر بن زين العابدين بن الحسين بن على بن ابى طالب گفته خواهد شد<sup>(١)</sup>.

این فقير ضعيف محمود بن على المنکدم، که معروف است به ابو جميل، را استدعا نمود که نسب نامه آل ابى طالب را که مرتضى اعظم مجتبیٰ اکرم، قدوة السادات والعلماء، سيد جمال الدين احمد عنه الحسيني<sup>(٢)</sup>، تصنيف کرده مشجر

(١) نسب شريف ايشان از این قرار است: سيد ابراهيم بن شمس الدين على بن عبدالمطلب بن جلال الدين ابونصر ابراهيم بن عميدالدين عبدالمطلب بن شمس الدين على بن تاج الدين حسن بن شمس الدين على بن عميدالدين ابو جعفر محمد بن ابونزار عدنان بن عبدالله بن ابو على المختار بن ابو علاء مسلم الأحول بن ابو على محمد بن ابو محمد الأشر بن عبيدالله الثالث بن على بن عبيدالله الثانى بن على الصالح بن عبيدالله الأعرج بن حسين الأصغر بن امام زين العابدين على بن الحسين بن على بن ابى طالب.

(٢) سيد احمد جمال الدين بن على بن حسين بن على بن مهنا بن عنبة الأصغر بن على عنبة الأكبر بن محمد بن يحيى بن عبدالله بن محمد بن يحيى بن محمد بن داود الأمير بن موسى الثانى بن عبدالله بن موسى الجون بن عبدالله المحض بن حسن

↓

سازد، این فقیر آن نسب‌نامه را و جمیع انساب قریش و پدران ایشان را الا آن‌که بزرگان دین در کتابهای طویل<sup>(۱)</sup>، و در تفسیر قرآن مجید<sup>(۲)</sup> ذکر کرده باشند،

المثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب معروف به ابن عنبه داودی .

یکی از نسابه‌های مشهور و معروف عصر خود و پس از آن می‌باشد، دارای تألیفات ارزنده‌ای در علم انساب به دو لغت عربی و فارسی می‌باشد، مانند کتاب عمدة الطالب کبری و وسطی و صغری به زبان عربی، و کتاب الفصول الفخریه فی أصول البریه، و التحفة الجمالیه به زبان فارسی .

کتاب عمدة الطالب وسطای ایشان مورد توجه شایان تبارشناسان قرار گرفته، و شرحها و حاشیه‌های فراوانی بر او نوشته شده، و یکی از منابع مهم علم انساب قرار گرفته .

این کتاب که در روبروی خود دارید تشجیر همین کتاب عمدة الطالب وسطی می‌باشد، البته محور این تشجیر بر همین کتاب است، با اضافات فراوان دیگر، چه در انساب و چه در تراجم .

کتاب عمدة الطالب به وسیله این جانب تحقیق و با بیست نسخه ارزنده خطی و چاپی مقابله شده، و به وسیله انتشارات کتابخانه بزرگ حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره چاپ و منتشر گردیده است .

(۱) مانند کتابهایی که راجع به قصص انبیاء علیهم السلام نوشته‌اند، مرحوم علامه ملا محمدباقر مجلسی قدس سره در چندین مجلد بحار الأنوار قصص و حکایات انبیاء علیهم السلام را از روایات بی شمار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام گرد آوری نموده است .

(۲) در ضمن سور و آیات وارده در باره قصص انبیاء سلف علیهم السلام، و موارد آنها در تفاسیر شیعه و عامه فراوان است .



ذکر کرده شد .

از این غایت تا زمان آدم صفی علیه الصلاة و السلام، نام ایشان و اولاد ایشان و اعمار ایشان و اعمال ایشان گفته شده، تا همگان را از آن حالات قدیمه تحقیق تمام حاصل شود .

چون جناب سید مشار الیه<sup>(۱)</sup> التماس نموده بود، التماس او را مبذول داشته، در این مشجّر ذکر خواهد شد، و مطالعه خواهند نمود، و به سمع اکابر و اصاغر روزگار آینده خواهد رسید، و الله اعلم بالصواب، و الیه المرجع و المآب .

---

(۱) مراد امیر سید جلال الدین ابراهیم عبیدلی مختاری نقیب .



الایکبر علی الدین ابی سراج محمّد بن عجلان

خروس



محمد پیشرو عراق رفت و توجیر سلطان ابو سعید بن سلطان او کجا تو بن او خون عنود سلطان او را کرامی داشت و مال بسیار داد و همراه قافلہ عراق  
 بگر رفت و غیار الدین محمد رشید کرد و یو یو با جماعتی دیگر از لثراف عراق با او همراه بودند و سید احمد مال و نعمت بسیار بود و در راه و دنیا  
 نام سلطان ابو سعید بن زند و در آن کرد و محل عراق را بدستور زمان خلفه عباس مقدم داشتند و صریحاً راطاقت نبود الخجا بسید پیش  
 به تفسیر تجریدند که بسیار این پسر دوست داشتی و سلطان ابو سعید با او احسان بسیار کرده بود درین زمان و زمان پیشتر سید فرود کرد بدین  
 راه و دنیا معامله کند چون از پسر و شایع او می ترسید که قوی بودند پس سید احمد هم اتفاقاً از کشت و عراق آمد سلطان او را مغر زو و مکر دست  
 مر او را بر اعراب عراق مغرور کرد اندید سید احمد بسیار اعراب را بکشت و فارت کرد و بجز آن کن شد تا اذ الامر و غیر این احوال و کثیر الاموال تا غایتی که سلطان  
 سعید وفات یافت سید علی بن امیر طالب و مقتدی حکم طر بود او را پسر کن کرد و طر و احوالی را بگرفت چون شیخ حسن بن شیخ حسین بن تقی با جلاری  
 بنام آمد و در بار لشکر بچیک او فرستاد معین شد شیخ حسن بنفس خود بجز آمد و از فرات بگذشت و حله را در زندان کرد چون در اعراب  
 بجز جان دیدند متفرق شدند مگر اندکی بماندند و قتال عظیم واقع شد و احد بن فلتیة فارس شجاع و پسر او فلتیة کشته شد و چون سلطان  
 شد سید بجز او را آمد چون نگاه کردند اندکی مانده بودند تا آنجا که قوام الدین طار و اوس المنقبی کسوف کردند امیر شیخ حسن بن شیخ بدو الدین شیخ  
 و شایخ الشیبلی را پیش قوام الدین المنقبی فرستاد و منقبی قوام الدین سید احمد این کرد این دو پسر کینه او را اما ان داد و او را همراه خود پیش امیر شیخ حسن  
 برد امیر شیخ حسن در دم طر مستقیم بودند از جلالت سید و مکان پد را و نیز خوف کردند که تا او زنده خواهد بود خوف باقی خواهد بود بل شیخ بدو الدین  
 مشاورت کرد گفت هست مال که گرفتار است برو و حال بسیار دیگر سید طلبت بسیار کردند هر چه داشت اشکار و نهان از او پستانند امیر شیخ  
 حسن اراده کرد که او را رها کند خاکسبکیان سید را حیل بسیار کردند و پیش او بگریختند و رفتند و گفتند که او پد را کشته است او را فضا مکن  
 سید احمد اعتراض نمود بقتل پد را و ابو بکر فرمود تا او را بقصاص پد را قتل کنند طلع عفو کرد اجابت نکردند کردن سید به هفت خوب بردند  
 و او را در سرای او دفن کردند و امیر شیخ حسن بن خود پیاده همراه جازه او بود با هم لشکر خود بعد از آن او را بمشهد شریف عزیزی بردند و دفن  
 کردند و ~~عراق~~ از حج منقطع شد در ایام حکومت السید ریش و چون او وفات یافت پسر او سید ابوسراج محمّد بن عجلان بجای پد روالی  
 مکه رفت شیخ سراج الدین صهر بن علی قزوینی از راه دمشق مکه رفت سخن صلح با سید محمّد بن عجلان بگفت اجابت یافت و پسر خود خروس را  
 بعراق فرستاد و همراه شیخ مذکور امیر شیخ حسن او را اعزاز و کرام بسیار کرده و مال بسیار که حجت صلح قبول کرده بود بدو داد و اموال هم  
 کرد درین هفت سال جمع شده بود بدو او و بسیار دی دیگر امانت کرده کرد

الامير سيد الدين ريشه

السيد فر الدين الاصغر

مادر او از بنی النعمان حسن الشیخ بود به اتفاق وقت  
مخلی نظام بن شد که بر وی حید بود و طووفات  
یافت و در شهرها غریب و بیگانه بود

خلفه  
الامیر ابو الفیث

الامیر محمد بن خلیفه

مادر او میر محمد دختر حمزه بن علی بود  
که در زمان سلطان لودین او را مال بسیار داد  
بجای از دست و اینها وفات یافت

والله اعلم بالصواب  
محمد بن ابی بکر

بد و لو با اوصاف کرده و او را بعضی از ارباب دین فرستاد حکم آنجا  
آورد و بعضی از خویش بود و مغز و مسکرم داشت اما آنجا نبرد کرد و او را  
جورید و او را خبثت رسول فرستاد و استبداد کرد که او را ها کند چون  
خلاص یافت به اتفاق وقت نزدیک خازان بنی ارضون سلطان اوقاف مکه بود  
داد و حرمت بسیار داشت و انعام بسیار کرد و در ولایت مطرد می بود  
و اگر او را از او بر کوبید و در مطرد سیدی غریب گناه و نفاق او بود و وفات یافت

مادر او میر محمد بن خلیفه  
و در شیراز در شهر سار  
مدفون اند

محمد بن ابی بکر



الامير ابو عزيز قتادة الامير الكبير

الامير الكبير  
الامير ابو عزيز

بنو هاشم  
بنو عبد المطلب

الحسن قتاده امير بود بعد از پدر خود امير قندهار و سرور از اميران كبير پارس و بخت فتنه سازان شد بعد از آن رسول مبارک را خلافت فرستاد و عهد خواست مي نمود و داشتند

امير ابو عزيز قتاده بن ادریس در سنه سبع و تسعين و خمسمائه  
 ملك حجاز را بشمشیر از هواشم بستاند، و بعضی گفته اند که امیر  
 قتاده امیر محمد بن مكثر بن عيسى فلیته را بکشت و مگه را  
 از او بستند، و عمارت مگه تا حالی در خاندان او هست، و او را  
 نه پسر بود، انناصر العباسی و پدر او مستنصر استدعا نمود که  
 امیر قتاده به عراق رود تا مردم او را به بینند، امیر قتاده اجابت  
 کرد و به جانب عراق روان شد چون به مشهد شریف غروی رسید  
 جماعت مردم را دید که پیشوا آمده بودند، شخصی را دید که  
 شیری را در زنجیر کرده با خود می آورد، سید قتاده از آمدن  
 بشیمان شد و گفت: در زمینی که شیر را در زنجیر می کنند در  
 آن زمین نتوان بود، و مردم را وداع کرد و عذر خواست  
 و پیغامها داد و بازگشت و بمگه آمد.

امير راج ليزمکه بود بعد از پدر خود  
 حسن بن قتاده در زمان اومسعود بن  
 کامل پراهل که عليه کرد امير راج امد  
 برانديب فتنه که در میان بود در پراهل  
 ابو سعید الحسن بن علی را در حکومت با خود  
 شريك گردانید در حکومت بعد ذلك  
 ابو سعید را مکه حاص شد که او بیاید  
 شجاع و دلیر بود

ادریس بن ملکان بن عبدالکریم بن الحسین بن ابی عبدالله سلیمان  
 جعفر بن ابی البشر ضحاک امام الحرم

سید عبدالحمید التقی بن أسامه النسابة روایت کرده است: که به حج رفتم در صحبت عدنان بن المختار، شبی به حرم رفتم، دیدم که شخصی نشسته و جماعتی بر او جمع شده، و نور از پیشانی او می تافت، مردم او را معزز و مکرم می داشتند، پرسیدم که این شخص کیست؟ گفتند: این شخص ابو جعفر امام حرم است، سید عدنان مرا گفت: این شخص مسن است و ضعیف، ما ضعیف نیستم پیش او رفتیم و سلام کردیم، برخواست و سلام ما را جواب داد، من بوسه بر سر او نهادم، او نیز بوسه بر سر سینه من نهاد، که بالای او کوتاه بود.

پس مرا گفت: تو کیستی؟ گفتم: من از ابن عقیل از عراق می آیم، گفت: علوی؟ گفتم: آری، گفت: حسنی یا حسینی یا محمدی یا عباسی یا عمری، گفتم: حسینی، گفت: عقب حسین از علی بن الحسین است، از محمد الباقر یا از عبدالله الباهر یا از زید الشهید یا از عمر الأشرف یا از حسین اصغر یا علی اصغر؟ گفتم: من از اولاد زید شهیدم.

گفت: که عقب زید شهید از سه پسر است: حسین ذی الدمعه و عیسی و محمد، تو از کدامی؟ گفتم: من از ولد حسین ذی الدمعه، گفت: عقب حسین ذی الدمعه از سه پسر است: یحیی و حسین قعد و علی، تو از کدامی؟ گفتم: من از ولد یحیی، گفت: عقب یحیی از هفت پسر است: قاسم و حسن زاهد و حمزه و محمد الأصغر و عیسی و یحیی و عمر؟ گفتم: من از ولد عمر بن یحیی.

گفت: عمر را دو پسر است: احمد محدث، و ابو منصور محمد، تو از کدامی؟ گفتم: از احمد محدث، گفت: عقب احمد محدث از حسین نسابه نقیب است، و عقب حسین نسابه از زید و یحیی است، تو از کدامی؟ گفتم: من از یحیی بن الحسین.

گفت: عقب یحییٰ از دو پسر ابوعلی عمر، و ابو محمد حسن، تو از کدامی؟  
گفتم: من از ابوعلی عمر، گفت: عقب عمر بن یحییٰ از سه پسر است: ابوالحسن  
محمد، و ابوطالب محمد، و ابوالغنائم محمد، تو از کدامی؟ گفتم: من از ولد  
ابوطالب محمد بن عمر، گفت: ولد عمر منحصر است بر ابن اسامه، گفتم: منم ابن  
اسامه. و این حکایت دلیل است بر دانش ابو جعفر امام الحرم.

امارت حجاز از زمان المستنجد بالله تا این غایت در خاندان الحسین بن  
ابو عبدالله سلیمان بن علی بن عبدالله بن ابو جعفر محمد الثعلب است، که امیر  
قتاده بن ادريس بن مطاعن بن عبدالکریم بن عیسی بن الحسین المذكور به  
ضرب شمشیر از ابن عثمان خود که هواشم است بگرفت تا الی یومنا هذا همچنان  
در خاندان ایشان است، ابقاه الله تعالی الی یوم الدین.







ابي هاشم الاصغر بن عبد الله بن ابي هاشم الامير

ابو اسحق بن محمد بن الحسن بن علي بن ابي هاشم

بكره

اورا مقبلاست

مقبول اورا مقبلاست

سود بن عبد الله

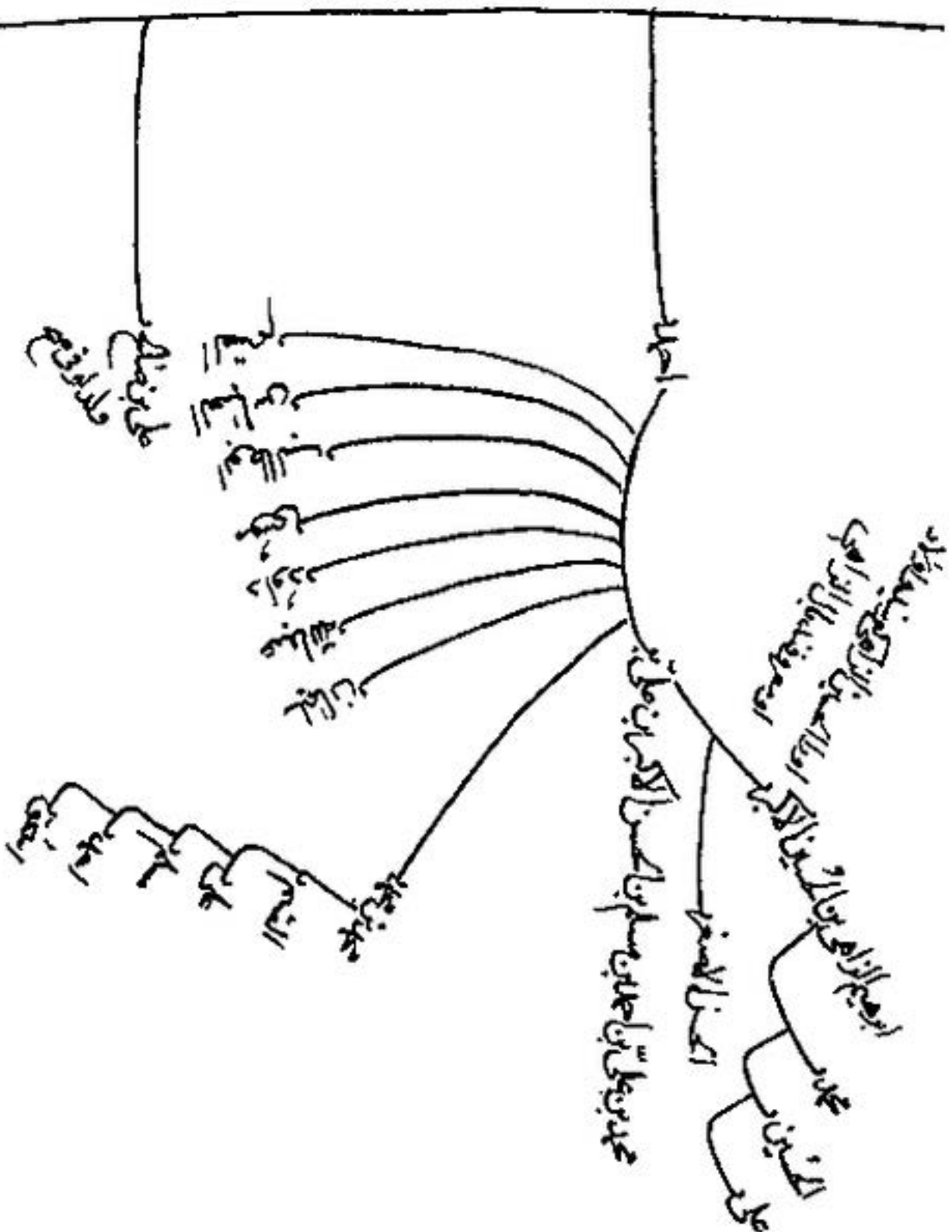
جعفر بن الحسين

اولاد اوسم و فاند بال سووي































عبدالله الشيخ الصالح

ابو ادم محمد بن يحيى الويتي

يحيى بن محمد بن يحيى بن محمد بن يحيى فارس بن العباس

جعفر بن يحيى

الحسن بن محمد بن عدود بن سليمان بن ابى الجهد الكوفي بن زين ولده الكرخ ابو الجهد بن اعتر بن يحيى

الشيخ وبنو الشافعي وهو ابو الكعب بن عبد الله بن ابى الحسين يحيى الشافعي بن عبد الله

ويجازيه

ابو ادم محمد بن يحيى بن يوسف الخليلي

عبدالله بن يحيى بن يوسف الكوفي  
وهو بنو الشافعي وهو ابو الكعب بن عبد الله بن ابى الحسين يحيى الشافعي بن عبد الله

احمد بن يوسف الخليلي

الحسن بن يحيى

عقبنا بنو بجازيه



موسی الجون

الامیر ابو عبد الله محمد بن یوسف الاخیر بن ابرهیم

لقب موسی الجون ابو الحسن بود و ابو عبد الله  
نیز گشتندی و سیاه اکل بود لقب مادر او  
هند الجون نهاده بودند و شاهرود و منصور و پد او  
خویشان او را گویند موسی جعفر محمد و ابرهیم او را هزار تازیانه  
برد و بجای فرستاد که برادران خود بیایند و بگویند  
مگر نهان شدند چون برادران او محمد و ابرهیم گشته شدند  
و مهدی محمد بن منصور حج آمد در وقت طواف موسی گفت  
یا امیر المؤمنین دلیل ترشدم ایمان تو کیستی گفت من تو  
بن عبد الله ام گفت از طایبان کرای بی بی نزدیک من گفت این

حسن بن زید است و این موسی بن جعفر است و این حسن بن  
عبد الله بن عباس بن علی است هر صدقین کرده اند  
و او را ایمان دادند و تا زمان رشید گشتند  
روز بیدار رشید شدند چون چشم او بر  
بناط رشید افتاد بپشت در رشید  
بخندید گفت یا امیر المؤمنین  
این افتادن از روزه فی ازستی

ما در ابرهیم و عبد الله شیخ طالع سلم بنیت محمد بن ظفر بن  
عبد الله بن عبد الرحمن ابو کریم است  
مادر یوسف قطب بنیت علی از بی طفیل بن مالک بن جعفر بن کلاب

احمد بن رحمة بن ابی عبد الله محمد



احمد بن رحمة بن ابی الحسن ابرهیم

محمد بن یوسف بن ابی جعفر محمد  
محمد بن یوسف بن ابی جعفر محمد  
محمد بن یوسف بن ابی جعفر محمد

محمد بن یوسف بن ابی جعفر محمد



محمد بن عبدالله الاشرق بن محمد النفس الزكية

احمد بن محمد بن زکیر کنیه ابو عبد الله و بعضی گفته اند ابو القاسم بود او را بعضی  
 مهدی گفتند ابو نصر بخاری گفت که ما در عهد چون حامله شد  
 چهار سال را محمد در وجود آمد و ندانی نشاید نیز از عهد خود چنین  
 ولایت کرده است و این حسن العری گفته است که او خالی داشت  
 میان دو کتف مثل بصره بود او در سنه مائه بودی خلافت و در سنه  
 خمس و اربعین کشته شد در نصف رمضان و بعضی گفته اند در بیست و پنجم گفته  
 اند در بیست و پنجم و امیری بزرگ و عالم بود مضمون از او برادر او و کسان او  
 بیعت خواست در ایام سلاج پنهان شدند در ایام مضمون خواستند که خروج کنند  
 مضمون را معلوم شد کسان بر کجاست بطلب ایشان و بدای ایشان و لعل بیت ایشان را بگرفت  
 و در زندان باز داشت محمد و ابراهیم عزم خروج کردند چنانچه در یک روز واحد محمد و ابراهیم  
 رخت و ابراهیم بیرون رفت پس چنین اتفاق افتاد که ابراهیم حشر شد محمد را از خشکی  
 برادر خشق نبود که در بعضی خست است چون مضمون را خبر شد که محمد مدینه فرج  
 کرد عیسی بن موسی بن علی بن محمد بن عبدالله عباس را با لشکری فراوان مجرب او فرستاد جنگ  
 میگردند تا با ابراهیم بر آکنده شدند و او تنها ماند کوسید که بخانه خود آمد و دفتری که  
 نام آن کسان در آن جا بود که با او بیعت کرده بودند در تنور نهاد و بیخفت و بیرون آمد  
 و در احوال زیت کشته شد او را نفس زکیر گفته اند جهت آنکه رسولی علیه السلام گفته بود که  
 کشته شود یکن از فرزندان با حجار زیت مادر ابراهیم و محمد و موسی چون هند بیعت  
 ابی عسده بن عبدالله بن مرع بن الاسود بن المطلب بن اسد بن عبدالغزی بن کلاب بود

بعد از قتل پدر و بکالی رفت  
 کینه او را مسلم بود او را امیری اسد او را که نام نغلا دند ابو جعفر او را منق  
 دیو حوضی بن موسی بن هزارمرد جعفر بن لعل حکم کردند ابو نصر  
 زوی گفت که منادق گفت که بکالی و وفاسق  
 محمد ثابت شود و دیگران با اتفاق کشته  
 اند که خبر صحیح است



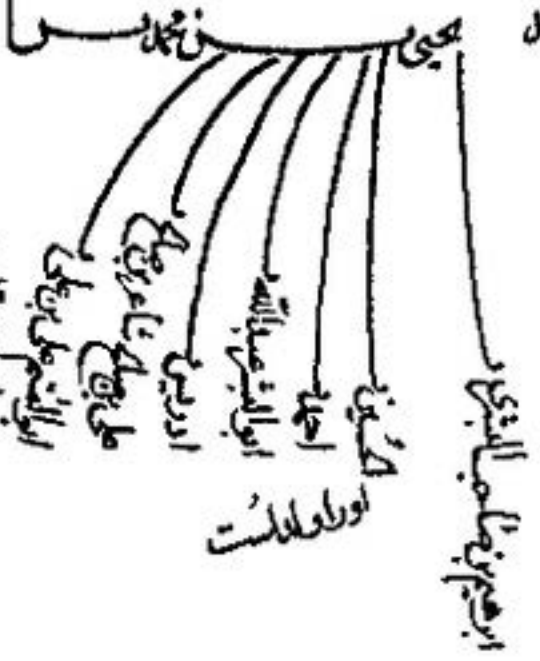
محمد بن عبدالله بن محمد بن سليمان

کنیر سلیمان ابی طالب است و بعضی گفته اند ابو محمد هو سلیمان فتح کشته شد محمد بعد از قتل پدر بگریخت و بمغرب رفت همراه عم خود ادیس و عقب او در مغرب است و نسب ایشان نسب قطع است شیخ الثریح محمد بن ابی جعفر الحنفی العیسی نامبر گفته است که مردم روایت میکنند که هیچ شکی نیست که بنی سلیمان بن عبدالله بمغرب تاحلی هستند و موضع نسایر گفته است که عبدالله بن محمد بن سلیمان بکفر آمد و طیل الله بود و حدیث از روایت میکنند

- عبد
- ادریس
- عیسی
- ابرهیم

الاسیر بن علی

ابوالمعالی بن محمد بن علی بن محمد بن عبدالله بن کسیر و کسیر بن عبدالله بن کسیر و









عبدالله المحض

ادریس

مستم ۲۲۲۲۲۲۲۲

ادریس بن عبدالله المحض دو رخ با حسین بن علی العابد بود چون صاحب شهید شد ادریس بکجخت و بمنزب بفارس  
طیخ رفت و مولای او را شد همراه او بود مردم او را دعوت کردند و بگرویدند و او را ملک حوی کردند و رشید را خبر  
شد سلیمان بن جریر الرقی را بخواند و پاره زهر بود و داد پس سلیمان پیش ادریس آمد و زهر را بدو داد و او برت زهر را  
مخورد و برخواست و بکجخت پس را شد را چون حال شد و او را ضربتی منکر نزد بکشت و باز گشت چون برسد  
ادریس مرده بود و ادریس جانی را داشت و این جاریه حامله بود بعد چهار ماه ادریس بن ادریس از مادر متولد شد  
گفته اند که ادریس بن ادریس از اشد است و ادریس را عقب نیست و این را شد از برای بقا ملک این ادریس بن ادریس  
که داد بن القم الجعفری که یکی از کبار علماء این فن است گفت است که ادریس بن ادریس از کبار علماء این فن است  
ولما علی الرضا بن موسی کاظم گفت است که ادریس بن ادریس از فارسان و شجاعان اهل البیت است و سو کند  
یا کرده است که در میان قوم چون او دیگری پیدا نشده است

ابو عبد الله الحسين بن ابي القاسم علي بن ابي عبد الله الحسين الخليل

يعرف بالفنوي

محمد بن الحسين بن ابي القاسم

القصرى فزول كورد  
بعض ابن هبيرة اورا  
بدان سبب قسرى  
كوتيد

ابو القاسم بن الحسين بن ابي القاسم  
بن ابي القاسم بن الحسين بن ابي القاسم

الشيخ ابي طالب محمد التقي الثاني  
رضي الله عنهما

ابو طالب الحسين بن محمد بن ابي القاسم بن ابي القاسم بن ابي القاسم بن ابي القاسم

والا وهو علي  
سعدى بن الحسين بن محمد بن ابي القاسم بن ابي القاسم بن ابي القاسم بن ابي القاسم

ابو القاسم بن الحسين بن ابي القاسم بن ابي القاسم بن ابي القاسم بن ابي القاسم

محمد بن الحسين بن محمد بن ابي القاسم بن ابي القاسم بن ابي القاسم بن ابي القاسم

ابو القاسم بن الحسين بن ابي القاسم بن ابي القاسم بن ابي القاسم بن ابي القاسم

محمد بن الحسين بن محمد بن ابي القاسم بن ابي القاسم بن ابي القاسم بن ابي القاسم

محمد بن الحسين بن محمد بن ابي القاسم بن ابي القاسم بن ابي القاسم بن ابي القاسم

محمد بن الحسين بن محمد بن ابي القاسم بن ابي القاسم بن ابي القاسم بن ابي القاسم

محمد بن الحسين بن محمد بن ابي القاسم بن ابي القاسم بن ابي القاسم بن ابي القاسم

موقوفات  
بنو  
الشيخ  
ابن الحسن

أبي التميم علي بن حسين بن الحسن بن الحسين بن علي بن أبي طالب

زيد بن عوف بن الأدهم بن كوفير واو ابا اسم الله وادريس كوسيد  
أهسير عدت دسر بن عار بن زبارة بن مؤخر بن سحقي بن زيد بن طار بن عامر بن جعفر بن الصلاف بن مسير بن

ولما وسمو وفوقه بنو إبراهيم

الستين لإبراهيم  
عمره ودينه  
العلمه ووالده  
ولدا وعصرها  
أبو

أحمد بن إبراهيم بن الحسين بن علي بن أبي طالب

أبو علي بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب

أبو الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب

أبو التميم بن علي بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب

أبي جعفر محمد بن الفضل بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب

السيد محمد بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب  
السيد محمد بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب

عقبنا أربابنا كوكب

عقبنا أربابنا كوكب

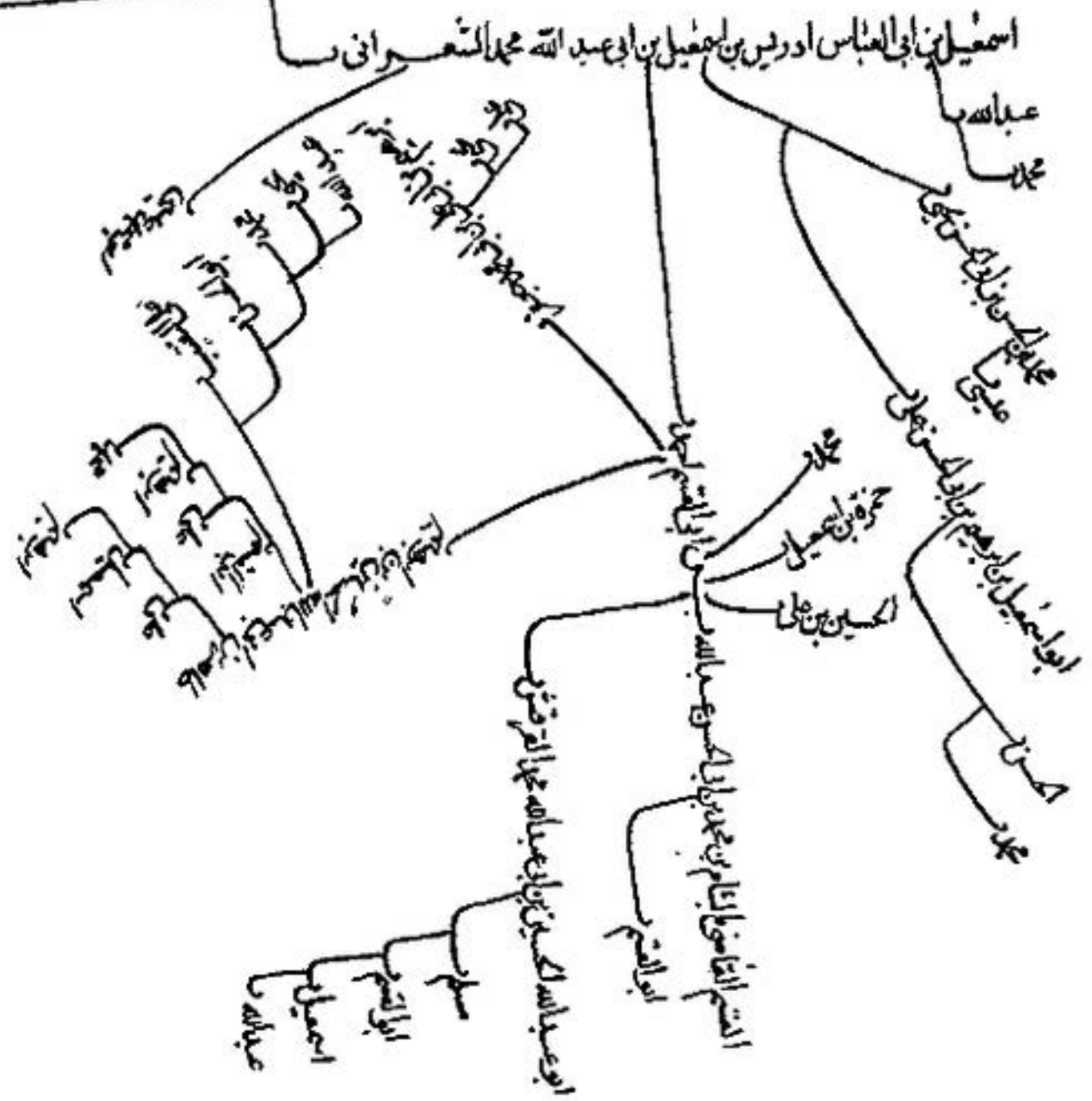
أبي جعفر

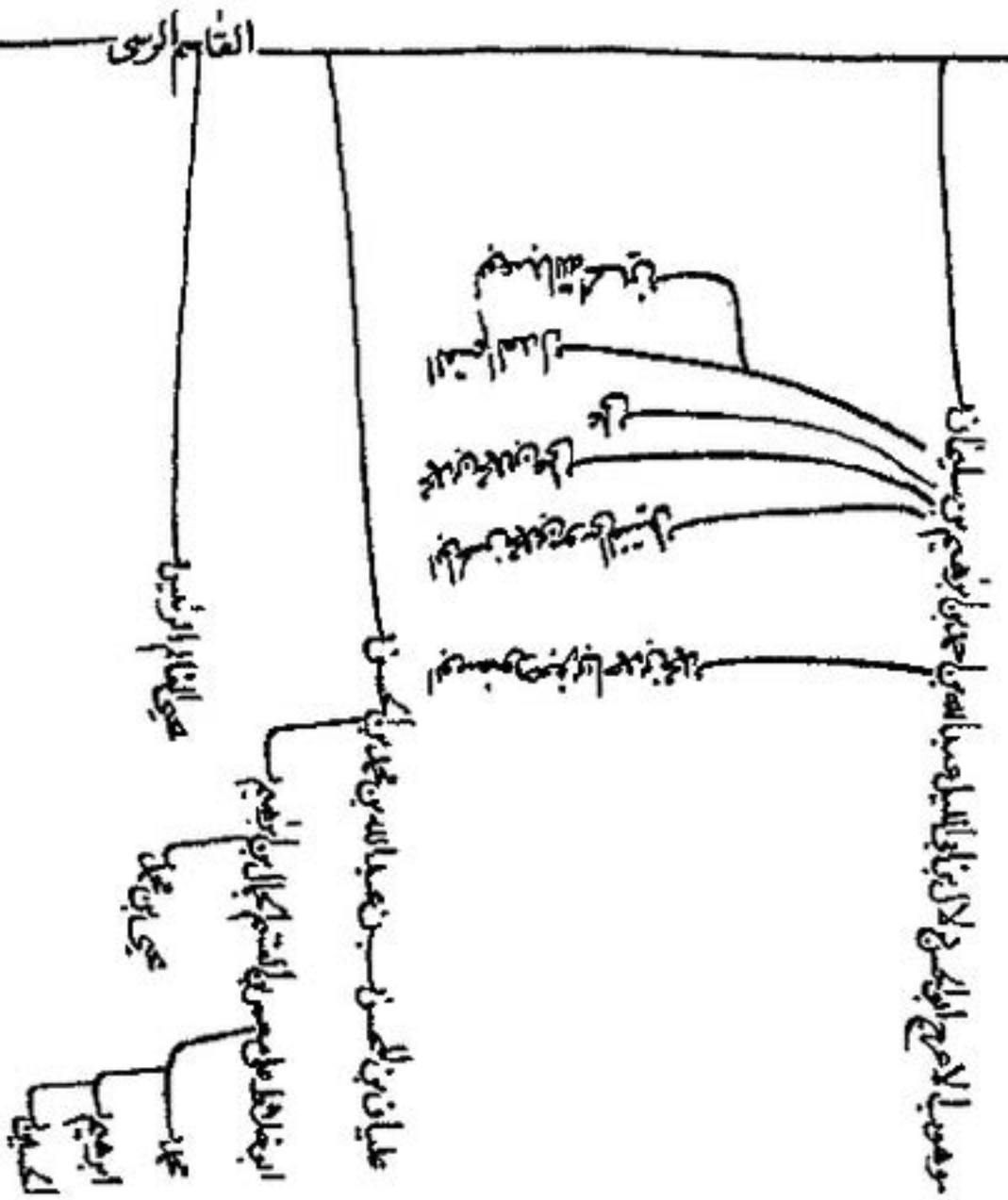
أبي الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب

السيد محمد بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب













الحسن صاحب فخ بن ابی الحسن علی العابد بن الحسن

عقب الحسن الثالث بعدك اشد  
وی بلادیم اشد

الحسن الثالث را فرزند بسیار بود فاما عقب او از علی العابد بنی اشقیات است الحسن  
علی ابد را در خواست کرد از مروان که او را بجزر نینا ند و او مجتهد بود در مبادت  
دو انقی لو صاحب کرم با اهل او و در ان حبس برد و چون مرده بود هم چنان سجده میکرد  
چنین گفته اند که چون بنی العباس بنی حسن را در حبس کردند و بسیاری حبس واقع شد  
چشمهای ایشان ضعف پیدا کرد و بداندستند که از دست ایشان کاری بخاید از غایت  
ضعف خواستند که بند از پای علی بردارند گفت بر مدارید این بند را از پای من و او را  
مجدد ایضا حواله کرد که الحسین بن علی العابد ظاهر شد در مدینه و بسیاری مردم با او یار

الملقب بالمکونف

شدند در زمان الهادی موسی بن المهدي المصور و موسی بن عیسی بن علی بن عبدالله  
العباس و محمد بن سلیمان بن منصور لشکر آوردند و در نوایح مکه بموضعی که آن را فح  
گویند روز توویر در سرتع وستین و ماسر حنک واقع شد و این طلویان را  
شهادت کردند و شراایشان را پیشها دی فرستادند هادی را خورش نیامد که او حکم  
کشتن نکرده بود و رویت کرده اند که علی الرضا گفت که لم یکن لنا بعد الطغصع  
اعظم من الفخ

موسی بن محمد بن الحسن بن محمد بن عبدالله

عیسی بن علی بن ابی حمیرا

کتیم بن ابی القاسم سلطان الکرازی ابی القاسم محمد بن علی

کتیم بن ابی القاسم سلطان الکرازی ابی القاسم محمد بن علی

ابراهيم بن موسى بن جعفر بن محمد بن محمد بن محمد بن ابي عبد الله محمد الطائوس بسبن اسحق

او بطاوس زبديان كوين  
كربلاء حسن الوجوه وولاد  
او عبد نير و سورا انه  
على قديمين

رضي الله عنه وارضاه  
ابن النضر عبد الكرم حالي الدين ابو الضيفان احمد

السير الشريفة الثانية

كتاب بشارت راتصيف كرد وفات يافت و منقرض شد

محمد الدين محمد بن محمد بن الحسين  
فوام الدين احمد  
دع  
شرف الدين محمد  
دع  
محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن ابي عبد الله محمد الطائوس بسبن اسحق



الأخيش أبو عبد الله محمد بن أبي جعفر محمد الأزرع

أولاد زلفاقت سبأ بعد الأزرع  
سبب أول الأزرع كفتند

أبو القاسم الأزرع علي بن أبي القاسم الأزرع بن أبي القاسم محمد

أبو الحسن محمد بن محمد بن محمد بن أبي القاسم

أبو جعفر محمد بن أبي القاسم  
ولد أبو جعفر محمد

أبو القاسم محمد بن أبي القاسم

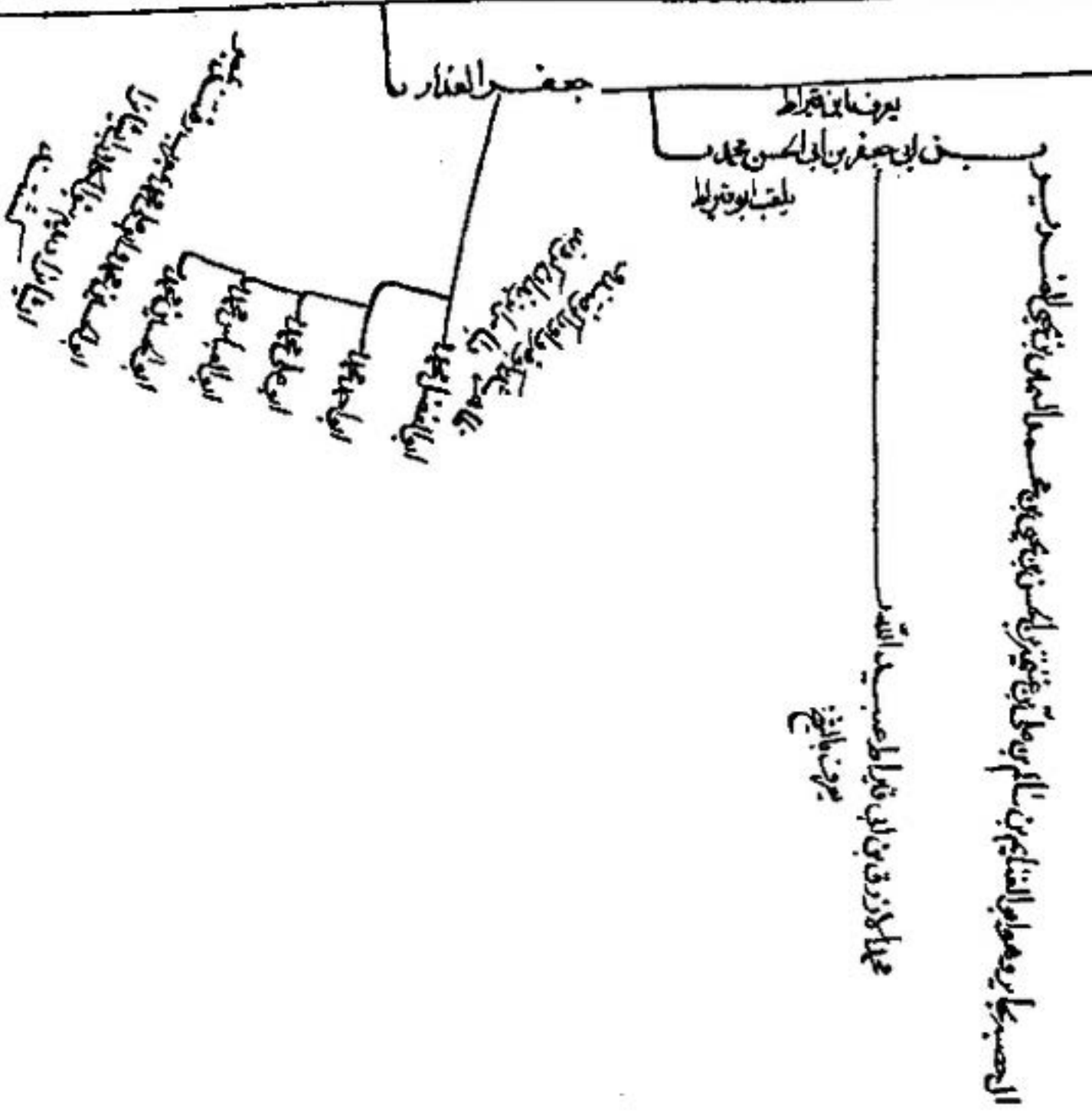
أبو القاسم محمد بن أبي القاسم بن أبي القاسم

أبو القاسم محمد بن أبي القاسم بن أبي القاسم

أبو القاسم محمد بن أبي القاسم بن أبي القاسم

أبو القاسم محمد بن أبي القاسم بن أبي القاسم





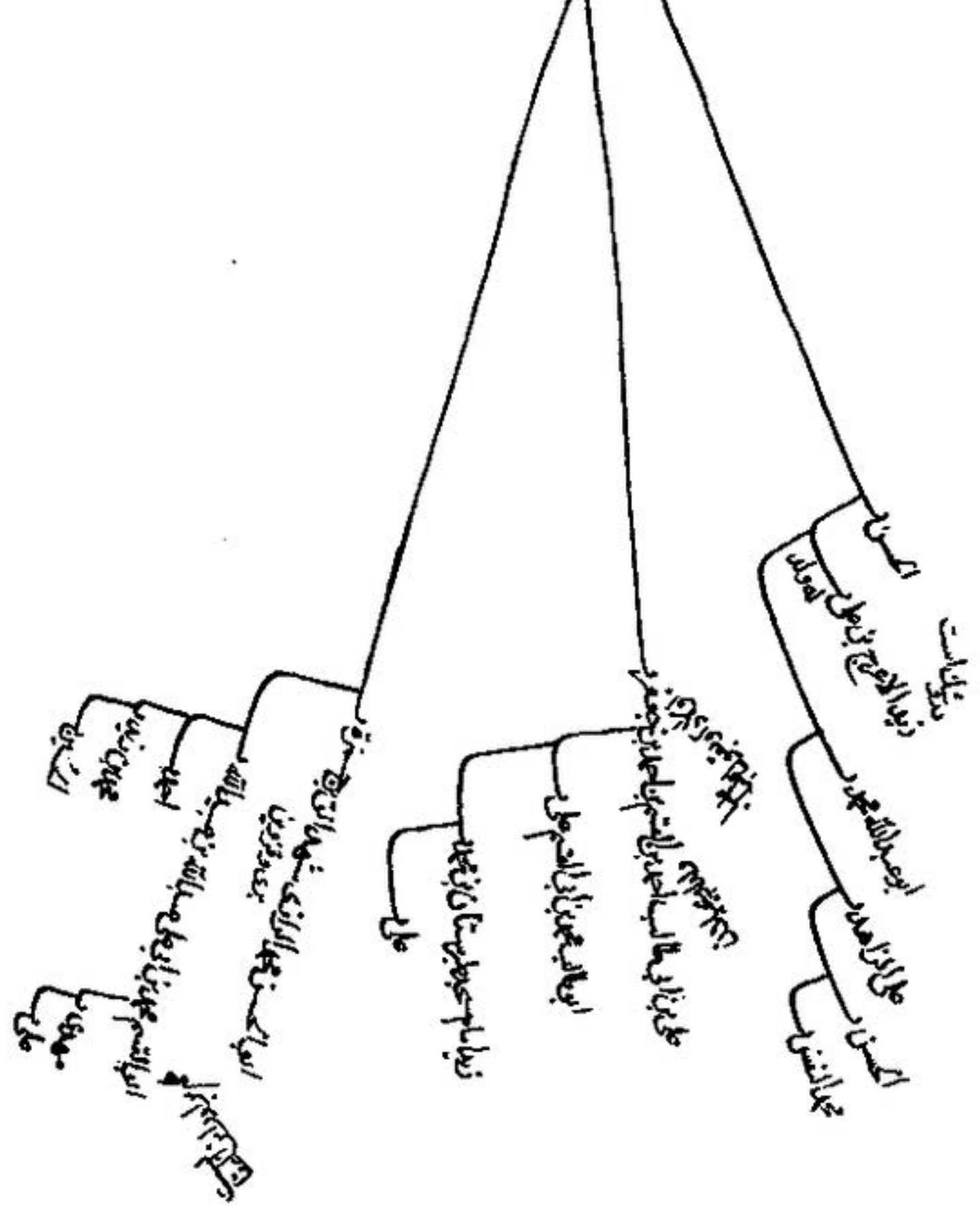




الحسن المشقى

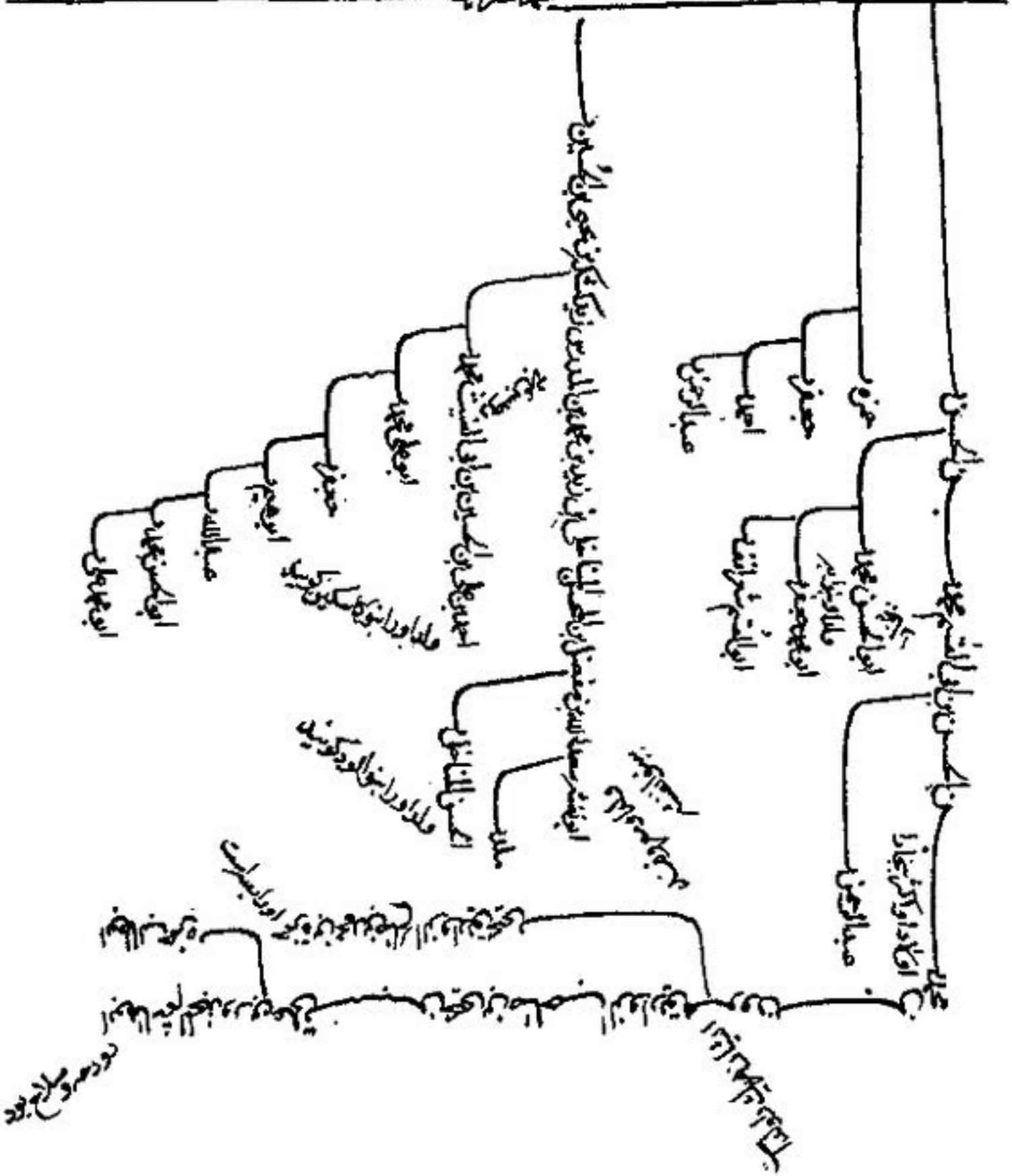
كثير الحسن المشقى ابو محمد ما در او خول بنيت منظور بن زيان بن سيات بن عمرو بن هار بن عقيل بن يحيى بن حاتم بن قزارة بن ديسان و در تحت محمد بن  
 طهر بن سعيد الله بود و در جنگ جمل محمد بن طلحة كشته شد و از فرزندان داشت الحسن بن علي بن ابى طالب او را بزنى نجواست بداد منظور بن  
 زيان بن شيد بمدينه آمد و بر در مسجد رسول عليه السلام بنشست و گفت من بين رغبتي خيم الحسن بن علي دختر او را تسليم كرد او را در هودج  
 نشاند و از مدينه بيرون رفت خله بدر را گفت كه مرا كجاي بوي از نزدك پسر امير المؤمنين علي و مسبط حضرت رسالت بدر او را گفت  
 اگر ترا بدو طلب است ترا باز كو نام ما بن كشت و دختر را باز كر داند و بنجلستان مدينه آورد و امير المؤمنين حسن و امير المؤمنين حسين  
 و عبدالله بن جعفر را بديد و حوله را منظور تسليم امير المؤمنين حسن كرد و بعد مدينه آورد از الحسن المشقى در وجود آمد و امير المؤمنين حسين  
 دختر خود فاطمه را بحسن المشقى داد و الحسن المشقى متولد صدقات امير المؤمنين علي بود و امام زين العابدين با او مناظرت كرد و حصه  
 امير المؤمنين حسين را بداد و مسلم داشت چون مرد و از اولاد فاطمه زهرا بود و امير المؤمنين علي وصيت كرد كه فرزندان فاطمه متولي  
 صدقات او باشند در زمان حجاج بن يوسف عم ايشان عمر بن علي بن ابى طالب را كرد كه شريك ايشان باشد در صدقات مذكور  
 عمر بن يزيد يك حجاج رفت و تشيع كرد مر صدقات پدر خود مدخل نميدهند روزي حسن مشقى مجلس حجاج رفت او را گفت  
 يا ابا محمد اي صبر بن علي عم تو است و بغير اولاد علي است او را با خود شريك كرد ان گفت والله كه شرط علي را تغيير نكنيم الحسن المشقى همچو يك  
 نكرد و بشام رفت نزد يك عبدالله مروان و يك ماه انجا بود او را ندي يحيى بن ام الحكم را گفت كه بپدر دختر مروان بود و پدر او ثقفى بود  
 انون يحيى كند مرا بر وصيت بازر كردم يحيى نزد يك عبدالله رفت گفت يا امير المؤمنين چون است كه الحسن المشقى مدعيست كه آمده است  
 و شما را نديده است و میخواهد كه باز كردم ميدانم كه خارا خنجر كرده اند امر كرد عبدالله كه او را پاورند چون الحسن المشقى را بديد او را  
 صكرم داشت و او را بر سر ري خود بنشاند گفت يا ابا محمد بچه كار آمده كه من از آمدن تو خبر نداشتم پس حمايت عمر و حمايت حجاج بكفت عبدالله  
 بحجاج كتابت كرد كه عمر را با او شريك كرد اند و عمر را مدخل ندهند و كتابت را مهر كرد و بدو داد بعد نير سرد و عمر را مدخل ندا الحسن المشقى  
 روز نطفه هم راه هم خود بود و زخم چوبى خورد اسما بن خارج بن بدر القزاري كه خویش مادر او بود او را حمايت كرد و بگوشه برد و او را علاج كرد  
 تا نيك شد بعد نك عبد بنير رفت عبد الرحمن بن محمد بن اشعث با او هجرت كرد چون عبد الرحمن استر شد الحسن المشقى بگنجت نماز ماني كه  
 وليد بن عبدالله او را زهر داد و هر لوسي و پنج سال بود و او مشا به بود حضرت رسالت و عقب او از پنج پسر است عبدالله محض و ابراهيم  
 الغر و الحسن الثالث و اين سه پسر را مادر ايشان فاطمه بنت حسين بود او در و جعفر ما در ايشان ام ولد و مير بود

إسماعيل بن أحمد

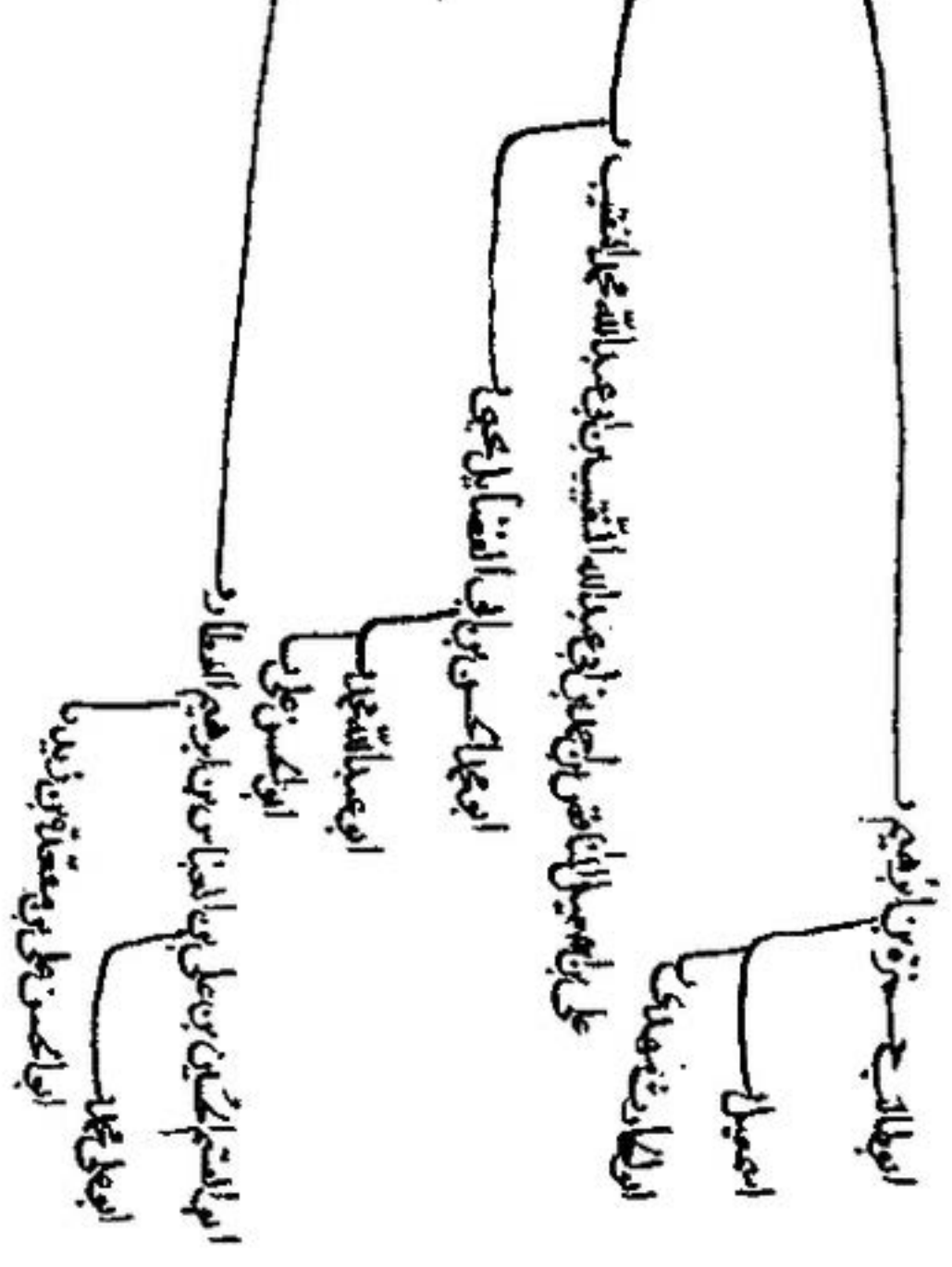




محمد الشريف



الداعي الصغير أبو عبد الله الحسن بن القاسم بن الحسن بن علي



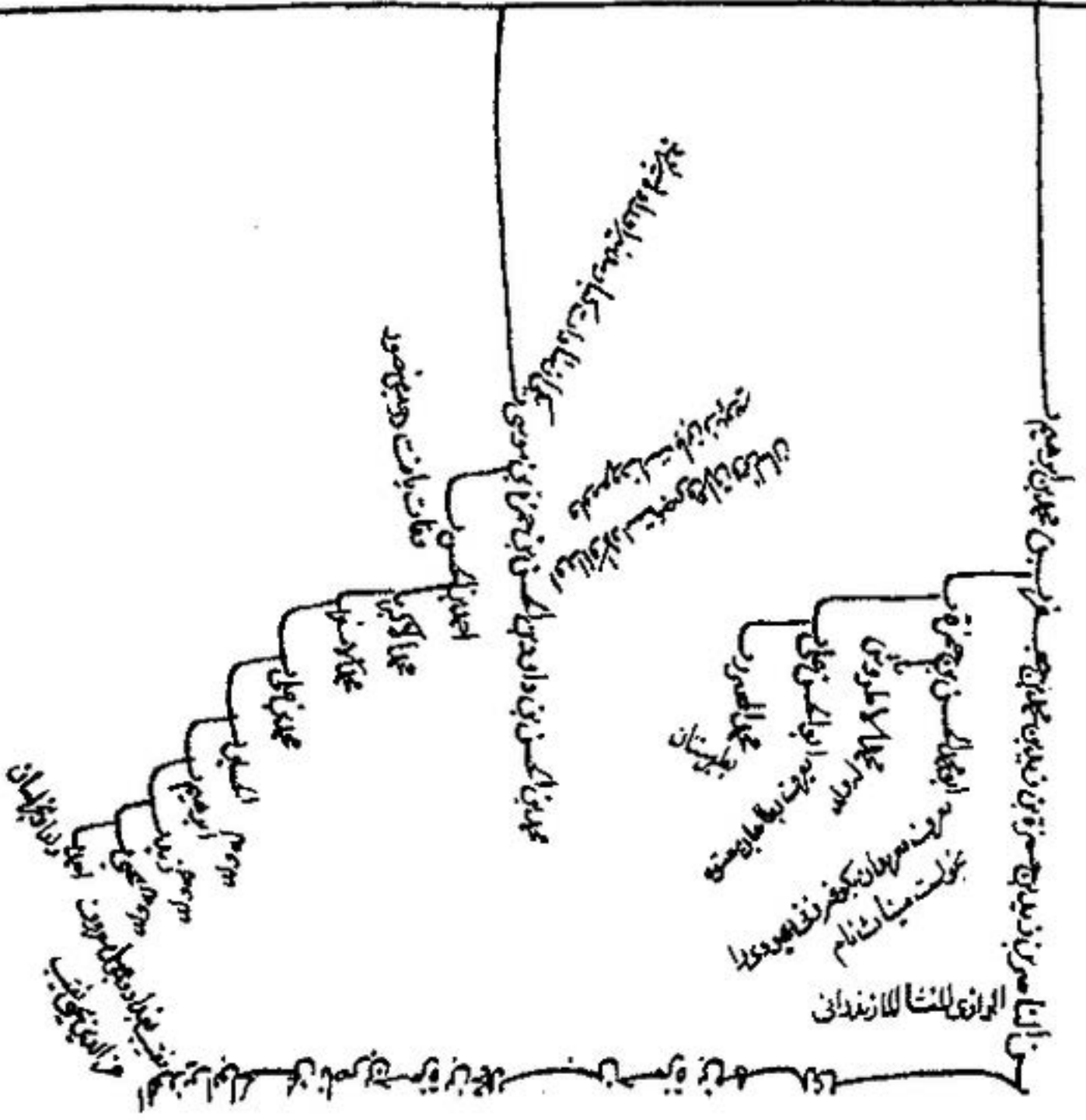






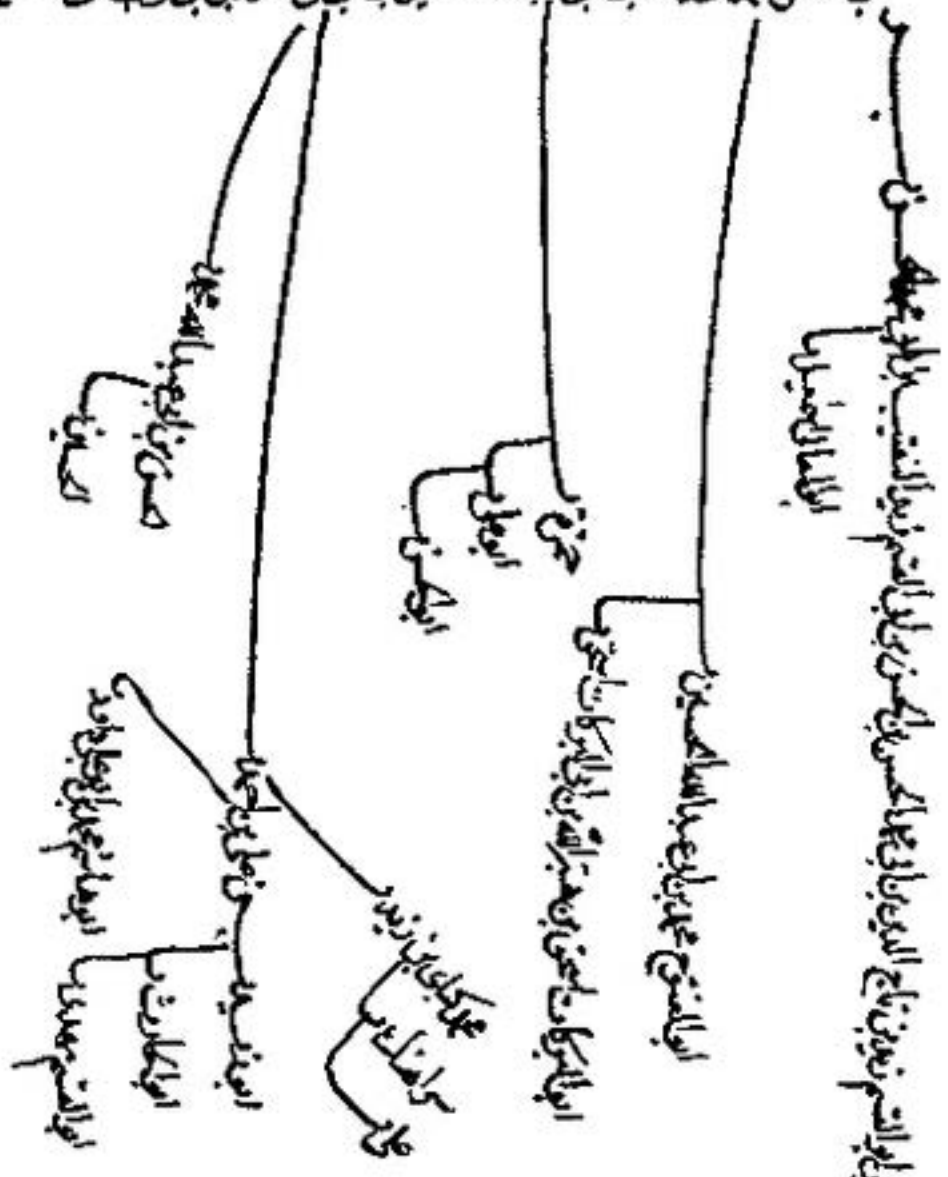




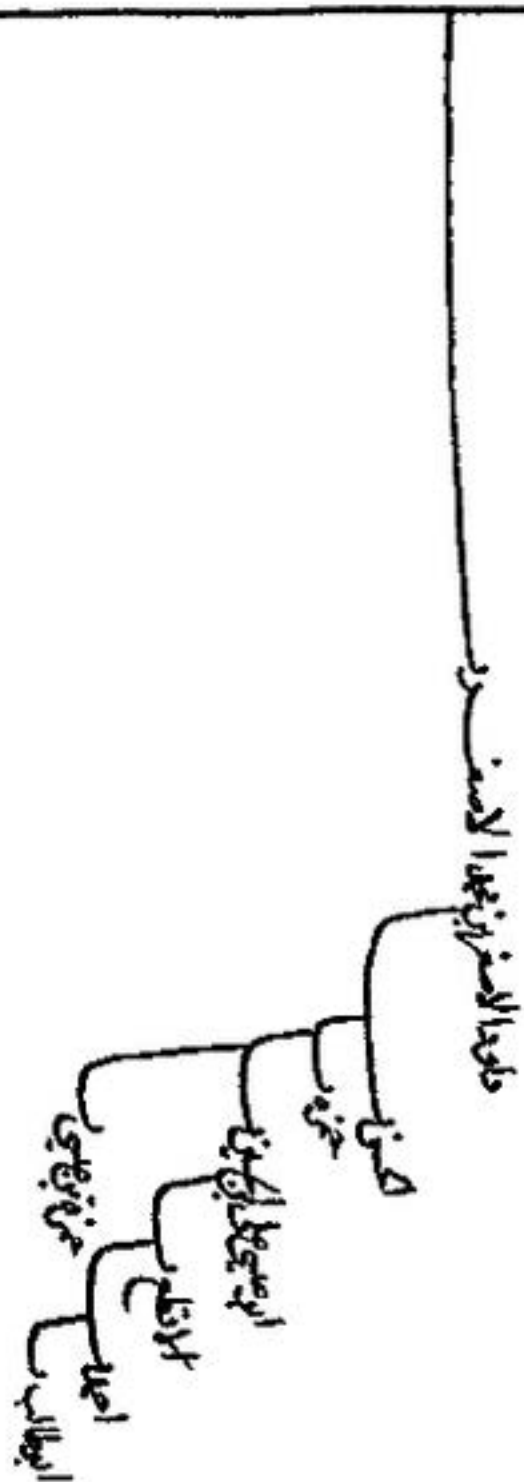
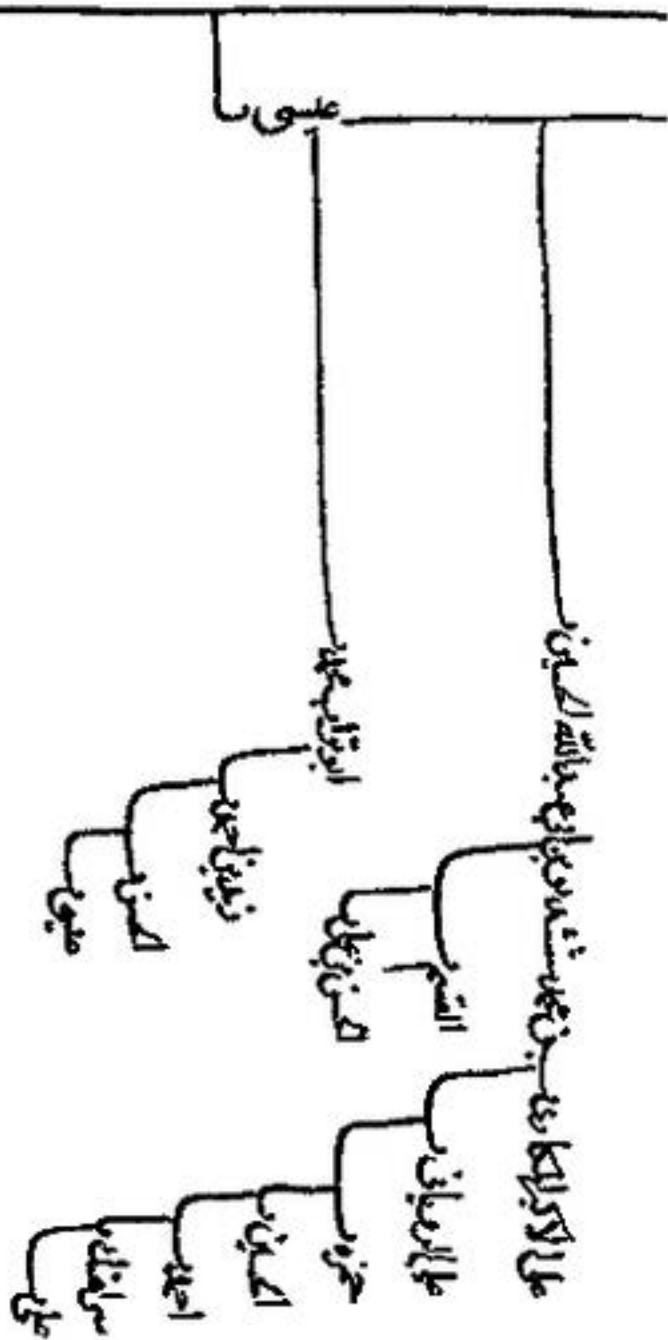


القسم بن يمين الأخرج بن حنيفة الأصغر

أبي الحسن محمد المحدث بن أبي عبد الله الحسين بن أبي علي داود بن أبي تراب علي النقيب



نصفه نقيب بن قاسم بن داود بن أبي تراب علي النقيب





أبو علي عبد الله بن محمد بن أحمد بن عبد الله بن علي  
الملقب بالشديد

أبو عبد الله المصطفى  
أبو عبد الله المصطفى  
أبو عبد الله المصطفى  
أبو عبد الله المصطفى

أبو عبد الله المصطفى بن علي بن زيد بن هشام  
الاستودع رضا الدين أبو عبد الله محمد بن الحسين بن علي بن زيد بن هشام

أبو عبد الله المصطفى بن علي بن زيد بن هشام

أبو عبد الله المصطفى بن علي بن زيد بن هشام  
صاحب أرفج وملك وملك وملك

أبو عبد الله المصطفى بن علي بن زيد بن هشام  
الحسن بن علي بن علي بن الحسين بن علي بن زيد بن هشام

أبو عبد الله المصطفى بن علي بن زيد بن هشام

أبو عبد الله المصطفى بن علي بن زيد بن هشام

أبو عبد الله المصطفى بن علي بن زيد بن هشام

أبو عبد الله المصطفى بن علي بن زيد بن هشام  
الحسن بن عبد بن ظاهر بن زيد بن الحسن بن زيد بن هشام

أبو عبد الله المصطفى بن علي بن زيد بن هشام

أبو عبد الله المصطفى بن علي بن زيد بن هشام

أبو عبد الله المصطفى بن علي بن زيد بن هشام

ابن محمد الحسن

محمد بن محمد بن هرون بن أبي الحسن

ابن محمد بن هرون بن أبي الحسن

الحسن

ابن محمد بن هرون بن أبي الحسن

الداودي الكبير الحسن بن زيد بن محمد بن أبي محمد بن هرون بن أبي الحسن

بنو الحسن بن زيد بن محمد بن أبي محمد بن هرون بن أبي الحسن

علي بن الحسن بن زيد بن محمد بن أبي محمد بن هرون بن أبي الحسن

الحسن بن زيد بن محمد بن أبي محمد بن هرون بن أبي الحسن

الحسن بن زيد بن محمد بن أبي محمد بن هرون بن أبي الحسن

الحسن بن زيد بن محمد بن أبي محمد بن هرون بن أبي الحسن

الحسن بن زيد بن محمد بن أبي محمد بن هرون بن أبي الحسن

الحسن بن زيد بن محمد بن أبي محمد بن هرون بن أبي الحسن

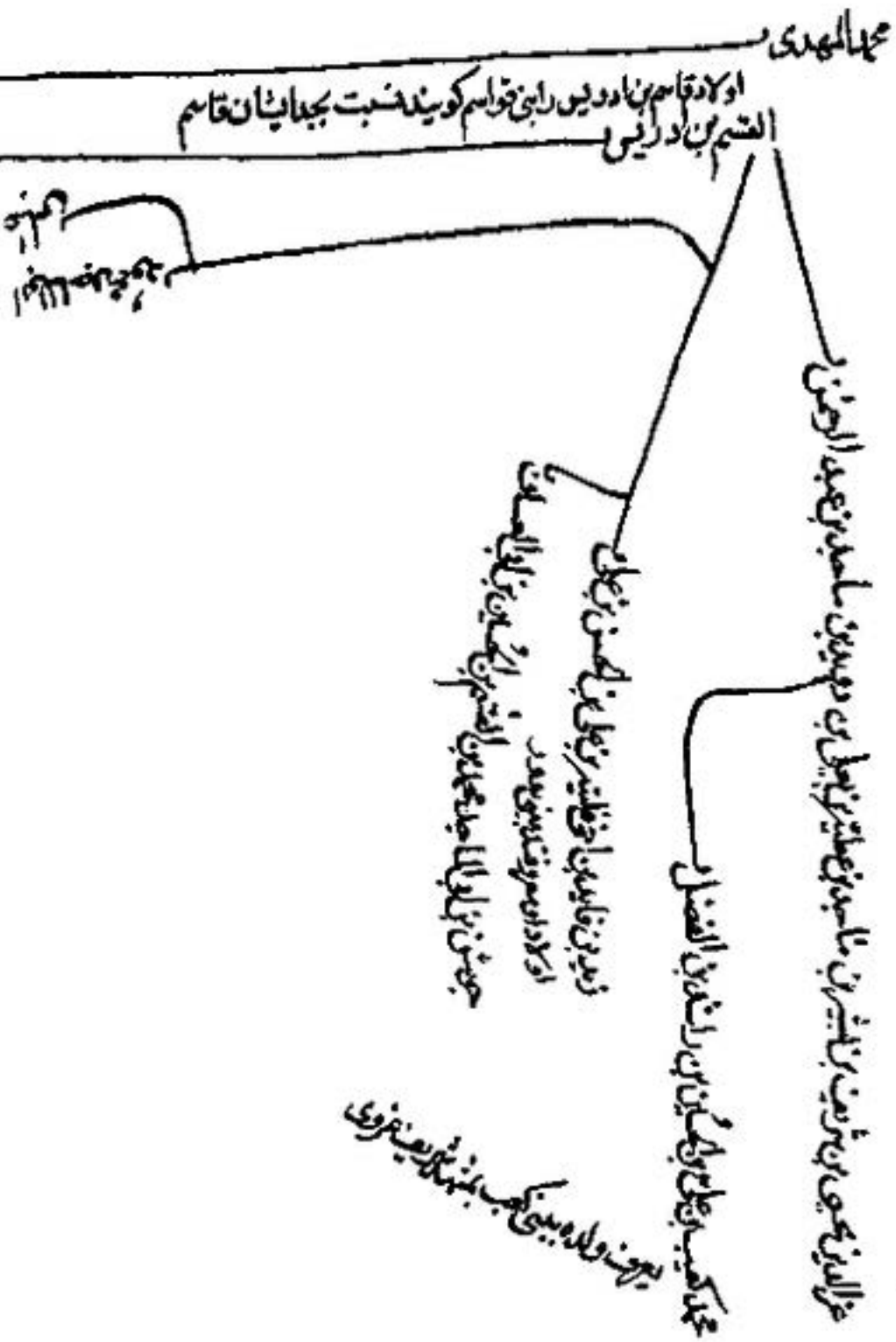
الحسن بن زيد بن محمد بن أبي محمد بن هرون بن أبي الحسن

## امیر المؤمنین ابی محمد الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام

### ابی الحسن زید

کثیر زید بن الحسن ابوالحسین و بقول موضح النسابه ابوالحسن متولی صدقات رسول الله بود طایفه السلام مخالفت کرد با عم خود  
الحسین و با او عراق نرفت و بعد از قتل عم خود بر عبدالله بن الزبیر سجت کرد و روایت است از ابونضر بخاری که چون عبدالله  
زبیر کشته شد دست خاخر خود گرفت و بدین باز رفت که خاخر پدر مادری او در تحت عبدالله بن زبیر بود و زید  
بخشنده و مدح بود صد سال عمر او بود و بعضی گفته اند نود و پنج سال و بعضی گفته اند نود سال و میان مکه و مدینه  
موضعی است که آن موضع حاجر گویند وفات کرد و مادر او فاطمه بنت ابی عسبر بن عمر و ثعلبه الخزرجی الاضاری بود و  
پسر او حسن بن زید است و کنیت او ابو محمد است و او امیر مدینه بود از قبل منصور و ابانقی و غیر مدینه نیز حکم داشت  
و حکم او روان بود بر غیر مدینه و در فرصتی که میان عباسیان و اولاد الحسن الشیخی جری بود او مدد بنی عباس را در آن  
کسی بود از علویان که لباس سیاه پوشیده و عمر او بهشتاد سال برسد و در حاجر وفات یافت بقول ابن جعد در سنه  
ثمان و ستین و مائت و زمان رشید را نیز در یافت و زید غیر از این حسن عفتی دیگرند است و زید را دختری بود  
نام او نفیسه او را ولید بن عبدالملک بخراست و از ولید پسری داشت و بمصر وفات کرد و قبر او آنجا است و اهل مصر زیارت  
او را است نفیسه گویند و بعضی گفته اند که این نفیسه از عبدالملک مروان حامله بود که وفات کرد صحیح قول اول است و زید  
بن الحسن پیش عبدالملک مروان رفت او را عزت بسیار داشت و او را سی هزار دینار زر داد و بعضی گفته اند صاحب قبر  
بمصر نفیسه بنت الحسن بن زبیر است که زن لحنی بن جعفر صادق بود و الاولاد بروی عن ثقات النسابین و مادر  
الحسن بن زید ام ولد بود زجاجه میگفتند و لقب او رقوقا







أبي جعفر محمد الجواد بن أبي الحسن عليّ الوصالي

مادر لوام ولد اسماء سلاية تخفيف سلام  
ليان او موي وعهد وفاطمة موي عجب

موسى البرقع

الوصي بالله الحسين بن عليّ

القياس

احمد بن ابی طالب ما الحین

فی حین انوار

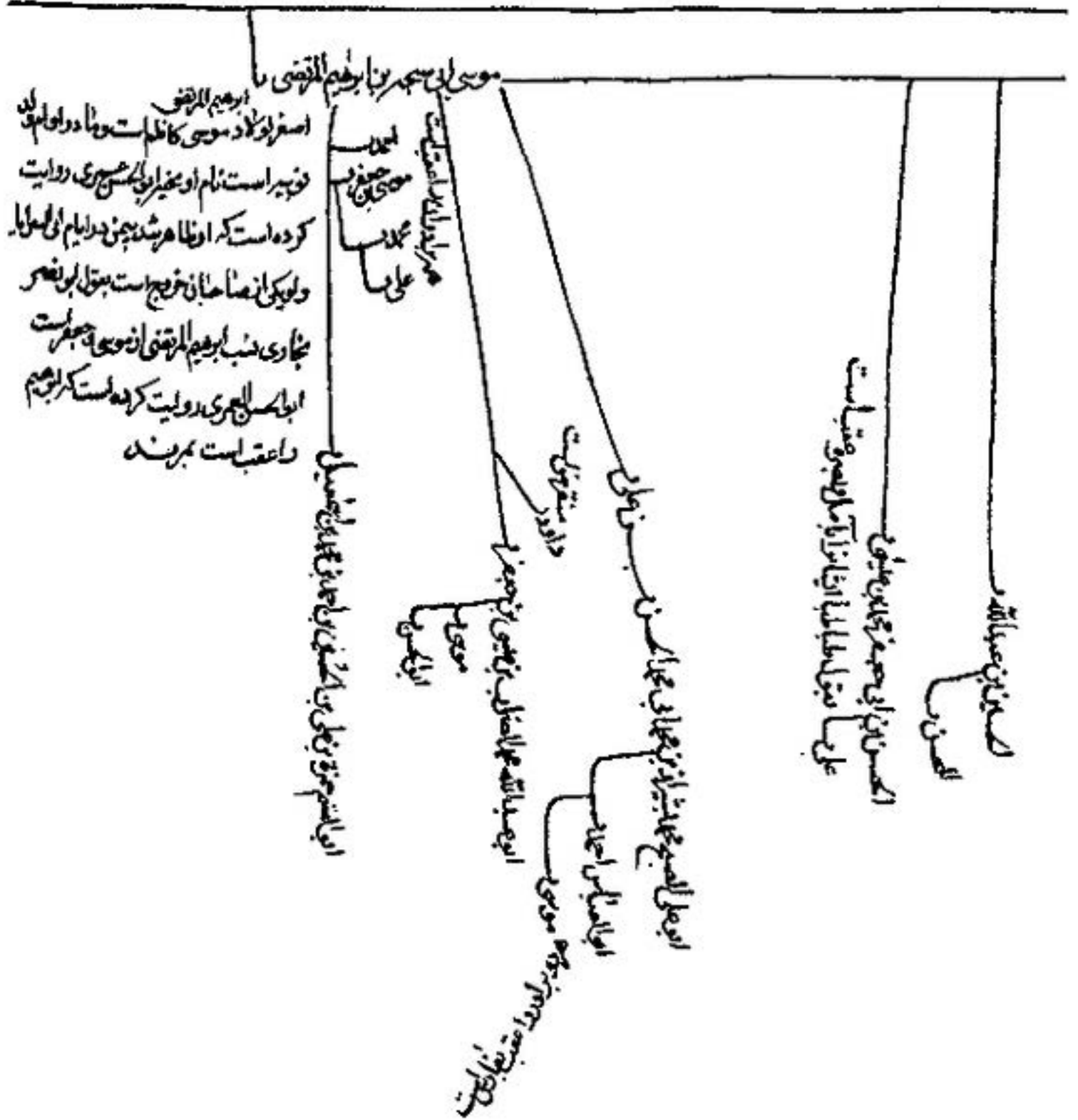
ابو القاسم علی بن ابی حمزة الرضی بن الحسن الرضی بن محمد بن علی بن ابی طالب  
بن محمد بن علی بن ابی حمزة الرضی بن الحسن الرضی بن محمد بن علی بن ابی طالب  
بن محمد بن علی بن ابی حمزة الرضی بن الحسن الرضی بن محمد بن علی بن ابی طالب  
بن محمد بن علی بن ابی حمزة الرضی بن الحسن الرضی بن محمد بن علی بن ابی طالب

ابو احمد الحین بن موسی الارش سید فاضل و عالم عرف بالکمال و تقی القلب الطالین بود بیداد و چندوم لیلاج  
لوقود و اولاد و پسر بود پسر بزرگ ترا و الرضی علم الهدی بود و محمد الرضی پسر خود ترا و بود و هر دو برادر عالم و فاضل  
و مصنف بودند و ایشان هر دو برادر باضافه نسبتا است از فقر و کلام و نسب و هم الرضی در زمان پدر و نیابت  
او چندوم با نیازت حاج روت و نقابت کرد از قبل پدر و چون پدر وفات یافت نقابت طالبین و ولادت حاج  
بروضی قرار گرفت و بروضی علم الهدی بعلم زیادت از خود بود و بروضی زراعت بسیار داشت و از مدسروا و قاف  
نیز بر سوم بسیار داشت و طلب را چیزی کمتر میداد و بروضی زراعت کمتر از او بود و چون بمدرسه بدر رفتن  
مشغول شدی طلب را مرسوم بقاعده دادی و در آخر در سن نیز طلب را دعوت دادی و در وقت و مدارا  
کردی و چیزی دادی بیک روز و نیز ابو محمد الهادی در خانه خود نشسته بود و حاجب آمد و گفت که سید بروضی آمده است  
و نیز گفت او را دعوت کردند و سید را در آورند چون سید نزدیک رسید و نیز برخواست و بنیشت سید گفتی  
که داشت بگفت و نیز موم او را با حاجت سید برخواست که برود و نیز برخواست و او را روانه کرد و بنیشت چون بیک  
ساعت برآمد گفتند که رضی آمده است و نیز برخواست و تا بدو سر آمدت و بعد او را آورد و در پیش او بنیشت  
و گفت سید بجزر بخبر شده گفت سید که بعد از خولجی شما آمده ام چون سید از بنیست رفتن کرد و نیز برخواست تا به درون  
آمد و او را روانه کرد و با آمد و بنیشت حاضران مجلس گفتند یا وزیر بروضی برآمد بزرگتر است و طاعتی چون بود که حاجب  
پیشتر از او مرست داشتید و نیز گفت که بروضی آمده بعد که میخواست ساخته شود هم او را بدال او ساختیم و او را  
روان کردیم و در چند روز سید یعنی با فرزندش شک بود هر چند هدیه فرستادیم قبول نکرد خود رفتیم و هدیه بریدیم  
هم قبول نکرد و یکی قوی ندارد و در دنیا از چیزی سید هدیه چون دعای وفات یافت بروضی تقی القلب

و امیر حاج شد بعد از برادر خود رضی







الحسن بن علی بن محمد بن علی بن ابی طالب  
علی بن ابي طالب طلبها لها ابان بن علی و مقبلا است





محمد الحارثي بن ابراهيم الحاجب بن محمد العابد

ولد له واولاد له  
باق بن محمد بن باق بن هيب بن باق بن مسلم بن باق بن يحيى الشيخ القصار بن ابي الحسن بن ابي الليثي  
الاصغر بن ابي مسلم

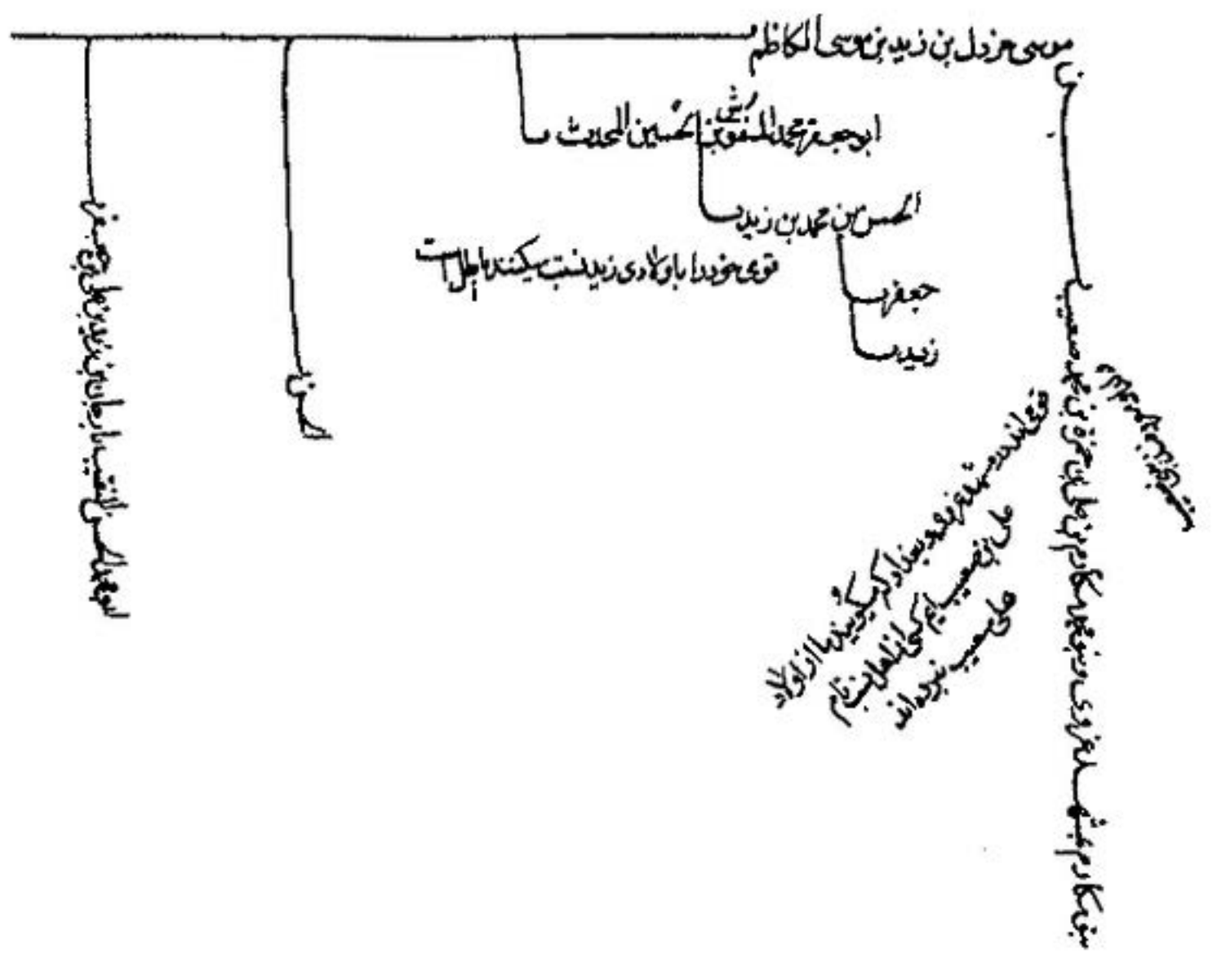
علم الدين المرتضى بن علي بن جلال الدين بن محمد بن ابي اسحاق بن محمد بن ابي طاهر بن ابي  
بدر بن ابي محمد

الا ارضاء بن ابي بن هبة الله بن علي بن هبة الله بن علي بن الجهد بن ابي محمد

احمد بن محمد بن ابي  
علي بن ابي حنان

الاصغر بن ابي محمد بن ابي جعفر بن ابي حنان بن ابي محمد بن ابي محمد بن ابي الحسن بن ابي محمد

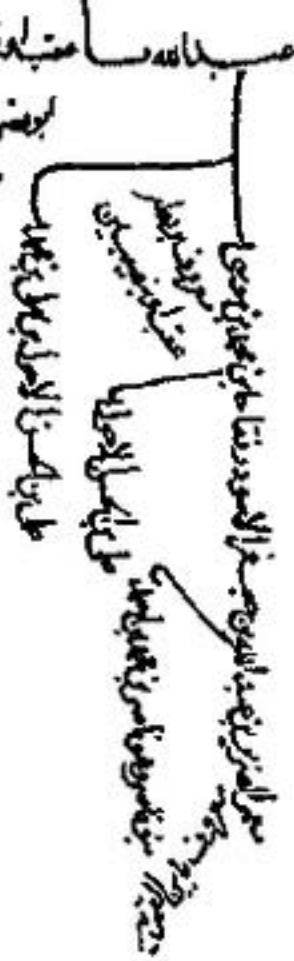




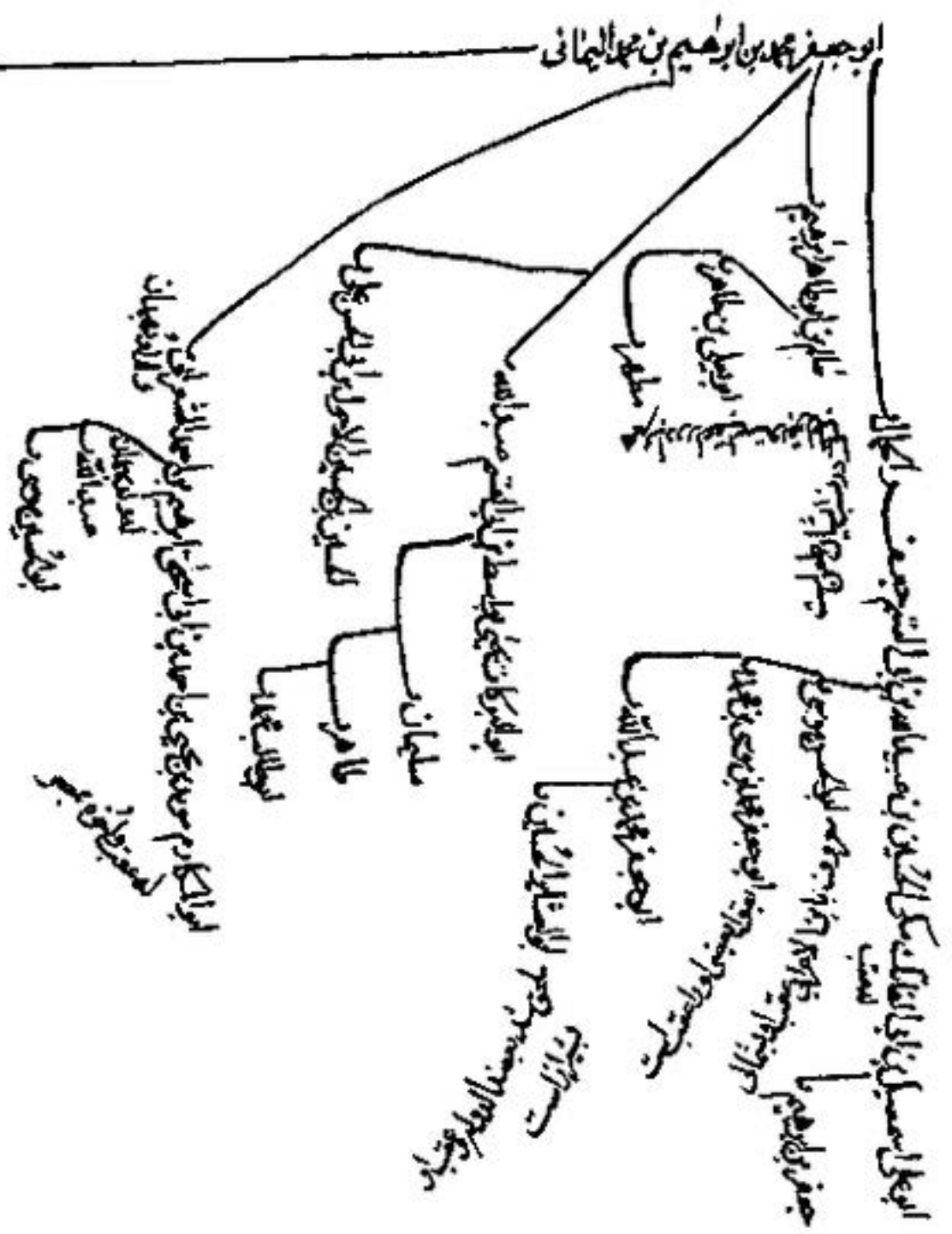
ابو محمد الحسن القتيبي اربعان بن زيد بن علي بن جعفر بن

زيدانسان

مادر زیدانسان نام او اوست محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین  
 در ایام قیام السرایا او را بر او نیز امیر کرده و او بصیر و دانشمند بود  
 و آتش در خانه های بنی العباس زد و مختلستان نیشا در اجوت  
 و احوال ایشان غارت کرد آنرا از جهت او را زیدانسان نام نهادند  
 حسن بن سهل با او بیگم کرد و زیدانسان را در یکجاست و بیرون  
 پیش مامون فرستاد علی الوفا سوگند یاد کرد که هرگز با او  
 سخن نگوید و فرمود او را رها کردند مامون او را زهر  
 داد و هلاک شد و بعد از آن شیخ ابو نصر بخاری او را معتق بنیت  
 و جامع گفته اند او را با و با رجبان اند که کان برده اند که  
 او را زیدانسان خوانند

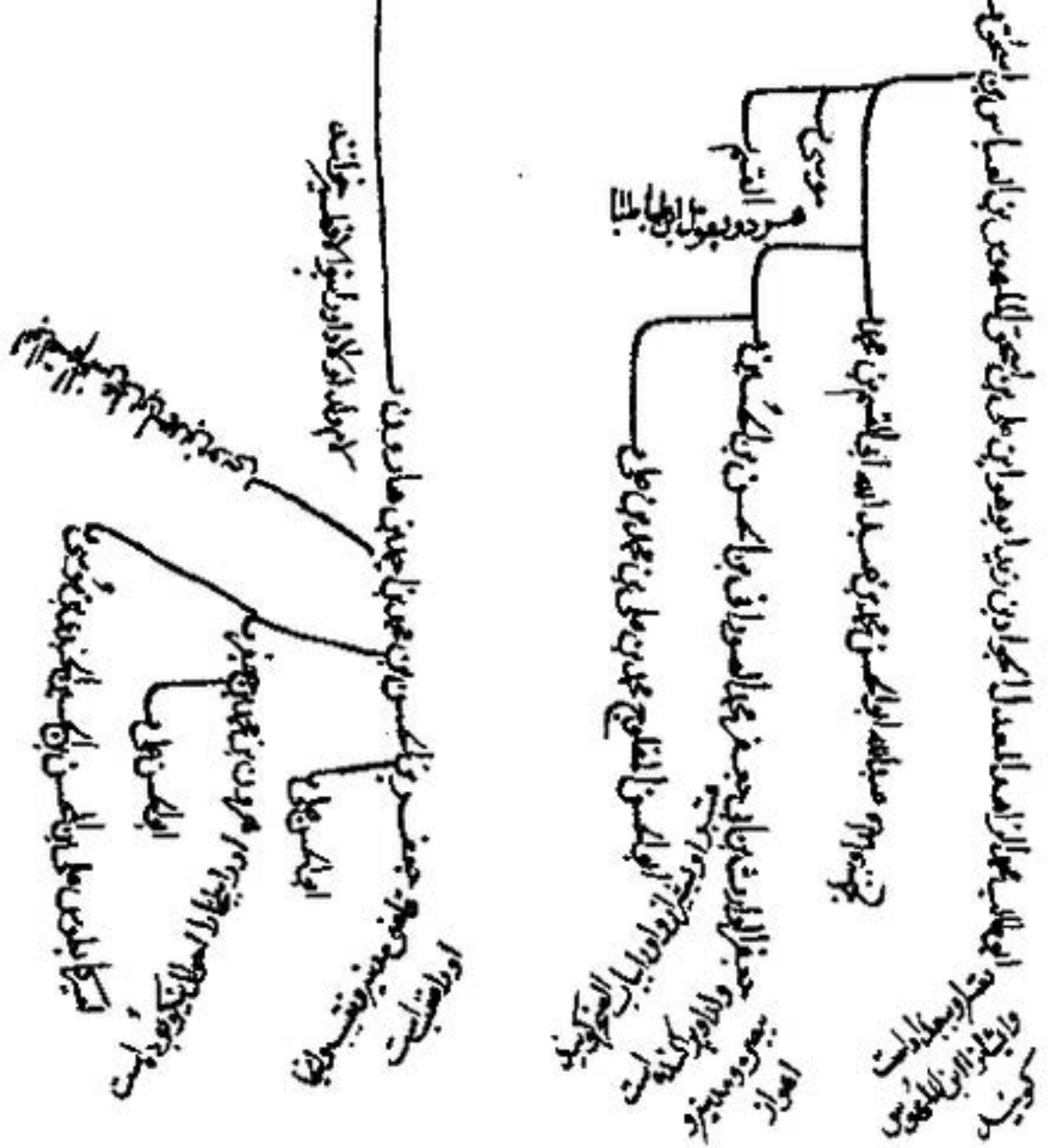


عبدالله بن محمد بن علی بن موسی  
 ابو نصر بخاری  
 بن عبدالله است و او بنی سید بن موسی  
 انجا دفن کرد و او را بنام انجا اندکای  
 دیگر هستند











موسی کاظم الامام

کنیه امام موسی بن الحسن و ابو ابراهیم بود ساد ار ام ولد نام ان حمید و مخیر و بقول بعضی بیابان محمد شد در شیرخان بی شرف  
 و مانند وفات یافت در سن و او سیاه رنگ بود و در انضا بل و کالات بسیار بود و لمس العظله بود و چهره ان او را  
 کاظم لقب نهادند که بسیار حلیم بود و خشم و غضب نبرد و در شب بیرون آمد و کمیز داشت پر در جرم و بر هم می بخشد  
 و از ان کبیر هیچ کم نمی شد و هر کس که کسی یا چیزی بخشد بی مثل کتدی که مکرر کبیر موسی داری موسی الهادی او را  
 بگرفت و بعد کرد موسی الهادی میر القاسم بن علی را در خواب دید که او را گفت یا موسی هل سیتیم ان تو لیتیم ان فتندانی  
 الارض و قطعوا ارحامکم چون بیدار شد دانست که مراد ان بن خواب را که بدن موسی است موسی بدو را کرد چون فرو ن  
 شد بخلافت بنشست موسی کاظم ام غز و مکرر داشت و چنین آورده اند که مردم خراسان چتر موسی و مکرر کردند  
 که چیزی فرستند از خواجه ابن سخن یا محمد بن حفصیل که برادر زاده موسی کاظم بود دانستند بدین روز در پیش رسید یکتند  
 که دعای خراب اند محمد بن حفصیل که مردم خراج دو با د شاه نتوانند او را در شید گفت کی کم و دیگر کیت محمد بن  
 گفت موسی بن جعفر رشید ان سخن در دل گرفت و موسی کاظم را بگرفت و حبس کرد نزدیک قصل بن محمد بن  
 بیرون آوردند و بسندی بن شامک سپردند و رشید بنام رفت و حکم کرد قتل و جوان محصوم را شید کردند  
 بعضی گفتند زهر دادند و بعضی گفته اند او را در سباط سجیدند و سر و پا بین بستند تا شهید شد و بعضی دیگر گفته اند  
 که او را از زیر کذا اختند و او را در روز در کنار راه آوردند و مردم نمودند یعنی بر کوه مرده است و بدین  
 محزون نشسته و او را بجا بر پیش دفن کرده اند

ابوعلی محمد بن الحسن با ابی الاکسنا الاصل بن محمد بن علی المرز بن محمد بن جعفر بن ابی طالب  
 الکبیر و مقتدین به برادر بن موسی است  
 موسی

ابن ابی طالب محمد بن الحسن المومنین بنی شامک بن الحسن  
 ابی طالب محمد بن الحسن المومنین بنی شامک بن الحسن  
 ابی طالب محمد بن الحسن المومنین بنی شامک بن الحسن

موسی کاظم و شایعین از شهد بنی شامک از شیخ ابی الدین عبید  
 قاصد و اگر در ذکر این شهد تمام است یا ان گفت ندانم  
 تا ما شهد شویم است و نقی و کبیر سلم  
 دانستند که بر القاسم بن العباس است

نسب از امام موسی کاظم  
 موسی کاظم بن جعفر صادق و کتبت او بنی  
 و القاب او کاظم نام سار او جمیل خاوند بنت ابی طالب  
 صبا او موسی بود که در میان کبیر و معین اللوان خوانند و در شیخ  
 و لاوت او عثمان و عشرین ماثر من لجمه مدت عمرش پنجاه و پنج سال تمام  
 خلافتش بی و سی سال تاریخ روز قاضی سار ثلاث و عثمان سار و قال اورشید  
 نقی تمام لومن که سلامت و سار غلام و اولاد حضرت سلام می و زوجه اند  
 که در وصف آورده اند که در داده میشود

الحسن بن ابى الحسن الحسين بن ابى الحسن على بن محمد بن على

اسماعيل بن  
ولد او محبوب

قطب  
ولاد نام منقول

على موسى رضا عشق ابراهيم رضا عشق اسحق عشق اسماعيل عشق حميد  
رضا عشق فاروق لاعتق حسين عشق احمد عشق جميل عشق عبدالله عشق هادي لاعتق  
مهدي لاعتق محمد لاعتق ناصر لاعتق زبير لاعتق روح عشق فضل عشق سليمان لاعتق  
عيسى عشق يحيى لاعتق طيب لاعتق ابراهيم لاعتق زكريا عشق خضر لاعتق  
عقيل عشق ابراهيم ثاني عشق مكين عشق وقوف عشق شهاب عشق ام الحسن وفا طاهر عشق  
ولم كلثم اسفير عشق مؤمن عشق واهب عشق بالصلاب

موسى  
ابى الحسن  
عشق اسماعيل بن ابراهيم  
عشق اسماعيل بن ابراهيم

الحسن بن ابى الحسن الحسين بن ابى الحسن على بن محمد بن على

الحسن بن ابى الحسن الحسين بن ابى الحسن على بن محمد بن على

الحسن بن ابى الحسن الحسين بن ابى الحسن على بن محمد بن على

جعفر  
الحسن

الحسن بن ابى الحسن الحسين بن ابى الحسن على بن محمد بن على

شريف الملك ابى القاسم محمد بن الحسين بن ابى القاسم جعفر بن ابى الجهم  
داود بن الله بن ابى القاسم جعفر



على الاصم موشا بن الحسين المنقون

بن احمد

ابو جعفر محمد بن اسمعيل الثالث

سيدنا زلفى وكان

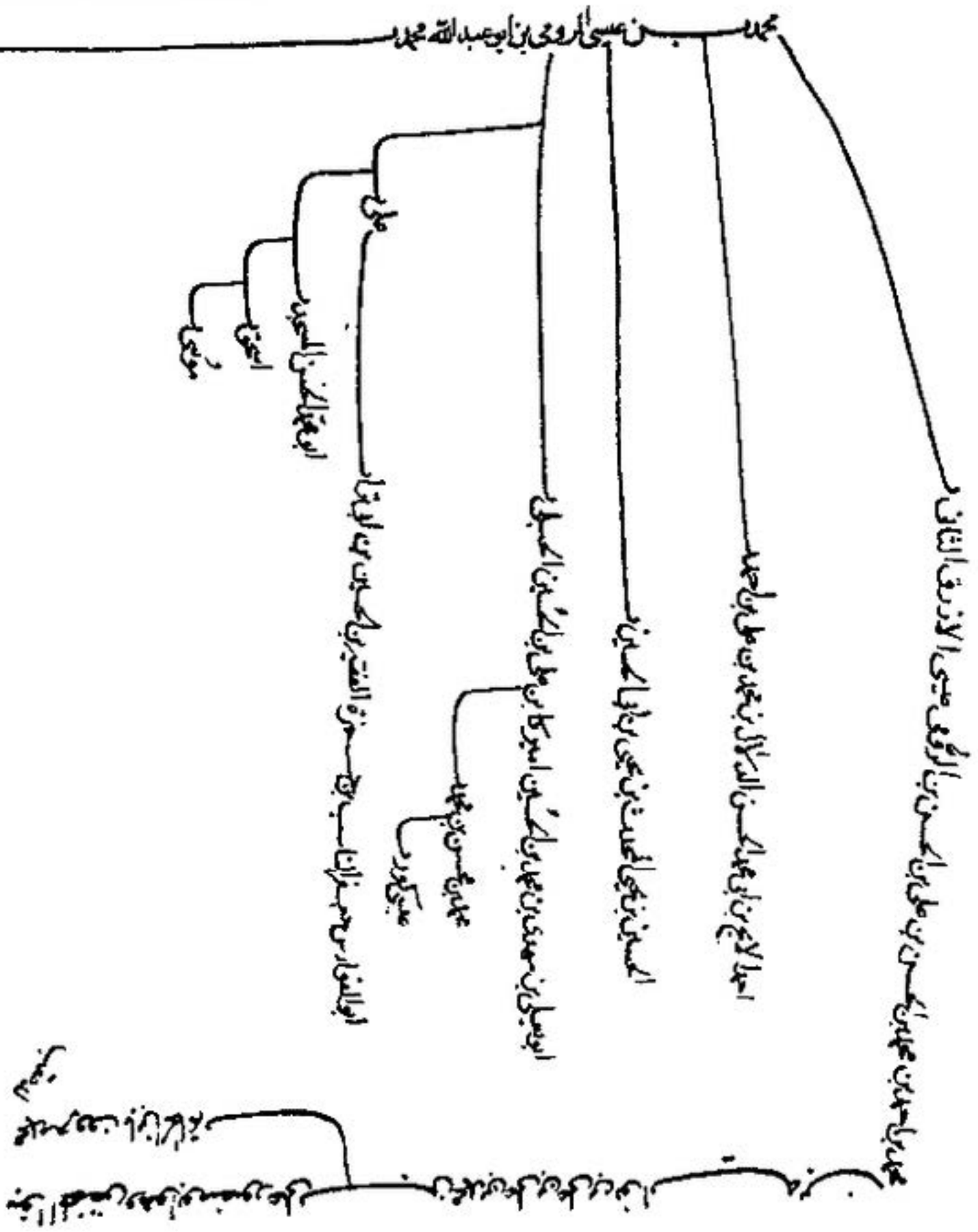
نسب الملك اعقل بن علي بن محمد بن حمزة بن يحيى بن جعفر بن موسى بن علي  
 ابن علي بن حماد الكندي بن حمزة بن علي النخعي بن اسكن المحمدي بن اسمعيل  
 بن زيد بن ابراهيم بن محمد بن يحيى بن محمد بن موسى بن يحيى بن ابراهيم بن يحيى الكندي  
 ابن اسكن بن علي النخعي بن علي بن اسكن بن علي النخعي بن اسكن بن علي النخعي بن اسكن بن علي النخعي  
 ابن اسكن بن علي النخعي بن علي بن اسكن بن علي النخعي بن اسكن بن علي النخعي بن اسكن بن علي النخعي  
 ابن اسكن بن علي النخعي بن علي بن اسكن بن علي النخعي بن اسكن بن علي النخعي بن اسكن بن علي النخعي

الحسين بن اسكن

الحسن بن علي بن اسمعيل الاصل بن احمد مائلين

طعن في نسب ابن اسكن الكندي





الاصح

محمد بن احمد بن محمد بن الحسن بن علي بن الحسن بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب

بن الحسن بن محمد بن يحيى بن محمد بن يحيى بن ابي الحسين بن ابي بصير بن محمد بن علي بن الحسين بن الحسن بن علي بن ابي طالب



ابو عبدالله الحسين بن علي بن عبدالله بن الحسين

ابو بصير  
ابو اسحق بن

ابو بصير  
ابو اسحق بن الحسين

بهاذه الدين علي بن ابي القاسم علي بن محمد بن زيد بن الحسن بن علي بن محمد بن حسن بن الحسين بن علي بن ابي طالب

بنو القاسم

بنو اسحق بن علي بن الحسين

بنو بصير

علي بن جعفر الأصغر بن علي بن الحسين

علي بن الحسين را كنيت ابو الحسن بود و او كه فرزند ولادت نمود چون پيدا اوفات كرد طفل بود و اوصال و عهدش نبود و رويايت ميكرد از بزرگان خود موسى الكاظم و لذا ابراهيم پد خرد الحسين و قالدمعتر بن زيد الشهد و تا زمان القاسم علي بن محمد بن علي بن الكاظم زنده بود و در زمان اوفات كرد و در خروج كردن با باران خون عسلج تا بگذر عكروفت پس رحمت كرد و بر او آمد و نه باب اسير مي كويد و عريضي دين است بيجا در فسنكي مدينه



عجلجور

عجلجور را آزرده پسر بود هم را نام جعفر کرده بود ایشان را کینیت از یکدیگر فرقی  
 کردند یعنی گفتند از هم سلطان در پانزدهای کشت و در حواها طواف میکرد  
 او را تشبیه بچون کردند بعضی گفتند چون پدر و نوزاد بافت او در حکم مادر  
 بود چون سواد شد مادر او که او را در پیش داشت شخصی از او پرسید که این  
 پسر کسیت مادر او را ثارت بچو بدو گوید یعنی پسر آنکس که در بین کور است  
 ازین سبب لقب او کور تھا وند و بعضی دیگر گفتند معتم او را پوی کشت  
 و اصل نوب در نوب او را د او طعن کردند

ابو البرکات علی بن ابی الحسن بن علی بن جعفر

محمد بن احمد بن عبد الله بن اسمعيل بن علی بن جعفر

ابو القاسم علی بن محمد بن ابی الحسن بن جعفر

ابو عبد الله داعی بن الحسن بن ابی الحسن جعفر

ابو طالب الحسن بن محمد بن حمزة بن علی بن محمد بن ابی الحسن  
 بن اسمعيل بن جعفر

الحسين بن علي المارضي

علي الحاصي دلائم لولسول ايسيره بود زيداندارين وصي الحاکم علي السلام با او ايرکت  
 فلکسين لافلس با ايشان بود در سنه مائتين باهوان خروج کردند چون اصحاب  
 ماسون براي ايشان ظفر نافتند علي حاصي بجزوه رفت و مابعت زيدان ابي کرد  
 و در بغداد وفات کرد و مزار او نجف است

- ابو الحسن بن محمد المارضي
- ابو الحسن بن محمد المارضي
- ابو الحسن بن محمد المارضي
- ابو الحسن بن محمد المارضي
- ابو الحسن بن محمد المارضي

ابو الحسن بن محمد المارضي  
 ابو الحسن بن محمد المارضي  
 ابو الحسن بن محمد المارضي  
 ابو الحسن بن محمد المارضي  
 ابو الحسن بن محمد المارضي

ابو الحسن بن محمد المارضي  
 ابو الحسن بن محمد المارضي  
 ابو الحسن بن محمد المارضي

عبد بن الحسين بن علي بن محمد بن الحسين بن عبد الله

عبد بن الحسين بن علي بن محمد بن الحسين بن عبد الله

احمد بن عبد الله بن محمد

عبد بن الحسين

ابو القاسم عبد الله بن محمد بن الحسين بن عبد الله

بجرمان بن محمد بن علي بن محمد بن الحسين بن عبد الله

ابو القاسم عبد الله بن محمد بن الحسين بن عبد الله  
بجرمان بن محمد بن علي بن محمد بن الحسين بن عبد الله

ولما كان من قديم بنيو لخانه وبعبره

الحسين الناصر يحيى الزاهد بن التميم الشيبه

محمد بن الحسين

از بزرگان دین است که بسیار ری و نیکو روی  
و صاحب جمال بود و نیز گویند که مأمون او را ولایت  
گفت و از فلق را بخیاست محمد بن ابراهیم طباطبائی  
دعوت میکرد و چون عهد وفات یافت بجهت  
خود مردم را دعوت میکرد و در مکراتی  
برو سبقت کردند بعد از آن او را بگرفتند  
و نزد ملک مأمون فرستادند مأمون او را  
مغز کرد و بجرمان وفات یافت و نیز او  
بجرمان شهور است و او را عقب بسیار  
است

محمد بن الحسين بن علي بن محمد بن الحسين بن عبد الله

لحمدين محمد بن محمد بن حمزة بن محمد بن اسحق اللواتي

اسحق اللواتي ووهي الكظم انليك ملود بودن  
اولاد او ديورنيس واصلانغز بود بخت  
سالت و طاقه هستند از شير كرودا  
للم يكيند اولاد لوقتر اولاد  
بلد و لدا اويند

واجيد الكج ازي بن محمد بن الحسين

ابو اسحاق

باري

محمد بن اسحاق بن محمد بن حمزة بن محمد بن اسحق اللواتي  
ابو اسحاق بن محمد بن حمزة بن محمد بن اسحق اللواتي  
ابو اسحاق بن محمد بن حمزة بن محمد بن اسحق اللواتي  
ابو اسحاق بن محمد بن حمزة بن محمد بن اسحق اللواتي

ابو اسحاق بن محمد بن حمزة بن محمد بن اسحق اللواتي

ابو اسحاق بن محمد بن حمزة بن محمد بن اسحق اللواتي

محمد بن اسحاق بن محمد بن حمزة بن محمد بن اسحق اللواتي

اسحق بن محمد بن حمزة بن محمد بن اسحق اللواتي  
اسحق بن محمد بن حمزة بن محمد بن اسحق اللواتي  
اسحق بن محمد بن حمزة بن محمد بن اسحق اللواتي  
اسحق بن محمد بن حمزة بن محمد بن اسحق اللواتي

اولاد اويند و معرفتند  
و وسط و راند

اسحق بن محمد بن حمزة بن محمد بن اسحق اللواتي  
اسحق بن محمد بن حمزة بن محمد بن اسحق اللواتي  
اسحق بن محمد بن حمزة بن محمد بن اسحق اللواتي  
اسحق بن محمد بن حمزة بن محمد بن اسحق اللواتي

محمد بن اسحاق بن محمد بن حمزة بن محمد بن اسحق اللواتي

الامام جعفر الصادق بن الامام محمد الباقر

کنیت محمد الباقر ابو جعفر است ولقب او از برای آن باقر نهاده اند که جابر بن عبد الله انصاری از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم  
 دعایت کرده است که او گفت پیغمبر مرا گفت یا جابر انک مستغین حتی تدبک رجلان اولادی اسمی سقر العلم بقدا  
 فاذا رایت فاقره منی السلام پس یک روز جابر محمد باقر را دید و نسب او پرسید و ازین معنی او را خبر کرد و گفت جلدان  
 رسول الله ترا سلام رسانید و بقره لعنت عرب شکم شکافتن است یعنی شکم او پر علم است چون برادر او زید نهید  
 بدمشق نزد هشام بن عبد الملك رفت هشام زید را گفت چون است برادر تو بقره زید هشام را گفت چرا مخالفت  
 سخن رسول خدای میکنی که هر که مخالفت سخن خدا نکند روز قیامت او را از بهشت منع کنند و بدو رخ فرستند  
 که حضرت رسالت او را باقر لقب نهاده است مادر محمد باقر فاطمه بنت الحسن بن علی بن ابی طالب است و اول کسی که  
 جمع شده است از ولادت الحسن و الحسین و درین معنی شاعر گفته است یا باقر العلم لاهل التقی  
 و خیر من ابی علی لا حصل و محمد الباقر جلیل القدر و واسع العلم و اقر حکم بود دنیا دلت از آنکه در حقیق تخریر و تقریر دیدی  
 سواد شد در سنرتع و خمسین بمدین در ربیع الآخر در حال حیوة جد او امیر المؤمنین الحسین بن علی و وفات یافت  
 در زمان هشام بن عبد الملك و او پنجاه و پنج ساله بود و در کورستان بقیع مدفون است و عقب از جعفر صادق است  
 و مادر جعفر صادق ام فروه بن القثم الفقیه بن محمد ابو بکر است و مادر ام فروه بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است و حضور  
 دولتی بارها قصد کشتن صادق کرده و خدایتجا بکرم و فضل خود او را نگاه داشت و متوفی شد در سن عثمان  
 و اربعین و بعضی گفته اند در سن سبع و اربعین و در بقیع مدفون است

ابوالقاسم علی نقیب قم بن محمد بن سوره  
حسن

عبدالله

خروج کرد بصواب امام السعیدین اور لکھنؤ تک پہنچتے ہوئے اور ایسا فرستادند  
عبدالرشید بن علی اور جوع امام حسن عسکری کو و نام امام ایشان از اعظم کرد  
و دست ببرد خرازمین فرود آورد و اور انکسری نقرم بخشید زینب اورا  
کو شوارہ کرد و تازہ بود در کوشش است و چون وفات یافت ہم در کوشش او  
بود زینب تا صد سال رسید ہاؤد عنون نوی سیاہ ہؤد

علی بن محمد السید زین العقب ربن ابوالحسن النعمانی بن ابی الفضل محمد

ابوالحسن بن ابی احمد  
ابن ابی الحسن بن ابی محمد بن ابی علی بن ابی طالب

ابن ابی الحسن بن ابی محمد بن ابی علی بن ابی طالب

ابن ابی محمد

ابن ابی محمد بن ابی علی بن ابی طالب



اسماعيل بن محمد الارقط بن عبدالله الباهر

مادداو نو نادر محمد باقر و ختر الميرزا الحسين بن علي ان بن علي  
اولاد او فرزند او كرسبيار صاحب جمال بود و در صدقات  
حضرت رسالت و امير المؤمنين علي بن ابي طالب  
عليه السلام حضور و عبادت او داشت

اصول خط از نيكو آف كشته كرسبيار و كرسبيار  
كشته كرسبيار و كرسبيار و كرسبيار و كرسبيار  
برو و كرسبيار و كرسبيار

مجلس شايگان شيخ

مجلس شايگان شيخ بن احمد

الحسين بن علي بن ابي القاسم بن عبدالله الاكبر

علاء بن فارس بن علي بن ابي القاسم بن عبدالله الاكبر  
علاء بن فارس بن علي بن ابي القاسم بن عبدالله الاكبر  
علاء بن فارس بن علي بن ابي القاسم بن عبدالله الاكبر



عمر الشروف بن أبي الفضل بن أبي ثعلب بن الحسن بن أبي بصير السوادى

عمر الشروف بن أبي الفضل بن أبي ثعلب بن الحسن بن أبي بصير السوادى  
 ابن أبي بصير السوادى  
 ابن أبي بصير السوادى  
 ابن أبي بصير السوادى  
 ابن أبي بصير السوادى

ابن أبي بصير السوادى  
 ابن أبي بصير السوادى  
 ابن أبي بصير السوادى  
 ابن أبي بصير السوادى

ابن أبي بصير السوادى  
 ابن أبي بصير السوادى  
 ابن أبي بصير السوادى  
 ابن أبي بصير السوادى

عمر الشروف بن أبي بصير السوادى  
 ابن أبي بصير السوادى  
 ابن أبي بصير السوادى  
 ابن أبي بصير السوادى

عمر الشروف بن أبي بصير السوادى  
 ابن أبي بصير السوادى  
 ابن أبي بصير السوادى  
 ابن أبي بصير السوادى

عمر الشروف بن أبي بصير السوادى  
 ابن أبي بصير السوادى  
 ابن أبي بصير السوادى  
 ابن أبي بصير السوادى

ابو محمد الحسن الفارسي

عبدالله

أولاد أبو بكر وطالب بن سيبان وأبوه

عبدالله بن محمد بن أبي طالب صاحب القبة بن أبي عبد الله بن محمد بن علي بن جعفر النعمان

عبيد بن

عبدالله بن محمد بن علي بن جعفر النعمان

عبدالله بن محمد بن علي بن جعفر النعمان

عبدالله بن محمد بن علي بن جعفر النعمان

عبدالله بن محمد بن علي بن جعفر النعمان

عبدالله بن محمد بن علي بن جعفر النعمان

عبدالله بن محمد بن علي بن جعفر النعمان

عبدالله بن محمد بن علي بن جعفر النعمان

عبدالله بن محمد بن علي بن جعفر النعمان

عبدالله بن محمد بن علي بن جعفر النعمان

عبدالله بن محمد بن علي بن جعفر النعمان

عبدالله بن محمد بن علي بن جعفر النعمان

عبدالله بن محمد بن علي بن جعفر النعمان

عبدالله بن محمد بن علي بن جعفر النعمان

عبدالله بن محمد بن علي بن جعفر النعمان





ابو بصير  
ابو بصير

الحسين النسابة بن احمد المحدث بن عمر

الحسين الفندان بن ابي منصور مجمل الاكبر

ابو الحسين نجيب

ابو الحسين نجيب بن عمر صاحب شامی و یکی از امیر زیدیه است و مادر او ام الحسن بنت الحسن بن عبدالله بن اصفیل بن جعفر طیار است و داعی الرضا بود از آل محمد ظاهر شد بکوفه در ایام السعیدین محمد بن عبدالله بن طاهر را از حبس کرد و او را بقتل آورد و سر او را با امر فرستاد و او را مقتولیت و پروایت ابن نصر بخاری از غلط است که بعضی شایعات ثبت بد و میرسد

زید بن عمر  
سخن شاد و جلال بن ابراهیم

الرشیدان ابوالفان بن محمد بن عیسی الفانسی بن زید الحنفی

ابو الحسن بن محمد بن حسین بن محمد بن احمد بن محمد بن

صفی الدین محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن الحسن بن

ابو یحیی عمیر بن بن الحسن بن بن محمد بن ابو عبد الله الحنفی بن

ابو العباس بن محمد بن علی بن زید بن محمد بن ابی بصیر بن عبدالله



ابو الفتح ناصر  
 اولاد اور ابني كمنيله كويته

علي احمد

اولاد اور ابني ابو الفتح كويته

السيد شوق الدين محمد بن علي بن الحسن بن ابي الفتح ناصر بن محمد ابو طالب بن طاهر بن ابي الفتح محمد بن ابي احمد

عبد الرحمن بن محمد بن ابي الفتح ناصر بن محمد بن ابي الفتح محمد بن ابي احمد  
 ناصر بن محمد بن ابي الفتح ناصر بن محمد بن ابي الفتح محمد بن ابي احمد  
 كويته نسبت بن محمد بن ابي احمد

السيد بن علي بن محمد بن ابي الفتح ناصر بن محمد بن ابي الفتح محمد بن ابي احمد  
 اولاد اور وفاء بن ابي الفتح ناصر بن محمد بن ابي الفتح محمد بن ابي احمد

اولاد اور وفاء بن ابي الفتح ناصر بن محمد بن ابي الفتح محمد بن ابي احمد

ابو الحسين زيد الاسود بن الحسين

بنو المطرف الذي عمه زيد بن عتبة بن عتبة بن عبد الله بن علي بن ابي طالب بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

ابو محمد الحسين بن محمد بن ابي بكر بن عبد الله بن علي بن ابي طالب بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

عنان بن محمد بن عبد مناف بن ابي طالب بن عبد الله بن علي بن ابي طالب بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

سبل بن ابي الحسين بن ابي بكر بن عبد الله بن علي بن ابي طالب بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

ابو الفضل بن ابي بكر بن عبد الله بن علي بن ابي طالب بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

صاحب السدود علي بن ابي طالب بن عبد الله بن علي بن ابي طالب بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

الناصر بن الحسين بن علي بن ابي طالب بن عبد الله بن علي بن ابي طالب بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

علي بن ابي طالب بن عبد الله بن علي بن ابي طالب بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

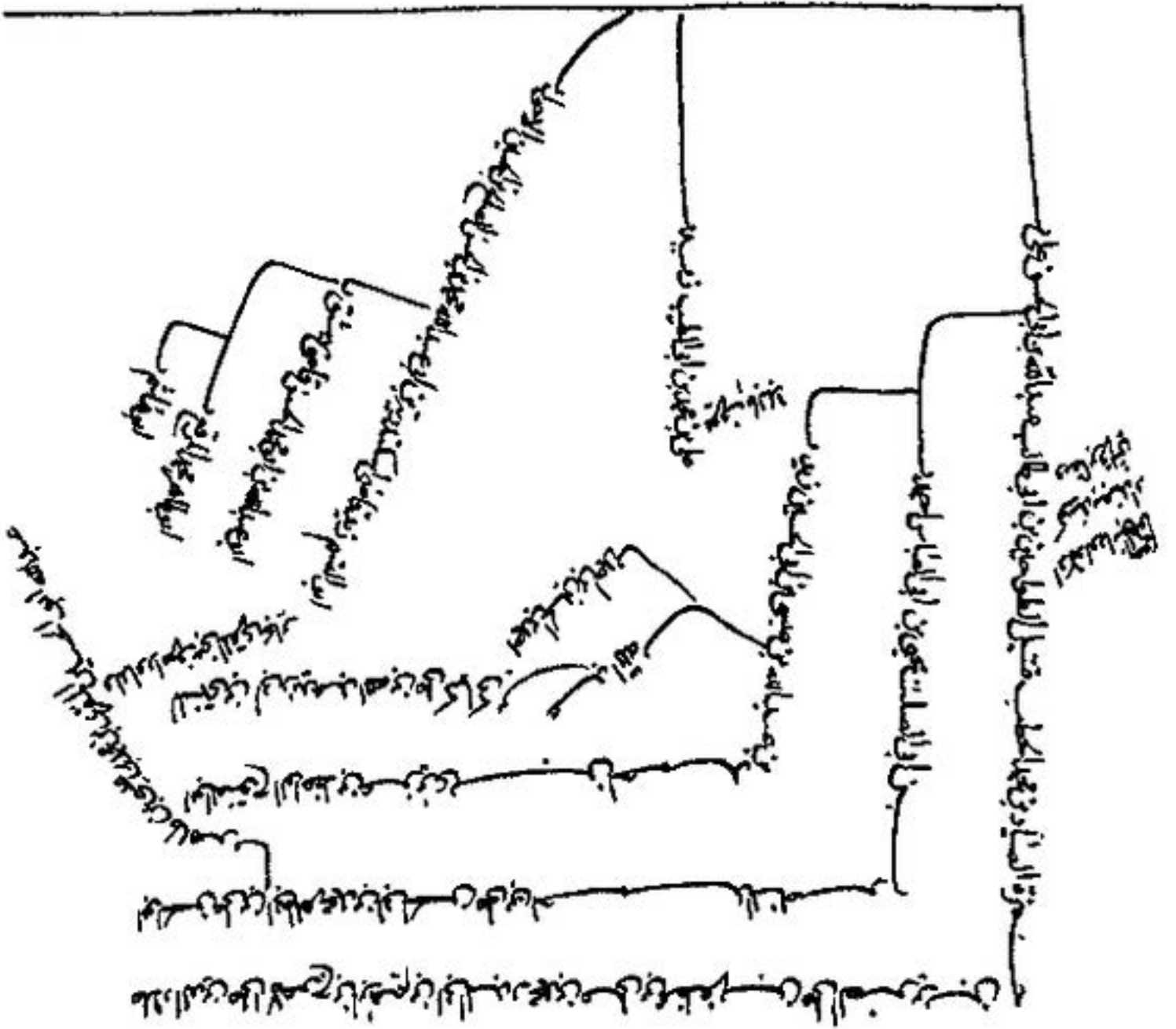
ابو اسود بن زيد بن ابي طالب بن عبد الله بن علي بن ابي طالب بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

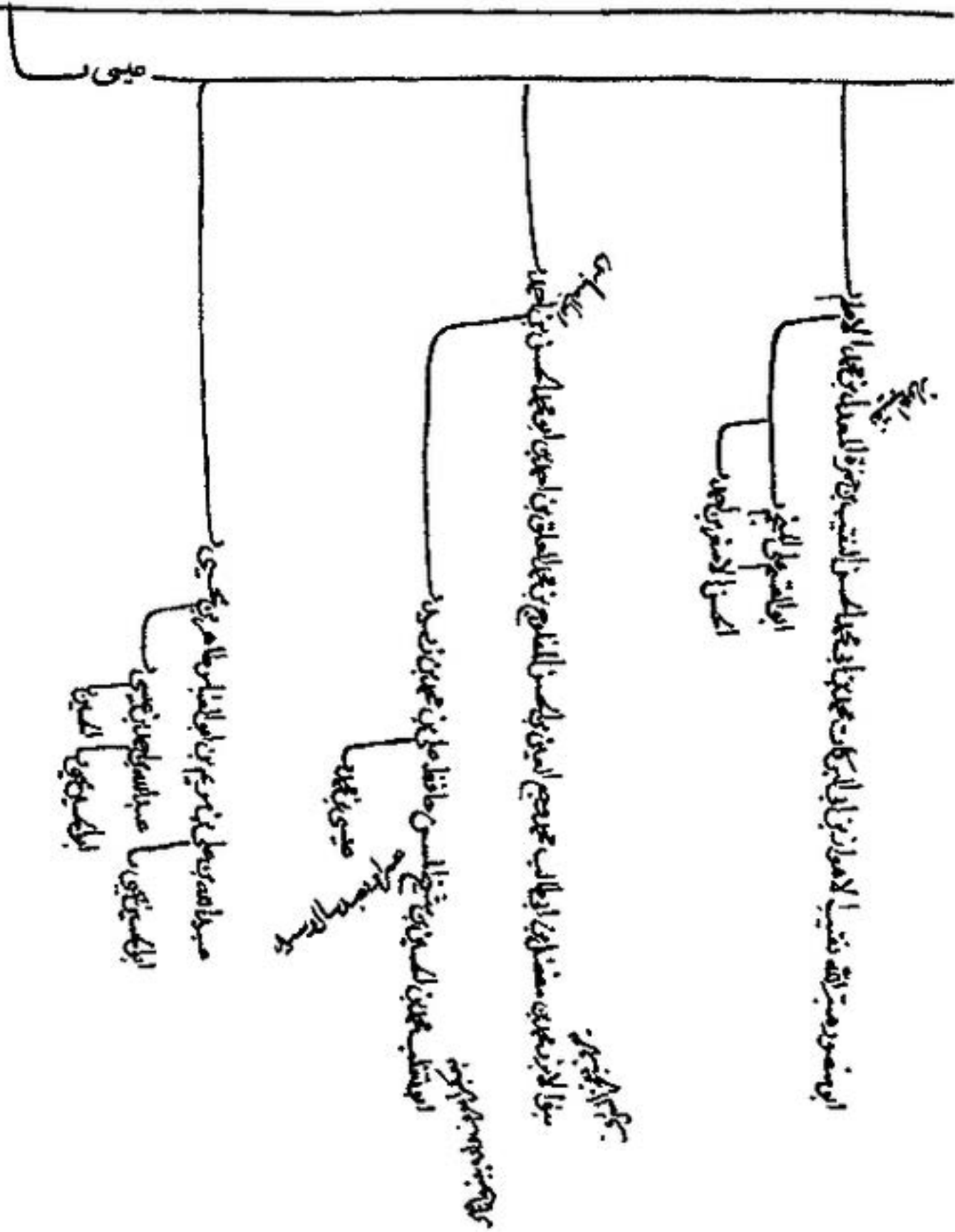






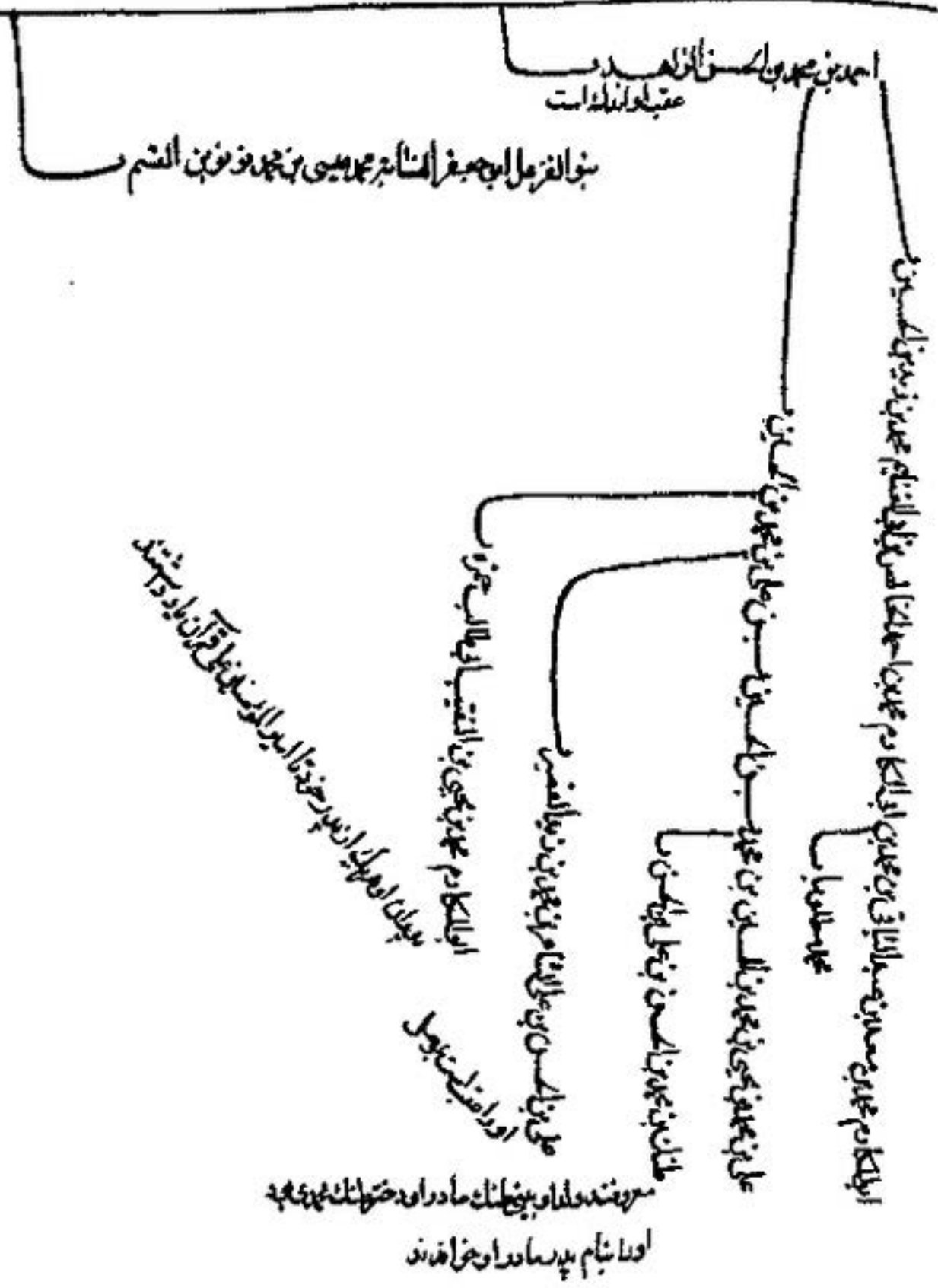












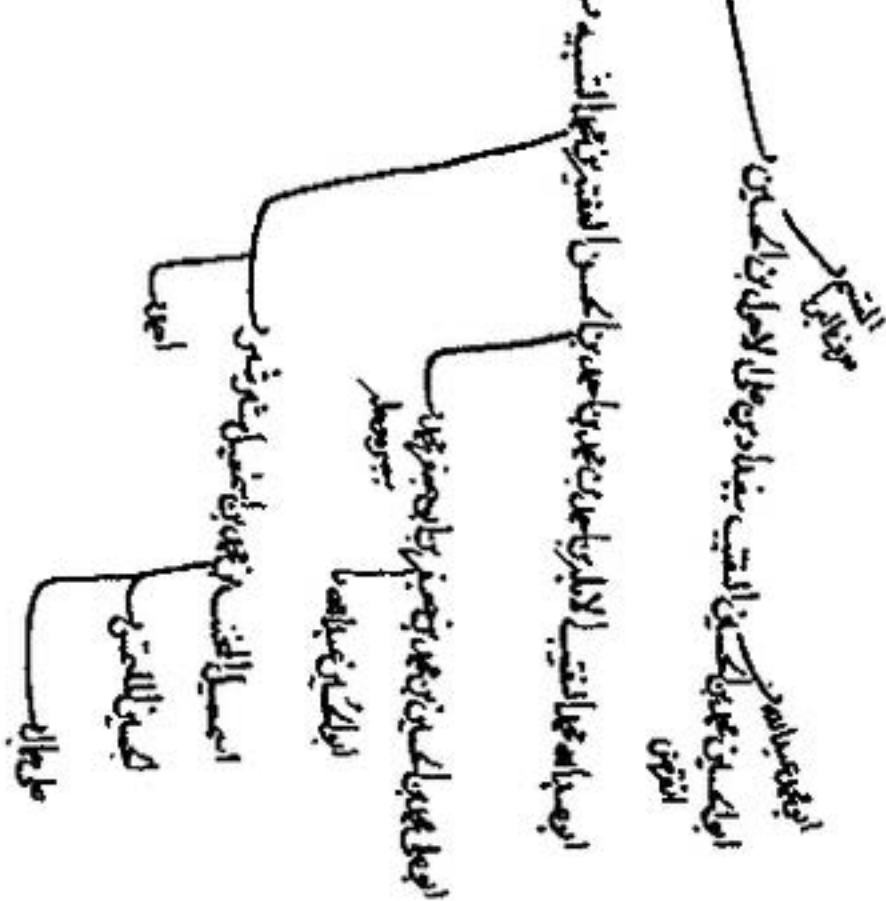




یحیی بن الحسن

کفیت اولیج ببله ماد و ارام و اود در ان  
عمر تپناشد محمد بن یحیی بن منصور و سر  
اود انجلیست و در سن حزن و غمگین  
و ما بر پاد و وقت یافت صغیر  
بود مشاقت علی بن ابراهیم اود را  
بزند کرد

الحسن بن زید الشیبیة بن علی  
النسابة کتاب قاله و میواد و علم زینتینف کرد



ابو عبیدالله محمد بن الحسن بن المقتب بن یحیی بن علی  
ابو عبیدالله محمد بن الحسن بن المقتب بن یحیی بن علی  
ابو عبیدالله محمد بن الحسن بن المقتب بن یحیی بن علی  
ابو عبیدالله محمد بن الحسن بن المقتب بن یحیی بن علی



الحسين عفا ربه

اسيرك جعفر بن عبد الله كعبان بن الحسين بن علي

عبد الله الازرق بن ليث بن ابي حمزة

عبد الله بن الحسين بن علي

قاسم بن

السنن الازرق بن

عبد الله بن احمد بن ابي حمزة

علي بن

عبد الله بن

عبد الله بن الحسين بن علي بن ابي حمزة

ابو القاسم محمد بن الحسين بن علي بن ابي حمزة

عبد الله بن الحسين بن علي بن ابي حمزة

عبد الله بن الحسين بن علي بن ابي حمزة

ابو الحسن احمد الدعي من على العراق بن الحسين بن علي بن محمد

حسن ابراهيم بن الحسن بن ابي عبد الله عمه الكوفي

ابو اليسار زهير بن ابي منصور محمد بن ابي بصير بن ابي بصير بن ابي بصير بن ابي بصير

ابو القاسم محمد بن محمد بن ابي بصير

علي بن ابي بصير بن ابي بصير بن ابي بصير بن ابي بصير

محمد بن ابي بصير بن ابي بصير بن ابي بصير بن ابي بصير

عبد بن ابي بصير بن ابي بصير بن ابي بصير بن ابي بصير

عبدالدين الحسن بن ابي الفتح بن ابي الحسن طاهر الدمان - الحسين بن ابي الفتح موسي

محمد بن ابي بصير بن ابي بصير بن ابي بصير بن ابي بصير بن ابي بصير

موسى بن ابي بصير

عبد بن ابي بصير بن ابي بصير بن ابي بصير بن ابي بصير بن ابي بصير

موسى بن ابي بصير



لعل الحقیقی بن علی بن احمد الحقیقی بن میمون بن عیسی بن موتمن الاشبال ما

عیسی بن موتمن الاشبال وی مقام صاحب دایره تبیل یا خیری بود چون ابوهیم کشته شد و در پیشتر وی مقام برادر او  
 محمد انصاری را کبیر بوده چون هر دو بزرگ شهید شدند عیسی بن میمون بن عیسی بن موتمن شد در زمان منصور و ولایتی و در زمان پسران او محمد بن عیسی بن میمون  
 و او را بدان سبب موتمن الاشبال نهادند و عیسی در ایام اختفای در کفر برشته آب یکسید و میفرمودت و بدان زندگانی میکرد محمد بن عیسی بن میمون  
 زنده شهید که برادرزاده عیسی بن میمون بود و گفت که مرا آرزوی آنست که هم خود عیسی بن میمون بن میمون پیدا و در آنست که بگردد و بفارسی سر راه فرزند  
 و نشانها عیسی بن میمون با او و گفت چون این شخص برسد بر خیز و او را در دست دار و بگویند که عیسی بن میمون بن میمون بن میمون بن میمون بن میمون  
 بود سالی فرار گرفت شخصی آمد چنانچه بر او نشان داده بود و نشان پیش دست با او و بر آب کش محمد بن میمون را سلام کرد و در کنار گرفت  
 و سالی حدیث کردند و از خوشبختی رسیدند و با یکدیگر مقام خود را و گفتند که این پسران بخوانند و از این غیبتی که بود که احوال استفسار شود  
 و هم دیگر را و ادع کردند و بجای خود رفتند شیخ تاج الدین حسین روایت کرده است که عیسی در ایام اختفای در کفر زنی خواسته بود  
 و از زندان و قهری در وجود آمده و زن و دختر خوشبختان نمیدانستند که این شخص عیسی بن موتمن الاشبال است و دختر بزرگ شد آن زن  
 خواست که دختر را بچشم آب کش دهد و عیسی بسیار بیگاریت پیش از صد مسأحتان که او امید داشتند چنان بسیار  
 خواند و میگفتی گفت از آن سبب که او برد و ندانست که از او لاد سید المرسلین است چون عیسی بن زید را وفات نزدیک  
 رسید صاحب خود را وصیت کرد که عیسی بن زید وفات کرد و از زود و طفل صغیر زنده مانده اند و عیسی این  
 طفل را بختا سپرده است پس چون عیسی وفات کرد صاحب عیسی بد را که عیسی آمد و صاحب را که یکراست عیسی بن  
 بگوید که صاحب عیسی آمده است عرض داشتی دارد حاجب او را گفت که خود را بگشای میدی و بگذار با آن  
 بسیار حاجب رفت و با او بود گفت که شخصی آمده است و بگوید که من صاحب عیسی ام و حضرت داشتی دارم و حاجب  
 عیسی را گفت و از نزدیک من آید حاجب او را پیش روی ببرد سلام گفت و گفت که شما را تعیین کردم شما عیسی بن میمون  
 که شما را طار سینه و دو طفل دارد و طفلان را بختا سپرد و بچهار جهت خدا بوسنت و موتمن را سجده نهاد و ظاهر  
 سخن کرد و سر برداشت و زید و احمد را طلب کرد و برگردان گرفت و بسیار بیگاریت و با ایشان تعلق کرد ایشان  
 فظیفه مقرر فرمود و بعد از آن زید و احمد و مادر و خوشبختان ماندند و دانستند که این شخص عیسی بن زید شهید بوده است

کشته شد  
 لعل الدیوبی بن علی بن خای بن میمون بن عیسی بن موتمن الاشبال  
 محمد بن عیسی بن میمون بن عیسی بن موتمن الاشبال  
 علی بن خای بن علی بن میمون بن عیسی بن موتمن الاشبال  
 محمد بن زید بن عیسی بن میمون بن عیسی بن موتمن الاشبال  
 محمد بن زید بن عیسی بن میمون بن عیسی بن موتمن الاشبال  
 محمد بن زید بن عیسی بن میمون بن عیسی بن موتمن الاشبال

ابو الحسن علي بن ابي القاسم علي

ابو منصور محمد بن الحسين بن علي بن ابي منصور الحسين بن ابي الحسن محمد بن علي

ابو الحسن الحسين بن علي بن ابي الحسن محمد بن علي بن ابي منصور الحسين بن علي

محمد بن الحسين بن علي بن ابي الحسن محمد بن علي بن ابي منصور الحسين بن علي

ابو الحسن الحسين بن علي بن ابي الحسن محمد بن علي بن ابي منصور الحسين بن علي

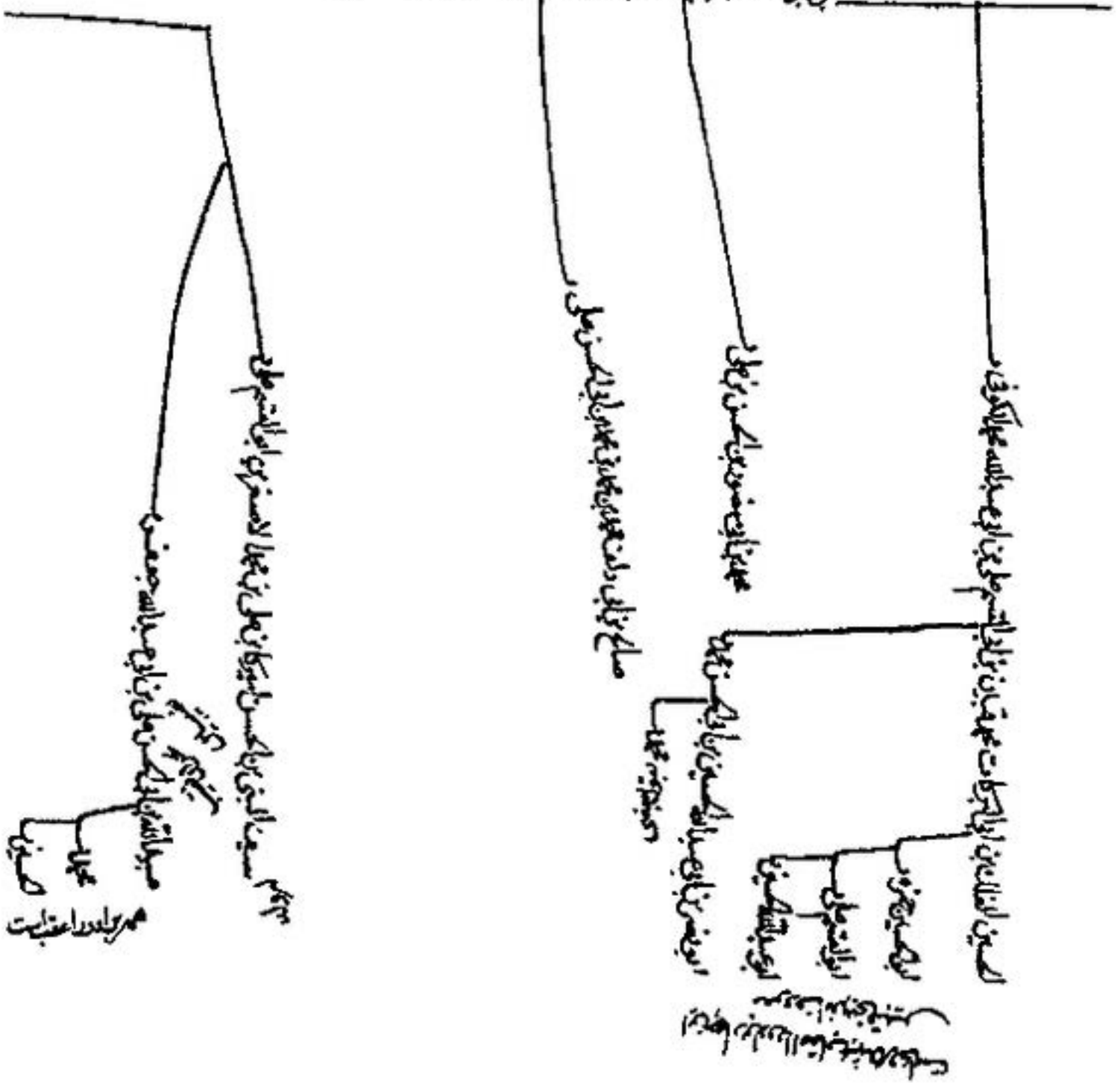
محمد بن الحسين بن علي بن ابي الحسن محمد بن علي بن ابي منصور الحسين بن علي

محمد بن الحسين بن علي بن ابي الحسن محمد بن علي بن ابي منصور الحسين بن علي

محمد بن الحسين بن علي بن ابي الحسن محمد بن علي بن ابي منصور الحسين بن علي



لعمركم محمد بن أبي جعفر أحمد بن محمد بن زيد بن علي بن محمد الخطيب الشاعر





كُنيت زيدا شهيدا ابوالخمين بود مادر اوام ولد او و برادر ماد و پوری عمر بود مناقب و فضل او بیشتر از حد و وصف بود روایت کرده اند  
 که زید پیشوای بنی امیه و کنت نیت کوی انصاف و الله مکرر آنکه وصیت کند بتقوی الله هیچ احدی نیت بالا از آنکه  
 وصیت کند بتقوی الله و من وصیت میکنم بتقوی الله هشام گفت زید را تو سنجی که خطیبر باشی و این خلافت ما در تو نیت و تو پسر  
 او نیستی پس زید هشام را گفت هیچ منزلق بالاتر از آن نیت نزدیک خدایتما که سعوت کرد انیده است انبیا طایم الم برحق  
 چه عجب باشد که مراد فای خلافت باشد که سبط حضرت رسالت و سبط امیر المؤمنین علی ام هشام و مهر شامان ازین سخن  
 برنجیدند و کارکنان خود را بخواند و سوگند خورده که زید علی شریع خواهد کرد این خبر زید رسید گفت من مکروه نمی دارم من  
 کشتن ترا کردن دارم هشام کنت که در میان اولاد رسول کی مثل زید نیت هشام بن عبدالملک که عکبر فرستاد و زید را  
 و داد بن علی بن عبدالله بن عباس را و محمد بن عمر بن علی ابوطالب را که رفتند به همت آنکه خالد القسری مال با نمانت بشناسد  
 ایشان را بجز پیش یوسف التقی فرستادند ایشان سوگند یاد کردند که خالد چیزی با نمانت بمانداده است و او را پیش از چیزی  
 ایشان را کرده مردم شعیر زید کرد آمدند در قادیسیه کلاک را ایشان بعت کرده اند و ثابت قدم شده اند ایشان را زید بهر  
 گفتند و آنکس با ایشان بعت کرده و از پیش ایشان برفت ایشان را از ارضی گفتند چنین روایت کرده اند که یک روز شخصی از زید سوال  
 کرد که چه میکنی و حق ابو بکر و عمر و عثمان گفت در حق ایشان نمیکویم الا خیر و ایشان هیچ نمیکند الا خیر چون مردم شعیر  
 شوند گفتند که ما پیش او نمیشیم از پیش او نزد برادر او محمد باقر میر و بر بعضی گفتند که پیش او زیادت از سید سر و  
 نمائند و عمر بن یوسف التقی باده هزار در بچیک او آمد و جنگ عظیم میان ایشان واقع شد طلام یوسف بجای هر که  
 او را داشت گفتدی تیری بر پیشانی زید زد پس زید بمحیی پر خویلا دید گفت پس ندانیم که بعد از من این هم چون خواهد بود  
 گفت یا بعد قتال خواهیم کرد و الله که اگر با من بجنگی شد قتال خواهیم کرد زید گفت یا امیر ازین سخن بیگردد که تو سنجی و ایشان بر باطل و کشتگان  
 در جنت و کشتگان ایشان در دوزخ و بعضی تیر از پیشانی پدید پرده کشید که آن را با تیر و پسته بود در حال جان بداد در آن موضع  
 بستانی بود جوی آب در آن بستان رفت آب ملاز آن جوی باز بستند و زید را در آن جوی دنگ کرده اند و باز گرا در آن جوی  
 بستند طلام سدی با عیوی همراه بود یوسف عجم را خبر کرد آن ملعون فرمود تا او را از خاک پرورد کردند و صلب و فلان رفت  
 بیا و نیند تا چهار سال هشام بمرد ولید برین پدید یوسف عجم را کتابتی کرد که چون نامش بر تو رسد تو زید را ببولان و خاکستران

زيد الشاهيد

بنا دبره تا اهل ارق حیره کنند همچنان کرد که فرموده بود ناصر الکبیر بر شاک گفت که چون سر زید را بدین فرستادند و بنزد یک معتبر و صالح علیکم السلام یک  
 شب از زینیا و بنتی معتبره اندی در سنرا حدی و عشرین و ما از بود و بقول محمد بن اسحاق بن موسی در سنه و عشرین و یک ماه و پنج روز و بقول زهری بکار شد او  
 در سنه احدی و عشرین و ما از بود و بقول ابن خردادبه در سنه اربعه و سبعین و بعضی گفته اند که قتل او در پنج و شصت روز در سنه احدی و عشرین  
 و ما از و بعضی گفته اند که ما را رسول علیه السلام دیدیم در حالی که صلب او را بر دار کرده بودند که می گفت ان الله و نالیه راجعون انتقاهن عقاب بعضی دیگر  
 گفتند که چون او را بر دار کرده اند چندان بگذاشتند که منکبوت بر صورت تنید چون می پدید رواقی کرد بمیدان رفت یوسف بن عمر بطلب او  
 فرستاده بری رفت و از آنجا بشارت او رفت باینکه دو کت که است علی کز اینجا قرار گرفته است پس حسن رفت و از آنجا قرار کرد که نزد یک  
 یزید و یحیی مدتی شش ماه چون هشام بر ولید بن یزید نزد نصر بن سيار اللیثی کتابی کرد بطلب یحیی نصر سيار او را بگفت بصلح فرستاد  
 و حسن کرد چون این خبر بجا و میر بن جعفر ظیاء رسید درین باب شعری گفت و نزد نصر سيار فرستاد و آن شعر را نصر سيار بنزد یک یوسف بن  
 فرستاد و یوسف بن عمر نزد یک ولید بن یزید فرستاد ولید گفت از فتنه بر خبر باشید و او را درها کنید و او را فرار دیا و لشتری دادند  
 و درها کردند و روان شد تا بحر جان رسان رسید و یحیی از اهل جزایان و طالقان بالو ایر شدند مقدار پانصد مرد نصر سيار سالم را چون دیک  
 او فرستاد و جنگ حکم واقع شد یا ران یحیی کشته شدند و او آنها بماند روز جمعه بر هر کرا را او یحیی کویند که وقت در سال شصت و عشرین و ما از  
 یحیی مظلوم کشته شده و سوره بن محمد سر اعدا فرار گرفت و الهجری نام شخصی تن او را فرار ازین دو کس بود که او سلم مروزی دست و پای ایشان پیرون کرد  
 و صلب ایشان را اینداخت و یحیی مظلوم روز قتل هجده ساله بود سر او را نزد ولید بن یزید فرستادند و یزید سر او را بجزایا داد و او فرستاد پس ماد او  
 را بظن نظر کرد و گفت شری و بنو عقیل و او را همدی جمع الی قتیل صلوات الله علیه علیه کفر و اصیلا پس عبدالله بن علی بن عبدالله عباس مروان بن محمد مروان را  
 بگشت سر او بجزایا داد و فرستاد و گفت این موضع بر یحیی بن زید است و او را عقاب نیست



له مني ابو جعفر جعفر بن النعمان  
عنى الارسال بن ابي شجاع محمد بن خلف بن ابي اسحق بن ابي الحسن بن ابي محمد النعمان بن ابي القاسم جعفر بن اسحق

ابو اسحق محمد بن النعمان بن ابي اسحق بن ابي محمد الرضى

ابو القاسم محمد بن ابي اسحق بن ابي محمد الرضى

چون الحسن الناصر وفات کرد ابو القاسم جعفر بن اسحق خلافت کرد مردم با او بیعت کنند و با او والی بن  
استماع کرد و خواهر ایشان زن الحسن بن القاسم الداعی الصغیر بود ابو اسحق مدعی کتابتی کرد با او بیعت کرد  
و من جعفر بن الناصر لشکر کرد و قصد طبرستان کرد و داعی منضم شد و روز نبرد و زخم  
ست و ملتاثر ملک طبرستان شد و بعد از این دست او دنا صراکتندی و داعی دناوند بگرفت  
علی بن موسویان او را بگرفت و بند کرد چون علی بن موسویان کشته شد داعی خروج کرد و لشکر  
جمع کرد و قصد جعفر بن الناصر بکبکیت و بید رفت و داعی الصغیر طبرستان بگرفت و دینه  
ست عشر و ملتاثر بعد از آن مردان را بچ او را در آمل بقتل آورد

الحسن الناصري بن أبي الحسن علي العسكري

امام زيد بن رومك عليم وصاحب كتاب مقاله ذكر ان كتابا ناصريا كويت  
و چون محمد زيدا الداعي طبرستان بگرفت حسن ناصر همراه او بود و خواهر  
محمد بن زيد در كاخ او بود رافع بر طبرستانك غلبه كرد الحسن الناصر را  
بگرفت و هزاران زمانه بزودها كرد ان ناصر بزومين عليم رفت و انجا  
قامت كرد و چنان سال مردم را اسلام دعوت كرد و در جادي اولي  
سن احدی و ثلثائة طبرستان را بگرفت و سه سال ملك ايشان بود  
ولمدا ناصر كسى نام نهادند و عظيم شد امر او و در سن اربع و ثلثائة  
بآمل وفات يافت و او را نود و سه سال عمر بود و بعضى گفته اند نود

پنج سال

الحسن بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب

الحسن اميركا بن ابي طالب و زون بن محمد الثالث  
ابن عبد الله

- محمد بن علي بن موسى
- الحسين بن الحسين
- ابو القاسم بن جابر بن محمد الثالث
- علي بن الحسن بن الحسن بن علي بن ابي الحسن
- ابو علي محمد بن عبد الله





على الاصفورا

عن الشجرى

كفيت القاسم ابو على شاعر بودى بيغاناد  
 عنتى بود ما داد اوام و له بود رشيد او را  
 بگرفت و حبس كرد و منى در حبس بانند  
 ابو جبرئيل مكرور و سلاح كفتند و صوفى  
 نيز كفتند كه او هيت جمله حروف و شيريك  
 در ايام المعتم و طالقا اخراج كرد  
 و چهار ماه انجا ماند و بدلته بر ظاهر  
 با او جيك كرد و او را بگرفت و بيغاناد  
 فرستاد و معتم لوان او را حبس كرد  
 بعد از ان از زندان پر و زكرد و فرمود  
 تا او را كرون زودند و او بچاه و پنج سال بود  
 و يكى از ايز زيبه و زهاد و عباد  
 ايشان است

معاذ الله

احمد بن الحسن بن احمد بن محمد بن يعقوب بن ابي عبد الله محمد بن

الحسن

محمد بن ابي اسحق بن محمد بن احمد بن يعقوب بن احمد بن محمد بن ابي عبد الله محمد بن

الحسن

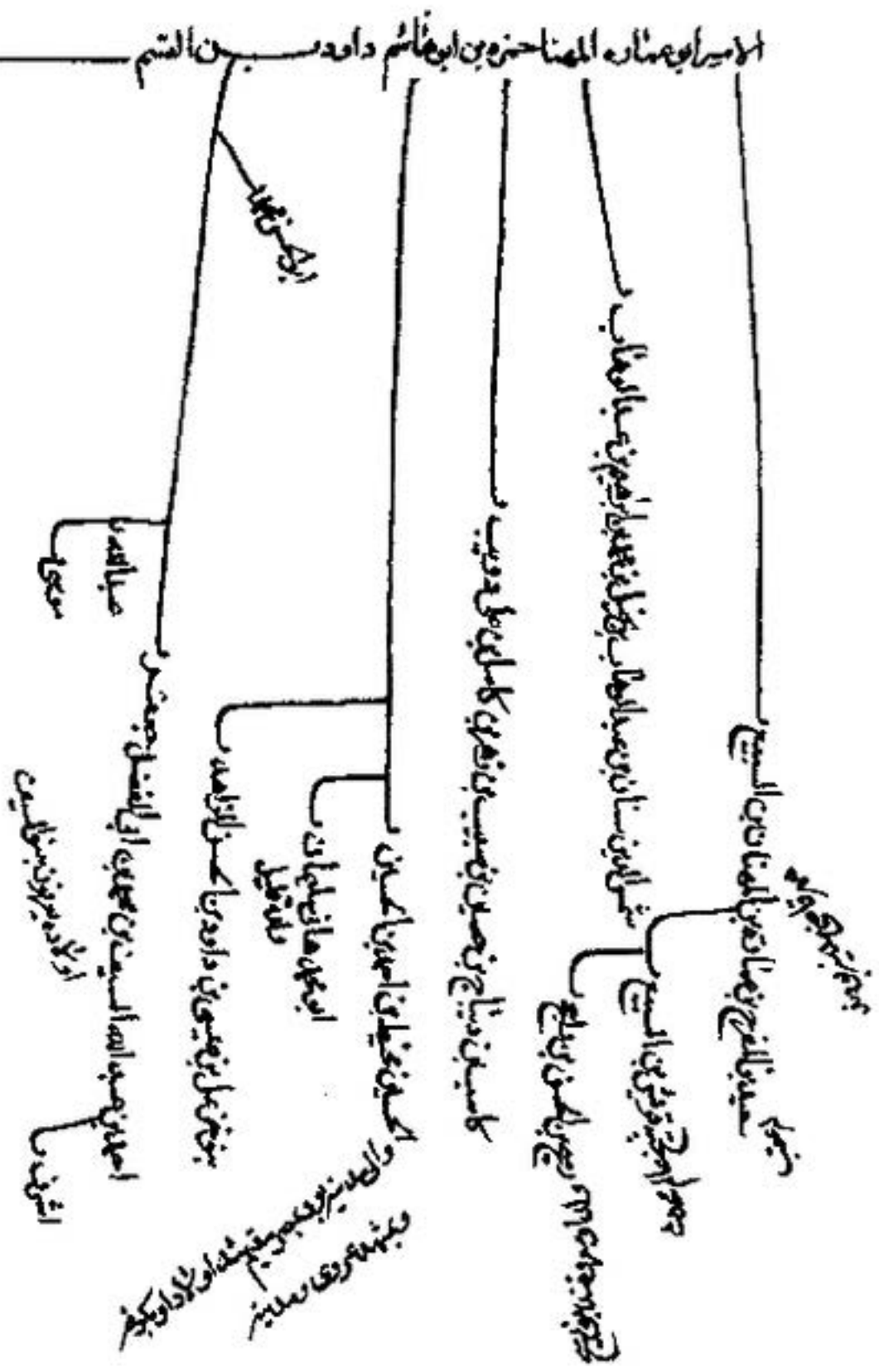
شريف الدين احمد بن محمد بن محمد بن محمد بن الحسين بن الحسن بن يعقوب بن احمد بن محمد بن ابي عبد الله محمد بن

## عمر الاشرف

عمر اشرف برادر پد و مادری زید شهید است و او بیا روی علم و فاضل و با مروت بود و مادر ایشان را لک زینب بنت علی <sup>التقی</sup> اسیر گرفتند و پسران زن صاحب جمال بعد از آن بمکه آمدند و یکی از آنها را نظر او بود و مختار اندیشه کرد اگر بخواهد بگردد کند اما او از او بر کردند و اگر یکی از این امر را دهند بگویند از او بر کردند پس با خود اندیشه بسیار کرد تا وقت گفت که این زن را جهت اسلام زینب العابدین بمکه میاید فرستاد هر برین اتفاق کردند و آن ضعیف و تسلیم تا جب خود کرد و بدین نزدیک امام زینب العابدین ارد امام ابوالمصنف کرد از دو هر آمد یکی عمر اشرف که اسیر بود و بعد از آن زید شهید و کنیت او ابن جعفر است او را اشونان برای آن گوید که او پسر امام زینب العابدین است و امام زینب العابدین پسر امام زینب العابدین حسین است و امیر المؤمنین حسین در فاطمه زهرا بنت رسول الله است و او در شرف دارد یکی از امیر المؤمنین علی که پدر پد را است و یک شرف از جهت مادر در پد که دختر حضرت رسالت است و حسین امیر المؤمنین علی را اطراف گویند که او یک شرف دارد از جهت امیر المؤمنین علی و این سخن بعد از وفات عمر لعون گفتند تا فرق باشد میان این سخن و در بنی جعفر طایفه همچنین واقع است اسحق بن عبدالله بن جعفر طایفه اسحق را اسحق لعون گویند و اسحق بن علی زینب را اسحق اشرف نسبت آنکه علی زینب پسر زینب است و زینب دختر فاطمه بنت رسول الله است و او در شرف دارد یکی از طرف پد که بنی هاشم است و یکی شرف از جهت مادر که فاطمه زهرا است و اسحق بن عبدالله یک شرف از جهت پدر و پس

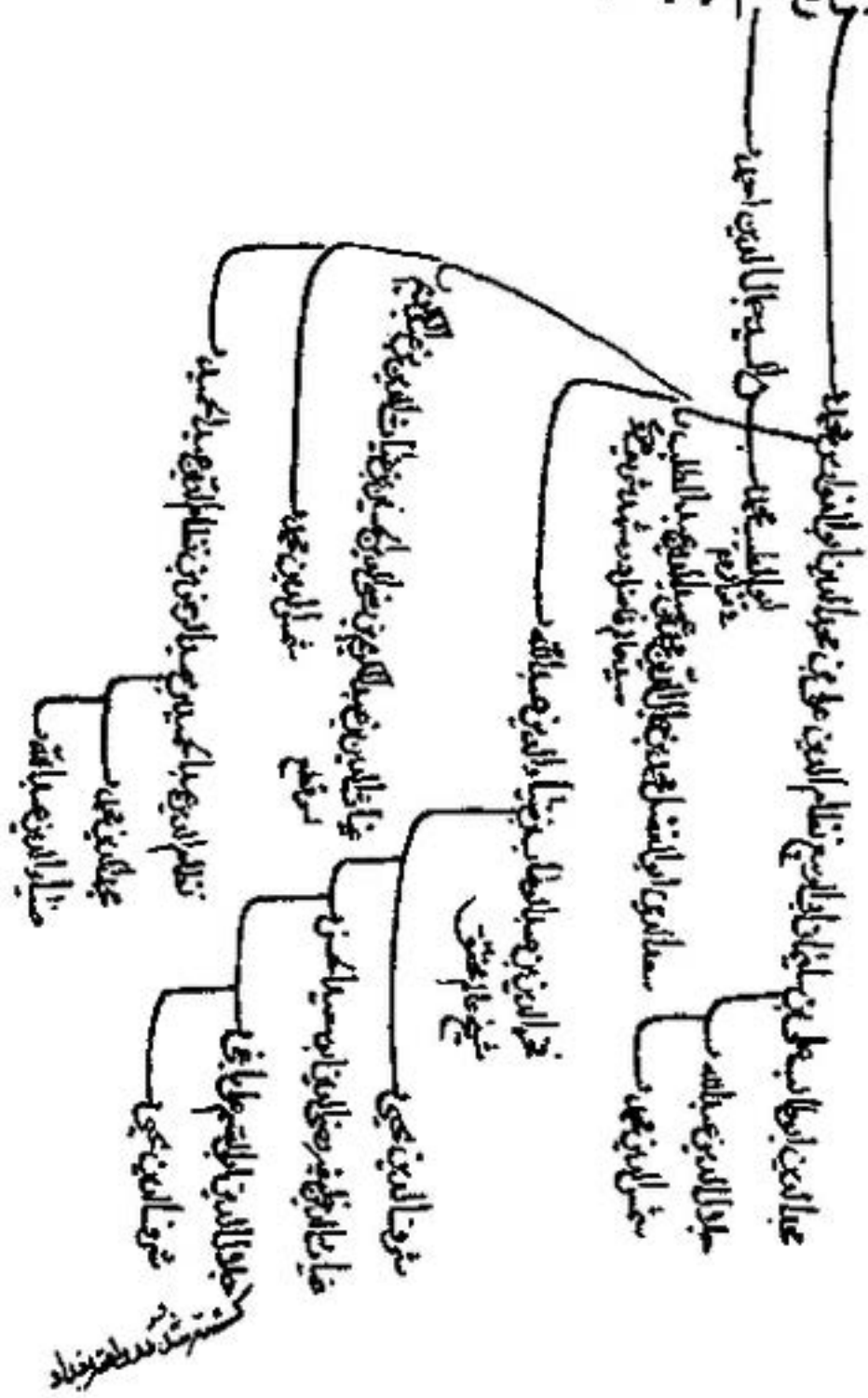


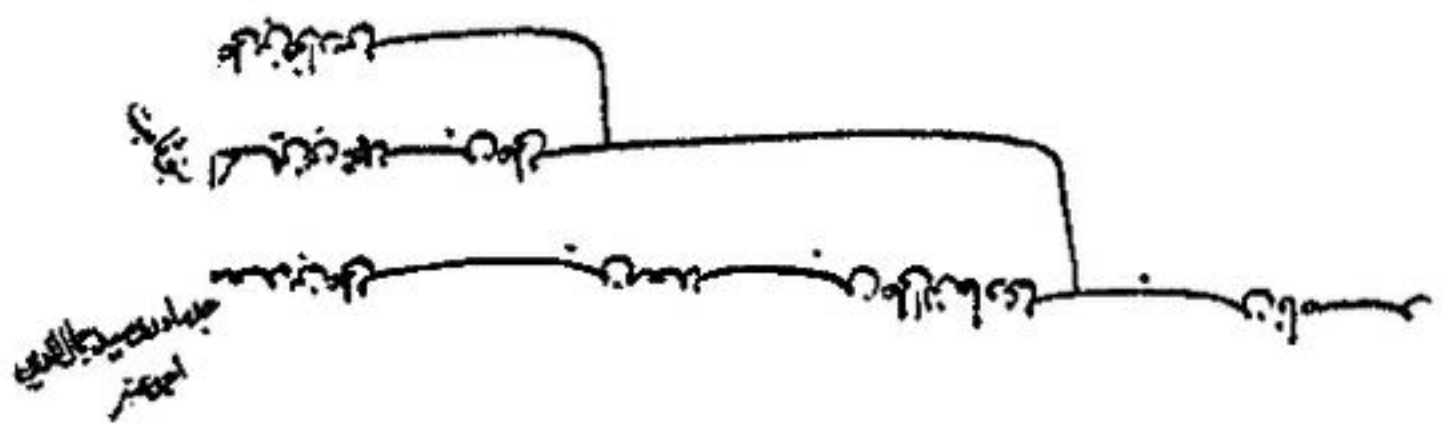
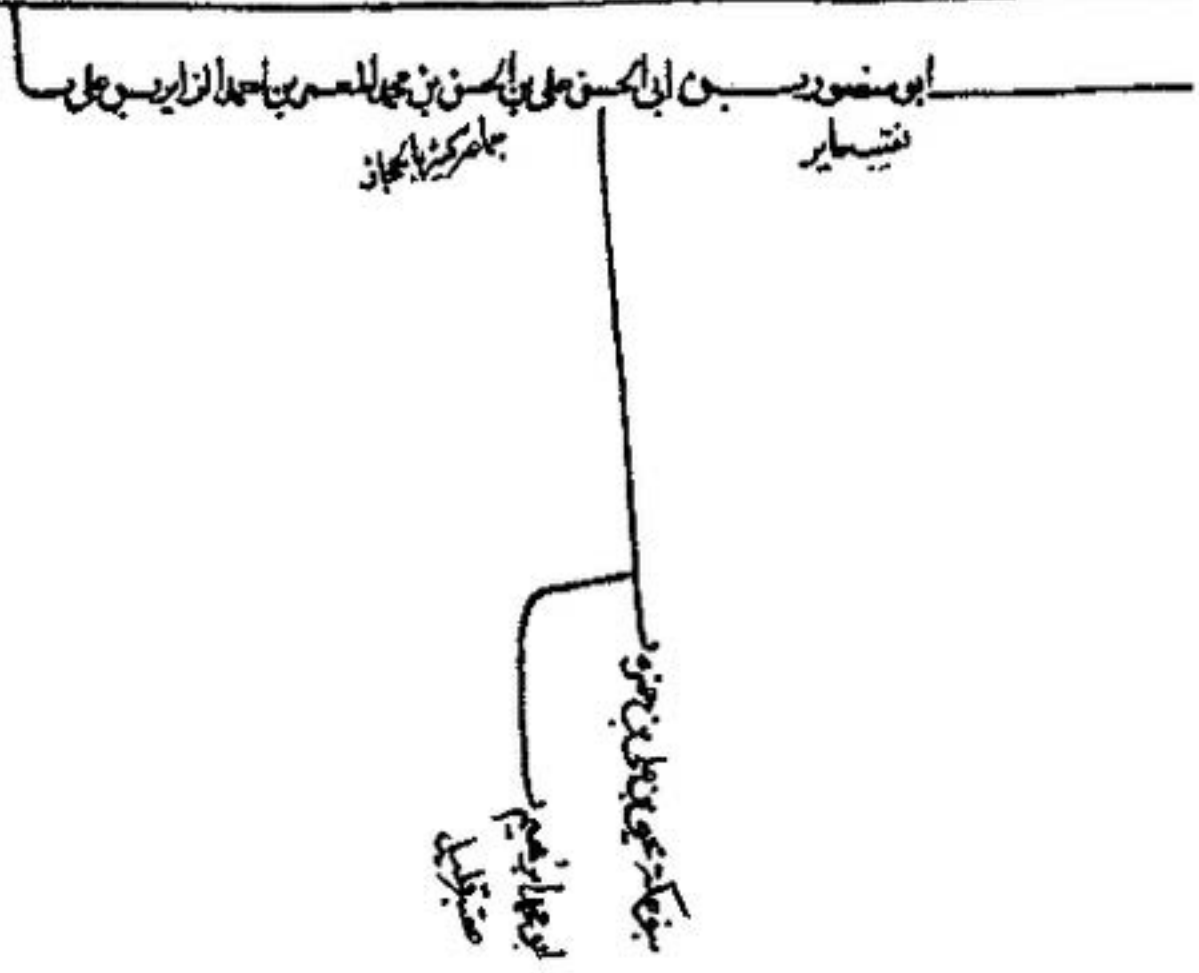






شيخ العالم فخر الدين علي بن محمد بن احمد بن علي الاصم بن سالم بن بركات بن ابو المرحوم







ابراهيم بن يحيى القشيري

عبدالمسلم بن هانق بن يحيى بن ابي طالب بن محمد بن هانق بن حبيب بن مسلم بن حبيب بن ابي اسلم بن عبد الله

محمد بن هانق بن يحيى بن محمد بن حبيب

ابو جعفر مسلم

يحيى الدين علي بن يحيى المنيعة بن سلطان الغنبي بن عبد الملك بن كريب بن عبد الله

اسحق بن محمد بن ابراهيم

سرخس بن محمد بن ابراهيم بن محمد بن ابي اسلم بن حبيب بن ابي اسلم بن عبد الله

سرخس بن محمد بن ابراهيم بن محمد بن ابي اسلم بن حبيب بن ابي اسلم بن عبد الله

سرخس بن محمد بن ابراهيم بن محمد بن ابي اسلم بن حبيب بن ابي اسلم بن عبد الله

سرخس بن محمد بن ابراهيم بن محمد بن ابي اسلم بن حبيب بن ابي اسلم بن عبد الله

الحسن بن جعفر الجعفي

القم بن الحسن بن محمد بن الحسين  
تسبیح

لو لا جعفر لكانت و ملكي فغابت تسبیح و جعفر كانا  
انما كتب لوفنا و نكرك لوج و سبنا كذا في طرقة و سبنا  
الذي بن ابراهيم طباطبا انما انزل الهامت و سبنا في  
وهب بن وهب انما حين كود صيرده ما هو صايم الكرم و هو  
عنه كذا في و بن

عبد الله بن محمد بن جعفر الجعفي

عبد الله بن محمد بن جعفر الجعفي

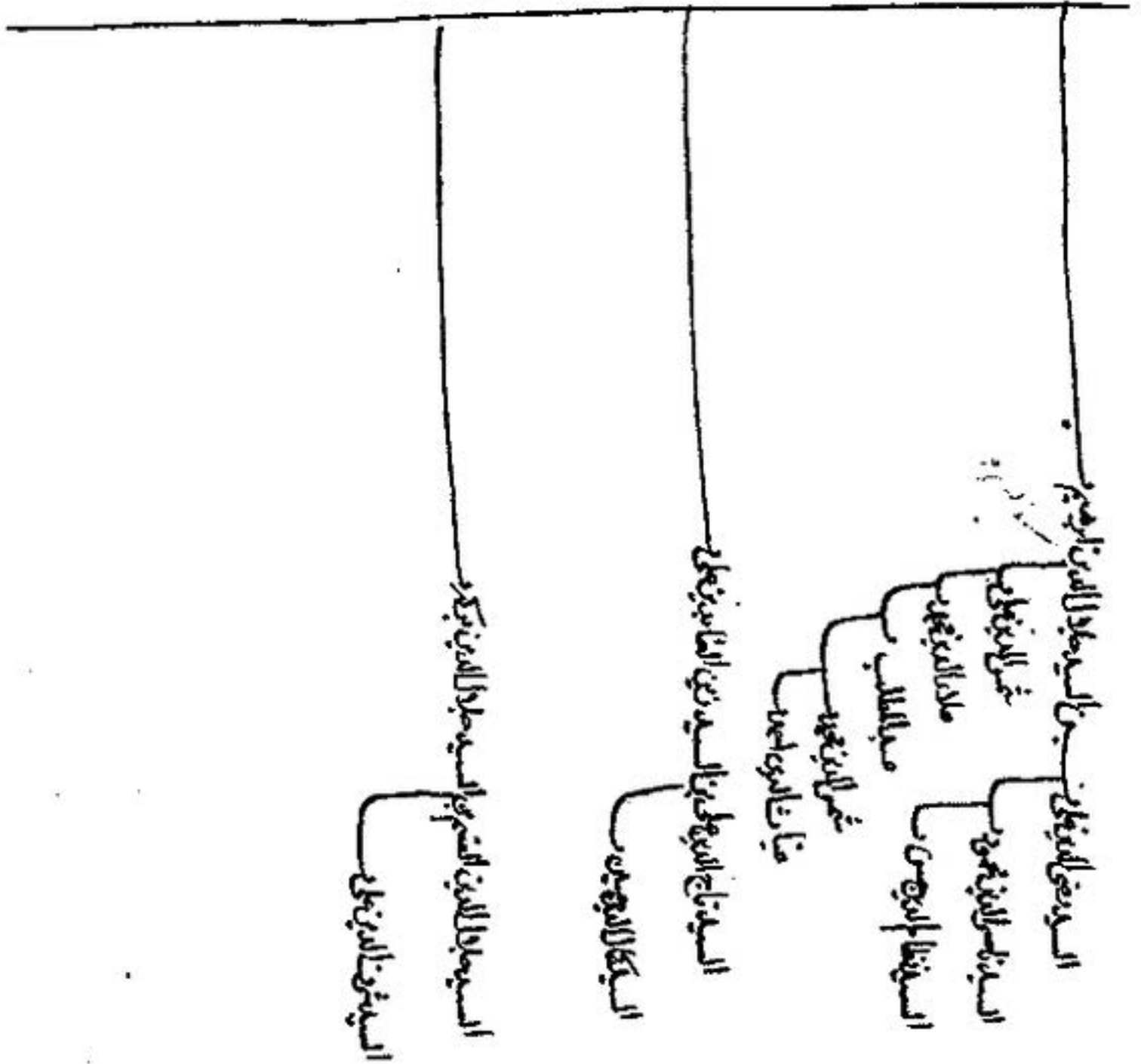
عبد الله بن محمد بن جعفر الجعفي

عبد الله بن محمد بن جعفر الجعفي

السيد نظام الدين احمد المختار النقيب  
السيد جلال الدين قاسم  
السيد نظام الدين فخر الله  
السيد شون الدين محمد  
السيد فيج الدين صين

السيد شمس الدين علي المختار النقيب





## السید شمس الدین علی نقیب بن السید عبدالکریم عبدالملک القتیب بن السید

سید شمس الدین علی نقیب مکتوب در زمان دولت سلطان تیمور که در کان بسیروار آمد و در بلاد خراسان چند ماه استقامت کرد  
 و با آن بشه نور بن عمری ماودت کرد چنانچه با عرض خود اسیر طالع و نقیب الشبانه آن دیار بودند و در ضمنی که نسبت سلطنت سلطان  
 شاهرخ رسیده بود باز بیله سبز و لرزه و خورشید و ندوان بزوار بیله هر اوقه قشربند برنده که اسیر از شاهرخ را برینید چون بیله تاغوه  
 هراته رسیده و حضرت سلطان مکتوب را در یافتند و در آن روز که خوابیامت آبی مذکور بیله و تاغان در قمر بد شیری بود عظیم با بروت  
 شیردارها کرده بودند که با کوه جنگ کنند شیر خود را از بند پیروز کرده دید حمله مردم کرد مردم هر ترسیدند در وقتها افتند  
 و با یها تاغان شدند سید ترسید بر جایگاه با استاد شیرجان بیله نزدیک شد که پنجره سید پیرید که خواستی و میتدیز  
 اگر خواستی دست او بشیر میر سید شیر بر زمین نهاد و با آن گشت چون حضرت پادشاه مکتوب و ارکان دولت در این حال مشاهده  
 کردند عظیم و تحمیل و احترام سید از یاده کردند چنانچه مردم را بهیچ اندک حال شده و آن عظیم و ایشان آورد از پادشاه و ارکان  
 دولت او هم درین فرصت الجلی از پیش پادشاه خطای آمد سلطان مذکور فرمود که هر خطای از بزرگان و خورد و در راه سید قرار کرد  
 که الجلی هر برپسندد الجلی خطای سلمان بود از این پیش از هر مذکور گشت هیچ کس انتقارت نکرد و با کسی سخن نگفت چون دیدار او رسید  
 افتاد بیاده شد دست علی سید را بوسه داد و با آن گشت و سید را در خراسان عظیم و جلالت و تقاب هر روز با اوست میشد  
 و در بلبله سبز و در سنرست و ثلثین و غایب اسرافات بافت و در آن بلبله سهون است

جلال الدين ابراهيم بن القتيب عم الدين عبدالمطلب المقتيب بن شمس الدين علي المقتيب بن تاج الدين ابي الحسن المقتيب  
تقيت القبا، عارض بن  
المستغرب بالله



ابو القاسم شمس الدين علي المقتب بن عميد الدين ابو جعفر محمد المقتب بن عز الدين ابو نزار عدنان  
مقتب كوفري شند

عبد الله بن احمد  
ابو جعفر محمد بن عز الدين  
عبد الله بن احمد  
مقتب الشيباني  
مقتب الشيباني

ابو الفضل عدنان النقيب بن ابي علي عمر المختار النقيب امير الحاج

ابو عبد الله اصغر

اسم نزل على بني سعد بن شيبان بن عياض بن عذبة بن أسد بن عبد  
 شمس بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن  
 غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن  
 مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

اسم نزل على بني أسد بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصي بن  
 كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن  
 النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار  
 بن معد بن عدنان

اسم نزل على بني عبد شمس بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة  
 بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن  
 خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان  
 بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي  
 بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة  
 بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

اسم نزل على بني عبد شمس بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة  
 بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن  
 خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان  
 بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي  
 بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة  
 بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان



















عبدالله الاعرج

کنید عبدالله اعرج ابو علی بود ماد او امام خالد بن ابی سبب زبیر بن علی پای اولادك فتقانی داشت  
 جان سببا و اصیبه الله اعرج خوانندی و او بر سولی پیش ابوالعباس رخسار رفت سفاح لورا و بی داد که انرا  
 فی ایران نام بود که در هر یک سال مشتاد هزار دینار حاصل آن دیر بود با محمد بن فضال که یکتخت کرد محمد سوگند یاد کرد  
 که هر وقت او را بپند و مانند نشود او را رها کردند بخراشان رفت پیش ابو مسلم مروزی من و خراشان او را بسنیای  
 مغز و مکره داشتند ابو مسلم را بد آمد سلیمان بن کثیر الخزرجی عیدانه را گفت ما بد کردیم که با ما بسیان  
 بیعت کردیم اکنون با شما بیعت میکنیم عبدالله را کجا برد که ابو مسلم با او سوگو میکند عیدانه ابو یحیی  
 با ابو مسلم بیعت ابو مسلم با او بیعت و مسکان بر او تقبل کرد و گفت یا عیدانه نسیا ابو مطاعت تو ندارد  
 ابو مسلم از سلیمان کثیر چیزی دیگر در دل داشت او را بدین زبان بگفت عیدانه با زکشت و بدان دیر آمد  
 که بد داده بودند که او را ذی امران یا ذی ایمان گفتند و این وضعی بود که در زمان پدر داشت و در آن دیر  
 وفات کرد بقول ابی نصر بخاری من و هفت ساله بود و بنو ابی الحسن چهل و شش ساله

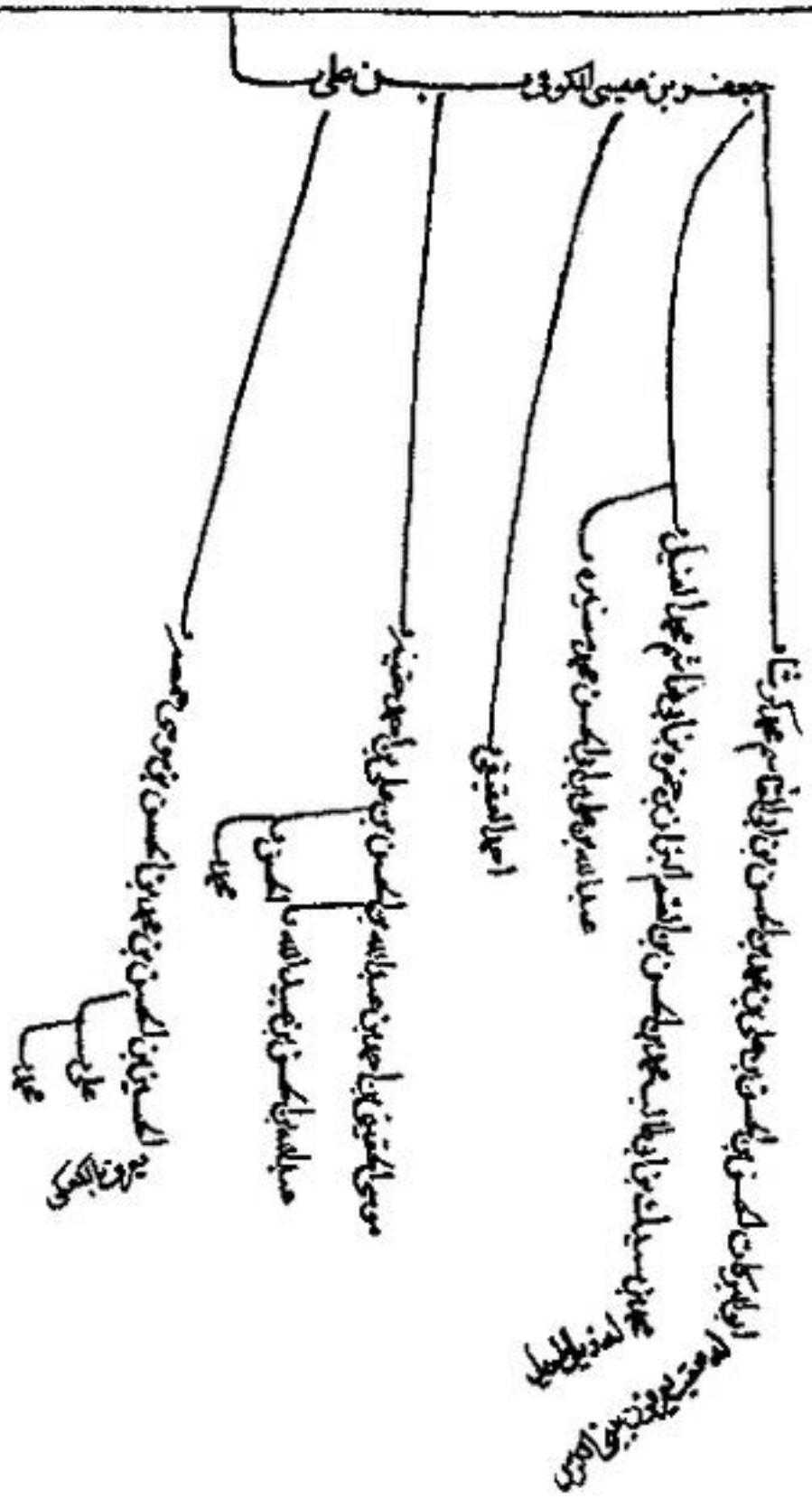
نسب نامه سادات مالکات رفیع الدرجات

- ابو طالب بن ابی طالب بن محمد بن بن دوست محمد بن محمد قاسم بن صالح کبیل بن عبد الصمد بن عبد القادر
- بن ناصر الدین بن محمد بن احمد بن محمد بن سلاک بن سلطان بن سلیمان بن مسیح بن اسح بن سعد بن شیخ
- بن هاشم بن سنیع بن هاشم بن داود بن هاشم بن عبدالله بن ظاهر بن علی بن ابی طالب بن ابی طالب بن ابی طالب
- بن عبدالله الاعرج بن حسین الاصغر بن امام زین العابدین بن ابی طالب بن علی بن ابی طالب بن ابی طالب بن ابی طالب

این نام از کتاب تاریخ طبرستان است  
 ابن ابی عمیر بن محمد بن حمزه





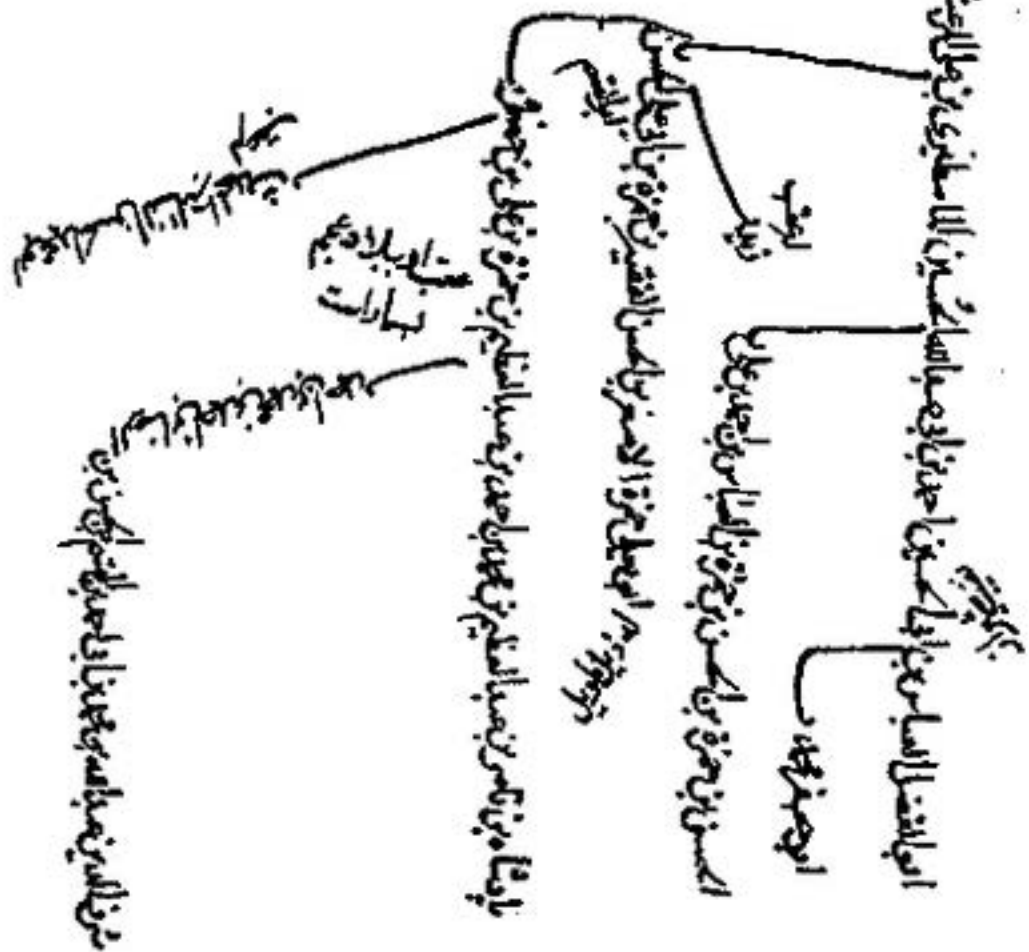






سنيديك عهدنا سرام سليمان شالا ابو  
 البخاري بكر وقال ابو الحسن العمري بن ابي  
 الروم ومات بها

مباينة بن محمد بن الحسن





ما تكديم بن الحسن بن الحسين بن منكدر بن ابى محمد الحسن  
عقبه والى يعرفون بى ما تكديم  
عقبه وطين ماد

ابو الحسن على

ابو طاهر محمد بن ابى الحسن على بن الحسن الروس بن الحسن بن

محمد بن رضى الدين محمد بن زبير بن الملاحى بن زبير بن على

محمد بن

محمد بن

محمد بن

عليما زك  
محمد بن على  
تاج الدين محمد

شمس الدين الحسين بن رضى الدين محمد بن شرف الدين على  
تاج الدين حسن بن عبد الدين الحسين بن كمال الدين الحسن

تاج الدين محمد بن  
شمس الدين الحسين بن  
تاج الدين حسن بن عبد الدين الحسين بن كمال الدين الحسن

محمد بن شرف الدين على بن شرف الدين بن على  
محمد بن شرف الدين على بن شرف الدين بن على  
محمد بن شرف الدين على بن شرف الدين بن على  
محمد بن شرف الدين على بن شرف الدين بن على

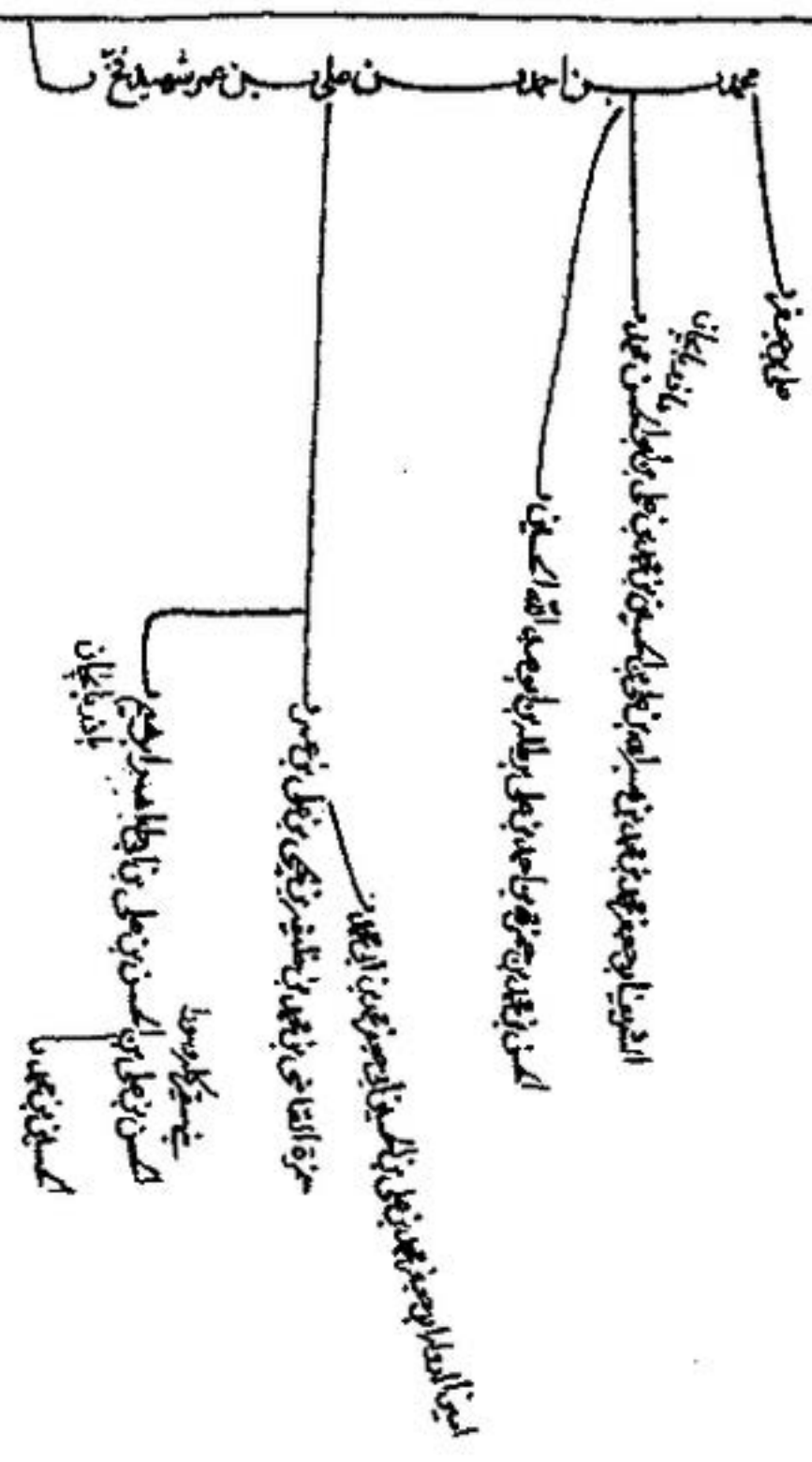
علی بن محمد الخزری بن علی بن علی الخزری ما  
 علی الخزری الحسن الافلس بود فی صبح و شام بود ما در او ام ولد نام او صاحب  
 نقیر بنیت عمر بن عثمانیرو انجرات کر پیتر زوجه بود بن محمد بن منصور عباس  
 بود بفرمودتا اورا بگیرند تا که بگرو و گفت زنی عهد رسول الله بنی توان خوا  
 نه مهدی ذات قرآن خواست اورا بگیرفته و جندان بزوند کره پیش شد اورا  
 کشید بن مهدی در زمان خورش بکشت

نام سرداران نظام کرام زبده الطر و بیس

مرفعی بن محمد بن محمد بن حسین بن محمد درفی بن اشرف بن محمد مراد بن نعمت الله بن علی الله بن ابرهیم بن یوسف  
 بن علی بن عبدالمطلب بن ابوطالب بن عنایت الله بن هدایت الله بن عبدالعافی بن شرف شاه بن محمود بن سلیمان  
 بن محمد بن ابرهیم بن محمد انساب بن حسین بن جعفر بن محمد بن عیسی الله الامرج بن حسین الامقر  
 بن امام زین العابدین بن امام حسین بن امام همام علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

ابو جعفر محمد

طالقی بن الحسن بن زین العابدین بن امام حسین بن محمد بن اشرف بن محمد مراد بن نعمت الله بن علی الله بن ابرهیم بن یوسف



محمد القاسمي بن علي

ياسق بن الحسين

سورة حمزة  
ما قبله فاسل  
بود همزه فقر اول  
بجوت دینور نشاد  
سیدان فکات انچه  
خوار دنیا را از اولان  
اوستاندند و نشاد  
بیخ سال صبر بودید

ابو جهم

ابو عبد محمد بن الحسن بن علی صلوات الله

ابو هاشم النساء الجبتي

ابو جهم

الله بن القاسم بن محمد

الحسين بن جهم بن علي بن محمد السكركي بن محمد بن جهم بن

علاء الدين

مادد الحسين بن الحسن الانطوس خالده بنت ابو بكر بن عبد الله بن محمد بن الخطاب  
است برويت ابو الحسن الذي طاهر شد بعد ما علم ابو اسحاق از قبل  
همه ساج بن جهم صلح و ابراهيم بن محمد طابا را بخواند و الا حبه  
ما بستاند برويت ابو نصر بخاري و جهمي بگو اظن او را گفتند  
و انان جهم و طوس کرده اند که بسیاری صورت او بیخ بود  
و افعال او را صورت او بدست

بازن و در سنه ثانیین در چهارم  
بازن و در سنه ثانیین در چهارم  
بازن و در سنه ثانیین در چهارم

الحسن كوردكي بن حمزة وسمانا  
عقبه اربا هولزاست

سبنو بروج الحسين بن علي بن الحسين بن محمد زعفران بن محمد بن ابي القاسم شمس وابط

احمد البروجردي بن ابي جعفر الحسين بن علي بن علي بن الحسين بن الحسن الكنفون

ابو الحسين موسى  
عقب

الحسن علي

عقب

سبأله الاكبر

عقب  
ابو العباس احمد مملع

ربما الكاسوج بن محمد بن علي  
كوردك شمس و شيرازي بن محمد







زيد بن ابی الحسن محمد بن محمد بن محمد بن عبدالله الشهید

اولاد او بعد از بسیارند

الاپی انک امر او عبدالله بن حسین بن عبدالله بن العباس  
در سن ۴۸ هجری وفات کرد و قبر او را زیارت میکنند و شترش است

عبدالله شهید روز غزوه کربلا همراه ابی طالب صاحب فرخ بود و او را بجای خود تعیین کرده بود چون لشکر امین صاحب فرخ مغرب شد عبدالله را بگرفتند عبدالله را سزای کربلا بود و نزدیک رسید بر فتنه رسیدند اسبش گود و بجهت فریاد می پیوست و جگرش می پیوست بسیاری در غم فروشت نزدیک رسید انقلبت کرد و جگرش می پیوست عبدالله در روز و زنجیر و سر او را به دیر نزدیکی نزدیک رسید آورد و گفت سر او را به دیر بشو تا آورده ام رسید بقتل جگرش می پیوست گفت یا امیر مرا چه حکم قتل میکنی گفت بسبب قتل یسر عم خود عبدالله بن الحسن

### الحسن افاض بن علی الاصفهانی

کنیت علی الاصفهانی الحسین بود مقبلاً از پسر او حسن افاض است و مادر او حسن ام ولد شد هر دو چون علی اصفهانیان کرد حسن افاض بدست کم مادر بود و درین باب سخنها بسیار گفته اند این سخن صحیح است معیناً نسبتاً صاحب مبیوطه درین باب گفته است افاض بن اتم اسکندری الاکرم بقول ابی عن عمری این سخن متعلق است و بقول ابی طابا این سخن معتد به نیست و بقول ابی نصر بخاری این سخن از برای آن گفته اند که میان او و جعفر صادق علیه السلام عداوتی واقع شد از برای آن این سخن گفته اند و ابوالحسن العری گفت کتب دیوم بخط شیخ الشرف العسکری که در میان بنی طایفه الابرار ذکر حسن افاض کرده بود و غیر این کتاب در شجرات و جراید احتیاطاً ذکر کردم صحت نسب افاض با اولاد او بود و ابی نصر بخاری چنین روایت کرده است که حسن افاض سه مجرای نفس ازکی بود و ولایت چنان بدست او بود و شجاع و دلیر بود او را درج آلی ابی طالب گفته اند لطف و طوله چون محمد گفته شد حسن افاض محنت نمی شد چیزی صادق علیه السلام براق رفت بیدین صورت و اینجی او را در خواست کرد بنفشه گفته او را معنی کرد و گفته اند که چون صادق علیه السلام براق رفت و اوقات نزدیک آمد موسی کاظم را گفت که هفتاد هزار بوده و سال مولود صادق گفت که او را شما حضورت کرده است در جراید و باید داد امام گفت یا سألته قال نعم و یطعنون ما امر الله به ان یومسروا و کذا فانهم یصدونهم و یصدونهم و بافاض او را ابی نصر بخاری روایت کرده است که ائمه حسن افاض از اولاد رسول است بیشک

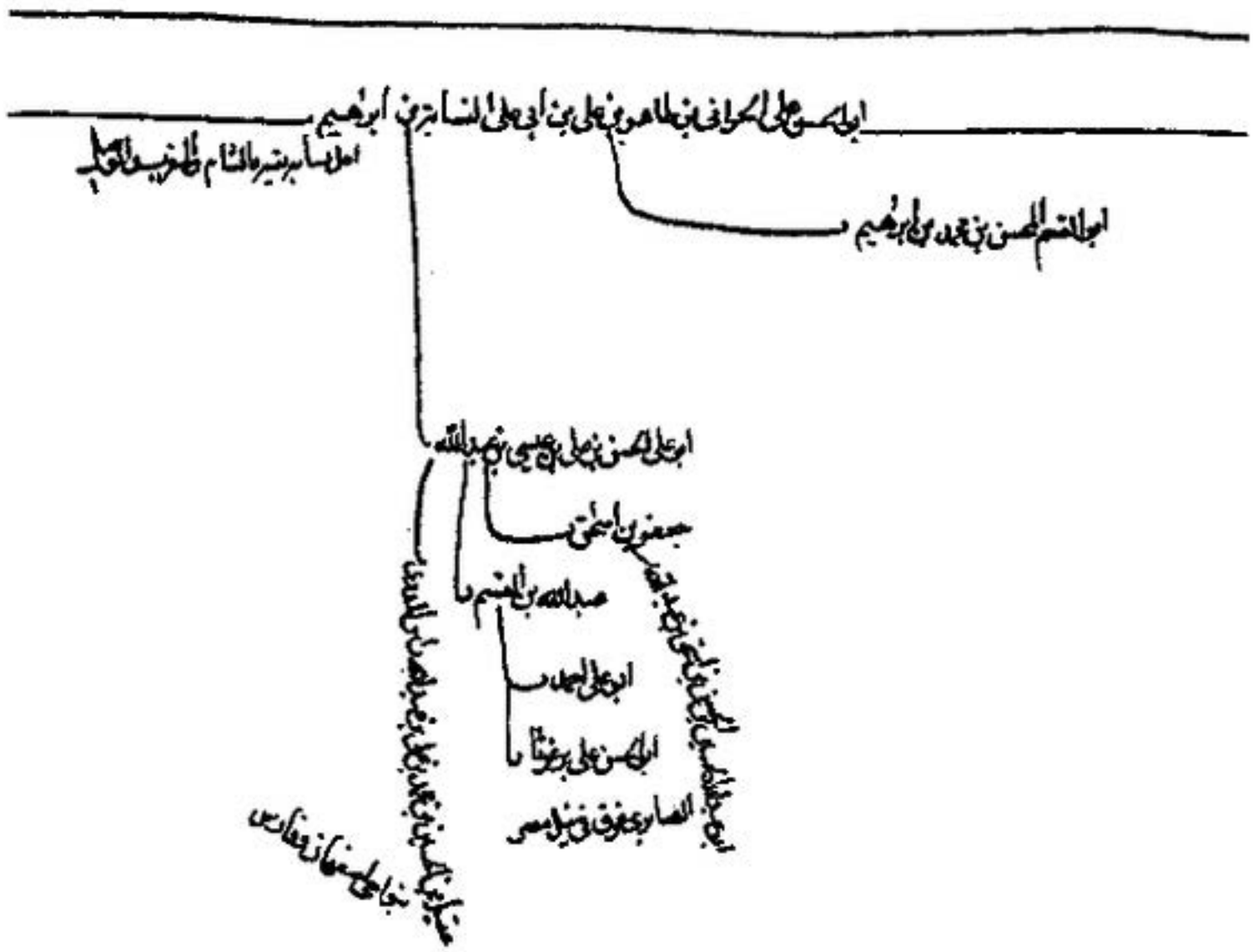
امام زين العابدين عليه السلام

چون سواران المؤمنين را با هم بردند و محذولت او را نیز بردند میان امام زين العابدين و يزيد بن معاوية بسياری مناقشه واقع شد  
 و يزيد بن معاوية هفتاد گشتن امام زين العابدين که معاوية بن يزيد مانع آن شد و نزدیک بان بود که میان پسر و پدر جنگ واقع شود  
 اخرا الامر و دماز در میان آمدند و بدان قرار دادند که زين العابدين و محذولت آل امير المومنين مستند شخصی بود که يزيد  
 ميدانست که دو مستدار خانان آل رسول است او را همراه ایشان کرد تا ایشان را از کربلا آورد و از کربلا بمدينه و بعضی گفته اند که ليلى  
 حسين بن امام زين العابدين مبعوث بود در کوفستان متبع دخن کرد و در جوار قبر پسر او و امير المومنين حسن و بعضی گفته اند که امام  
 زين العابدين سوار امير المومنين حسين را آورد و در قبر او انجا که تن او بود دفن کرد و بعد از آن وقت که حج آنست که قبل امير المومنين  
 حسين در طفت کربلا است و از امير المومنين حسين بن علي عليه السلام عقب فغانا لا امام زين العابدين بعضی گفته اند که ما در زين العابدين  
 را شاه زنان گویند که دختر يزيد بن عمر که او را در فتح مدينه اسير گرفتند عمر بن الخطاب او را با امير المومنين حسين داد و بعضی ديگر گفته اند  
 که حريش بن جابر الجعفی و دو دختر يزيد بن عمر را گرفته بود نزد امير المومنين علي عليه السلام آورد یکی را شاهانويه نام و یکی را نازبان نام امير المومنين  
 علي شاهانويه را با امير المومنين حسين داد و نازبانويه را به محمد بن ابي بکر داد از يك خواهر امام زين العابدين است و از يك خواهر  
 فتم المقير و بعضی گفته اند که شهر بانويه پسر پسر او و دختر و کوفه زعفران بن بکر گفته است که امام زين العابدين روز طفت سبت و  
 سه ساله بود همچنان قتال کرد که چهار بود و واقعه کربلا است که سوره اورد در سينه اش فلشدين بود و وفات او در سنه فتح حسين  
 پس در طفت سبت و هشت ساله بوده باشد و در کربلا هم گفته اند که امير المومنين حسين را چهار پسر ميگوييد صباه گفته شد  
 بکر بن اعقاب بن ارم و محمد بن اعقاب بن سيم علي که گفته شد بنف ما در او پسر بن ارم بن ارم و بن سحره ثقفی او را ميگویند بن ارم  
 فغان چهارم علي اصغر گفته شد در طفت کوفه وجود

### امير المؤمنين الحسين عليه السلام

كفيت امير المؤمنين حسين بن علي بن عبد الله مولدا ودر سنار اربع من الهجرة ومقتل اورد سنه احدى وستين وبيان ولادته بالحسن  
 وبيان حمل مدخاه روز وكفته اند در يك ظهر واحد له ير اللئمين حسين را ام الفضل بن جبرئيل بن عبد المطلب شيرداد بيان  
 اقامت بن العباس بعد از آنكه امير المؤمنين عليه السلام كشته شده بود ميان معاوية و امير المؤمنين حسن امير المؤمنين حسين چون  
 امير المؤمنين حسن بن عظيم مقيم بهوست معاوية خواست كه حسين را خلع كند و زيور را و او همدان زد و بسياري مكر كرد و  
 احذرا الامر حسين را خلع كرد و زيور را قايم مقام خود نصب كرد چون معاوية ابو نفيان بن زبير را فرستاد كه حسين را ببرد  
 خود خواند امير المؤمنين حسين از مدینه بگذر رفت مردمان كه فر خطها نوشتند و امير المؤمنين حسين را طلب كردند كه بر تو سپست مكنيم  
 امير المؤمنين حسين پسر عم خود مسلم عقیل را بكوفه فرستاد چون مسلم بكوفه رسيد همچو هزار مرد جنگي بر او سپست كردند مسلم عقیل  
 نامه نوشت با امير المؤمنين حسين كه بزودي متوجه شود كه كار بر مراد است چون نام امير المؤمنين حسين رسيد بجان كوفه روان شدند  
 در راه خبر قتل مسلم بدون رسيد خواست كه باز گردد و بكوفه نرود اولاد مسلم عقیل را خي نشدند چون بحالی كوفه رسيدند حزين بزويد  
 الراعي سواد بر او نشان گرفت و يكروز صبحه در رسيد با هزار مرد و كفت خبر كه بر حكم سپيده زياد در كوفه نرود اي امير المؤمنين  
 حسين كفت بكم سپيده خرد خي ام شام ميروم بزويد يك زياد را طرفين را خي نشدند و در روز ما شد كه دهم محرم است جنگ واقع شد  
 و امير المؤمنين حسين در آن روز واقعا و كسان او همنه شهيد شدند غير امام زين العابدين كه بجا بود و جنگ نكرد زنده ماند  
 و عورت و مخدرات از سواد با اسراي مقتولان بكوفه بردند و از كوفان شام برد و روز قتل هفتاد جراحت بود  
 امير المؤمنين حسين بود و لغزها امير المؤمنين حسين كشته شده بود و اختلاف كرده اند در آنكه كشته امير المؤمنين  
 حسين كيت بختي كتر اند شمرن بختي شش الفباي است و بعضي كتر اند حنابن زيبا لا بختي است و صحيح است كه قاتل او هم

سنان بن اسحق العتقی است





در حدیث

جعفر بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب عم جعفر بن محمد حنفیه

ما در عم جعفر بن جعفر بن قیس بن مسلم بن عبدالله بن ثعلبه بن ابراهیم  
 بن ثعلبه بن ابدیل بن حنیفه بن یحیی بن یوسف نام سپله مادر او حنیفه  
 اورا نام سپله او حنیفه خوانند چنانکه شرح لشرف ابی الحسن محمد بن جعفر  
 السبکی روایت کرده از ابی نصر النجاشی و حکایت کرده ابی کلویه از عمر بن  
 بن اسمعیل که خود را فرقی از عرب در خلافت ابی بکر اسیر گرفته اند و  
 اسامی بن زید بن حارثه را بخبر میداد امیر المؤمنین فزوحی چون متوجه  
 حال او را امیر المؤمنین بدانست او را آزاد کرده و زنی بخوانست  
 و مهر کرد و بعضی دیگر گفته اند که امیر المؤمنین علی خورد لجهت فاطمه  
 در بلزادی که مقدمه عیاشیست بخرد و فاطمه او را بیکل غفاری  
 داد و حال را و ختری آمد از سکل عن زینام که خواهر مادری حنیفه  
 بود صحیح است که او را گفته شد

ابو الحسن ابی تراب غلامی بن علی بن محمد بن علی بن ابی طالب که از کبیر  
 نام غلامی است که در حدیث





نور الاكبر  
 كتبها والى انتم شام بريد با بريد الكرم في علمها الى ابيها رسول رشيد  
 اوله ابتغاه في صدمه من اوله جدا وكهون اولها بر ابيها لوليتي في كونه

ابو عبد الله محمد بن علي  
 علم وشاعر بصير وولد له  
 ششمهم بريد

علي بن الحسين بن الحسن بن ابي محمد السوفى

الحسين بن علي بن الحسين بن  
 الحسين بن علي بن الحسين بن

الاسم بن  
 الاسم بن

علي بن الحسين بن علي

الاسم بن الحسين بن الحسين بن

علي بن الحسين بن الحسين بن

علي بن الحسين بن الحسين بن

علي بن الحسين بن الحسين بن

علي بن الحسين بن الحسين بن







عبدالله

مجموع المصالح  
شياما و كفت مبدار انكر  
حس كرده بود سيد نظر نيزند و ش بود  
بسيار حديث از دولت كرده اند

صاحبش

مناحه و شادمانه  
مجموع المصالح

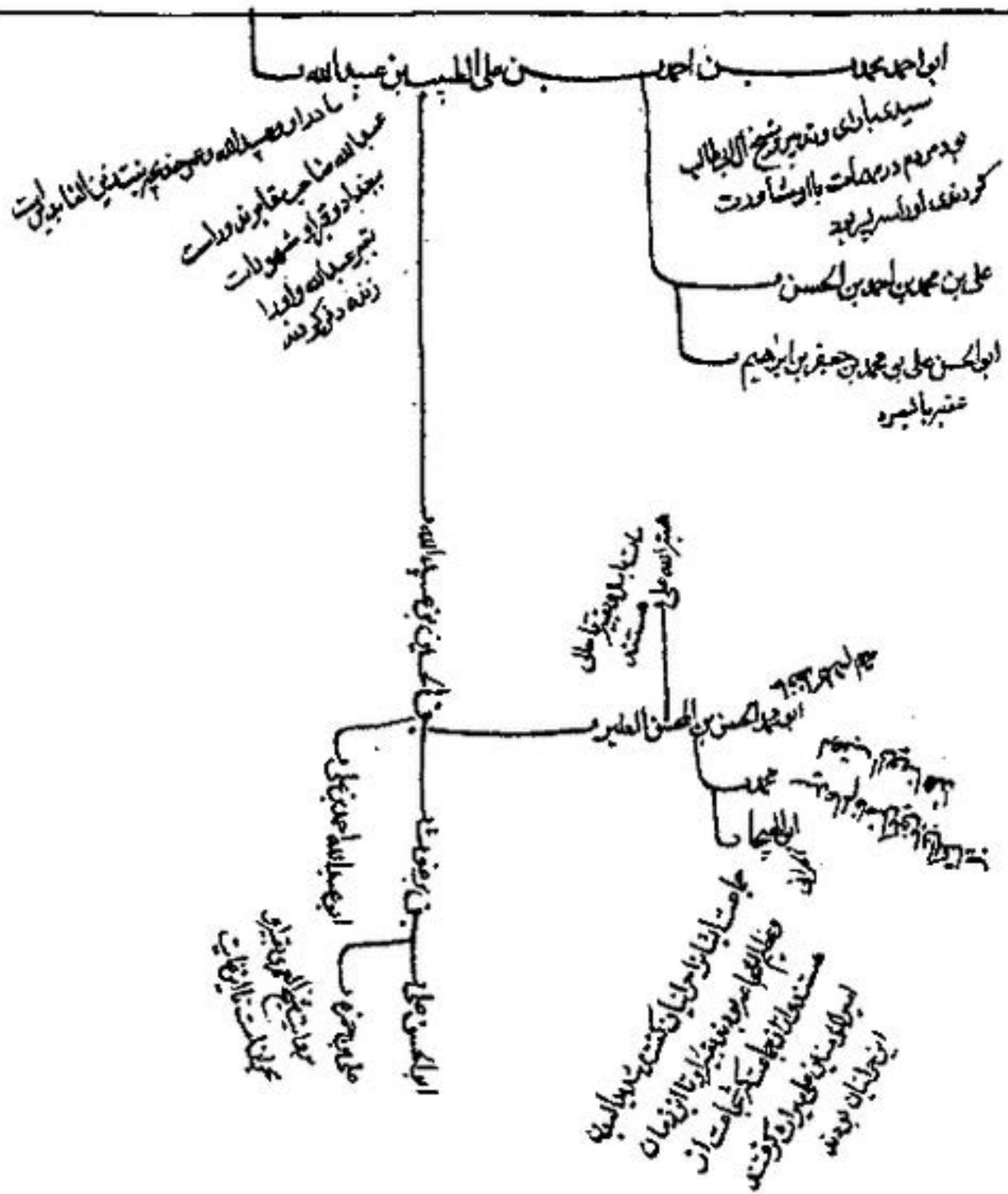
انوار شادمانه بر عهد حسن و علي بن ابي طالب  
جمال الوفاء

تبرك و تعالي و سبحان و الحمد لله رب العالمين  
عبدالله بن محمد بن ابي طالب  
عبدالله بن محمد بن ابي طالب

سورة اربعه المصالح السالكين ابراهيم بن محمد

ابو سليمان محمد بن ابراهيم بن محمد بن ابي طالب  
الاصمعي بن محمد بن ابراهيم بن محمد بن ابي طالب

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
والآله الطيبين الطاهرين  
الطاهرين



امیر المؤمنین علی

محمد بن عمر الاطرف

کفیت عمر الاطرف ابو القاسم بود و بقوله ابو القاسم ابو الفضل و او در قریه قرمان بود  
 ماد او شاذ صهبا، بنیت مغلیه بن مالک بن سعید بن یحیی بن العبد بن طاهر بن یحیی  
 کفتر اندک صهبا را از بن اسیر آوردند و بعضی گفته اند که خانه ولید او را آورد و  
 امیر المؤمنین او را بخیرید و بزین کوه را از صهبا زین خیمه و بنی بود و با عنایت  
 اطرف با برادر خود امیر المؤمنین حسین خلاد کرد و بکوه زینت ها و کسی  
 بر صله زینت کرد او بود و الحسن الشقی تولى صدقات امیر المؤمنین  
 علی بن ابی طالب با او مد اوت کرد و بزینت حجج بن یوسف الشقی گفتند  
 حجج الحسن الشقی را ملاست کرد و گفت عمر عم سخات و بقیه اولاد علی است  
 او را با خود شریک کن الحسن الشقی هیچ شکفت و بشام رفت بدو کا و عبد الملك  
 مروان عبد الملك او را بسیار عزت داشت و شالیفت نکوز امیر المؤمنین  
 علی وصیت کرد ملت که ستول صدقات او بنی خاطر باشند عمر و صدقات  
 مدخل نکه

قصه بنی ساسان در این خطه بنی ساسان در این خطه

بنی ساسان در این خطه بنی ساسان در این خطه

بنی ساسان در این خطه بنی ساسان در این خطه





عقيل بن أبي طالب

عقيل بن أبي طالب

عقيل بن أبي طالب

عقيل بن أبي طالب

عقيل بن أبي طالب

عقيل بن أبي طالب

عقيل بن أبي طالب

عقيل بن أبي طالب

عقيل بن أبي طالب

عقيل بن أبي طالب

عقيل بن أبي طالب

عقيل بن أبي طالب

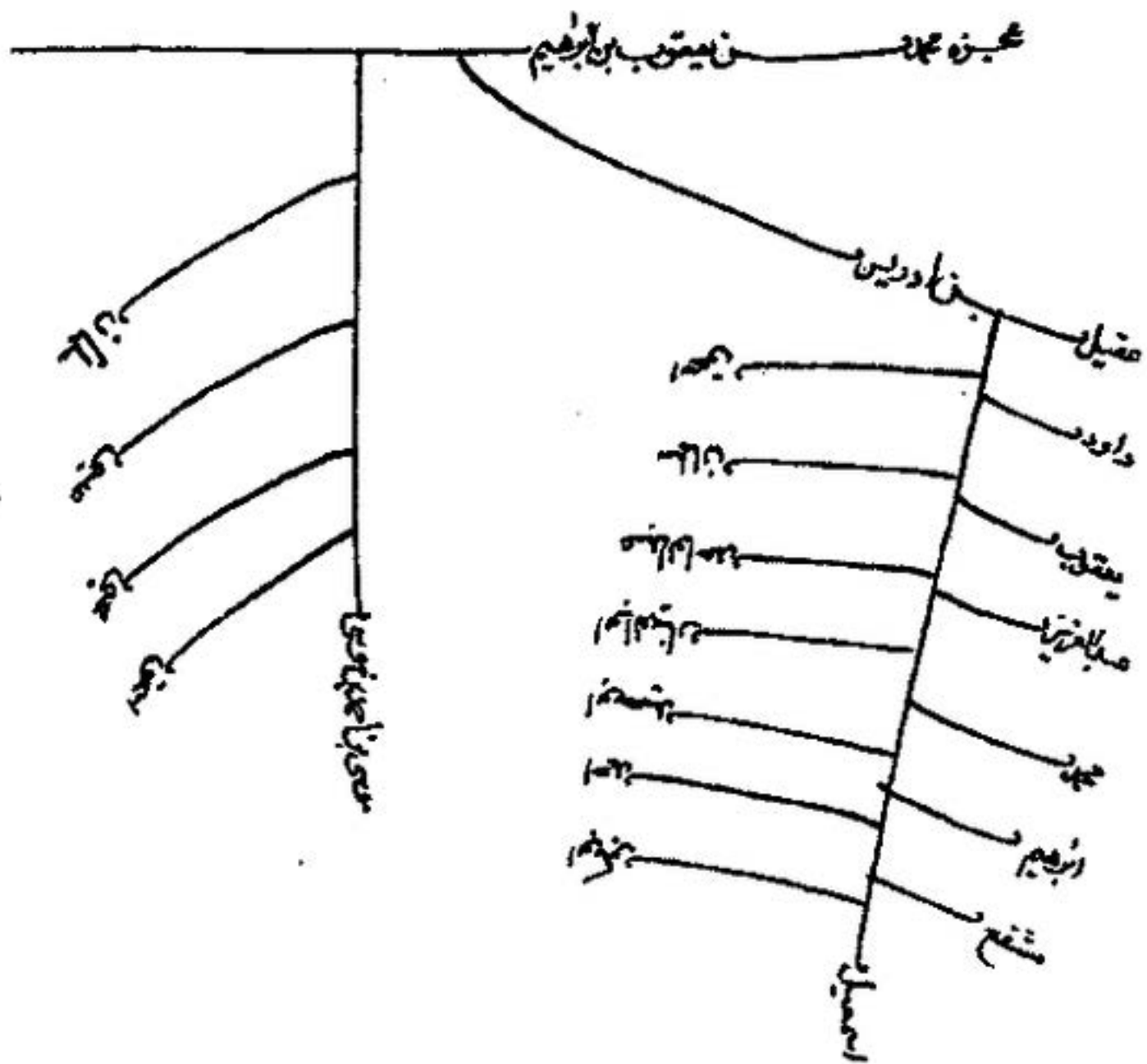
سبأ الله  
لعلهم يفتخروا به  
للعداوة فيصروا  
عقيل بن أبي طالب  
عقيل بن أبي طالب  
عقيل بن أبي طالب

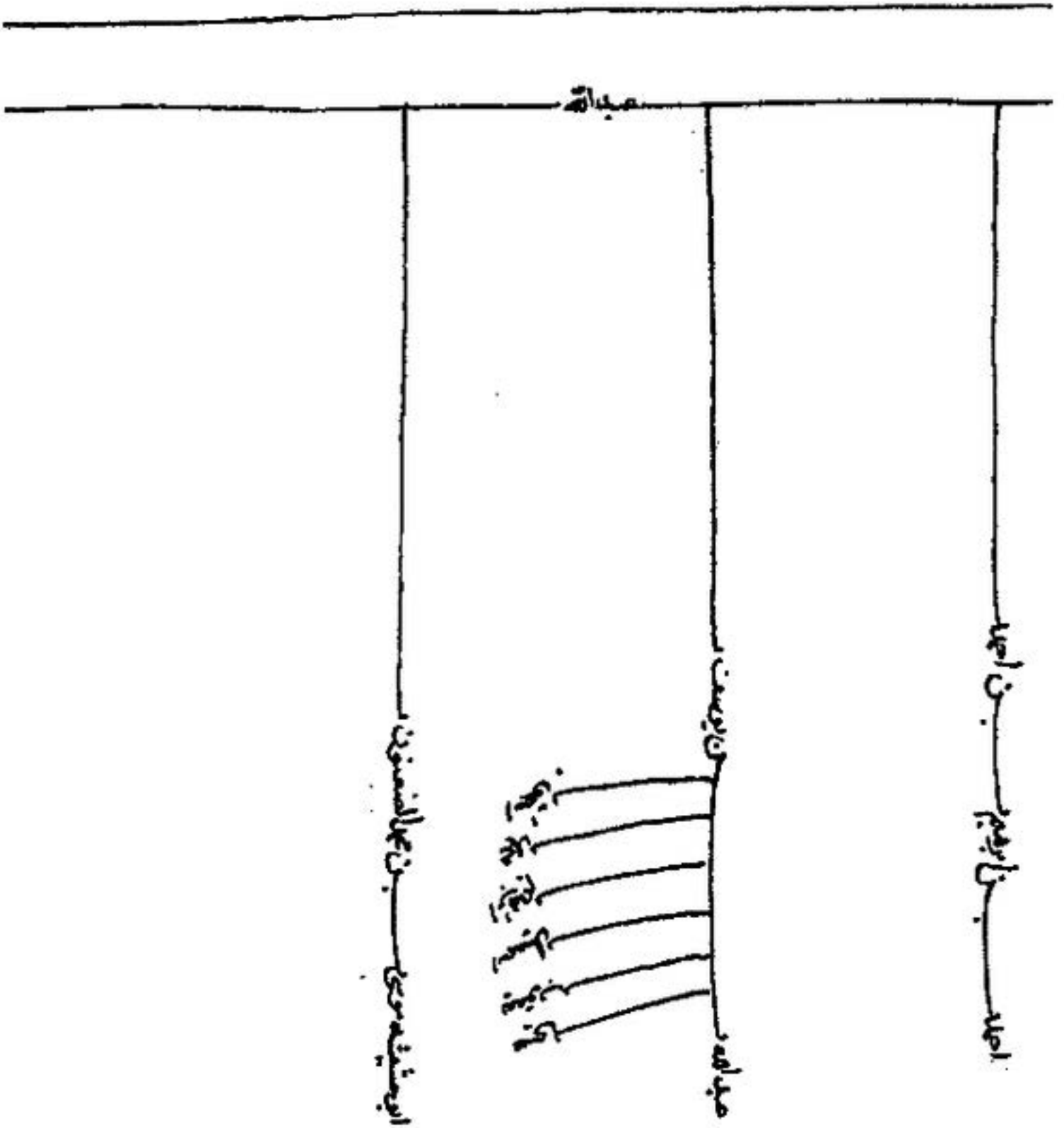
عمدة بن عقيل

عقيل بن ابی طالب را ابو یزید نامه نوشتند و او با ثواب قریش و عرب بسیار دانا و زبان  
 آور و صاحب جلاب بود و ابو طالب او را بسیار دوست داشتی چنانکه بمثل گفته اند انی احبک  
 حین مالک و ما احب ابی طالب لک و در روز فزانه بدر صحرای قریش بود چون لشکر  
 کفار منهنم شد لشکر اسلام عقیل را بگرفتند و فخر او بنا کرده در اسلام مقرر بودند  
 او با من بستاندهند و در صفین کوفین معویبه و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جنگ  
 واقع بود او هم راه معویبه بود فاما حروب نکور صفیر ابرهغیان در روز مساف عقیل  
 و اکنت که ما را جریم است که ابو یزید با با است عقیل در جواب معویبه گفت که در روز یزید  
 یعنی اشخاص هم آن روز شماران صاحب من چرسود بود که امروز نیز باشد

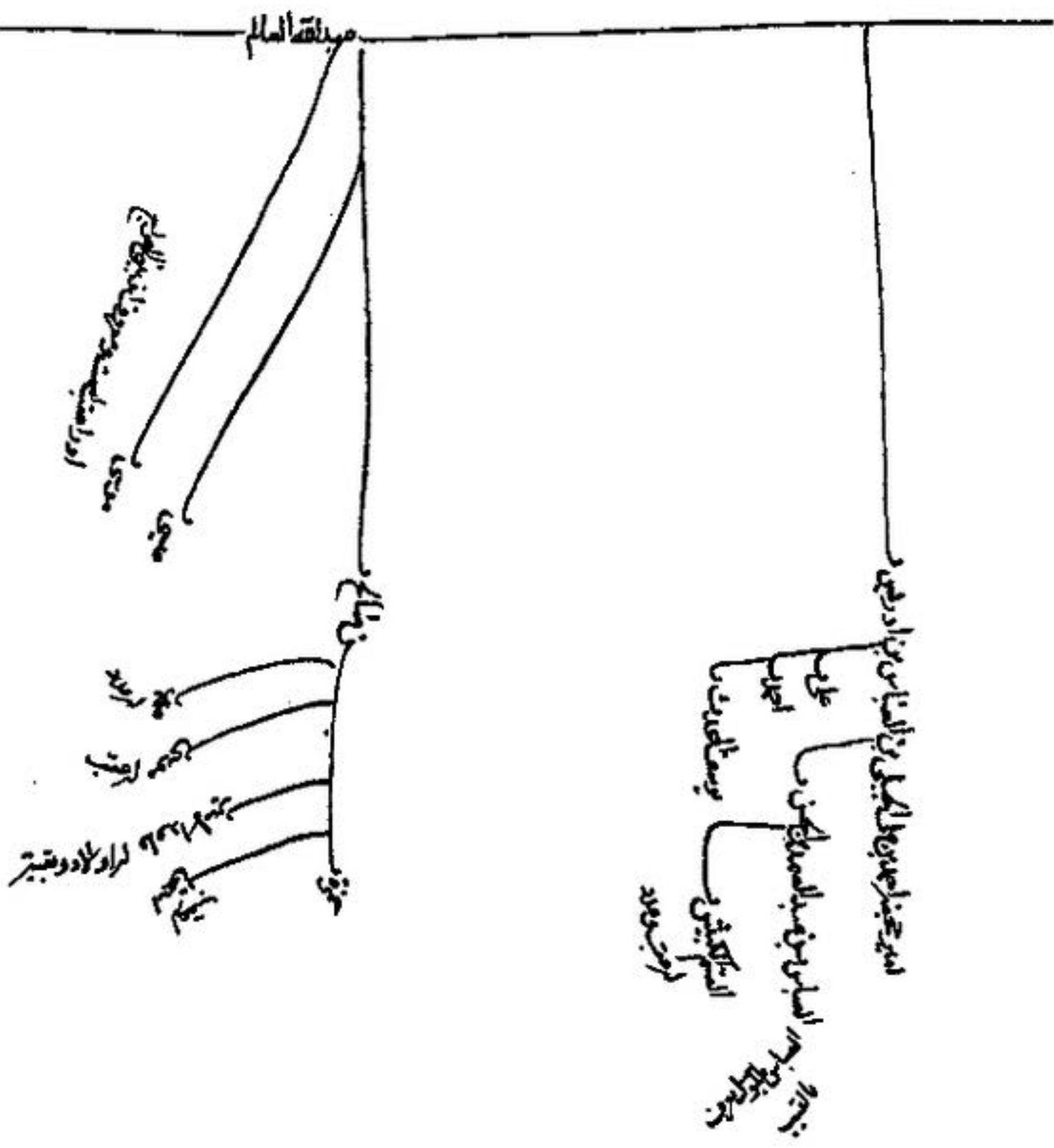
عمدة بن عقيل

عبد الرحمن





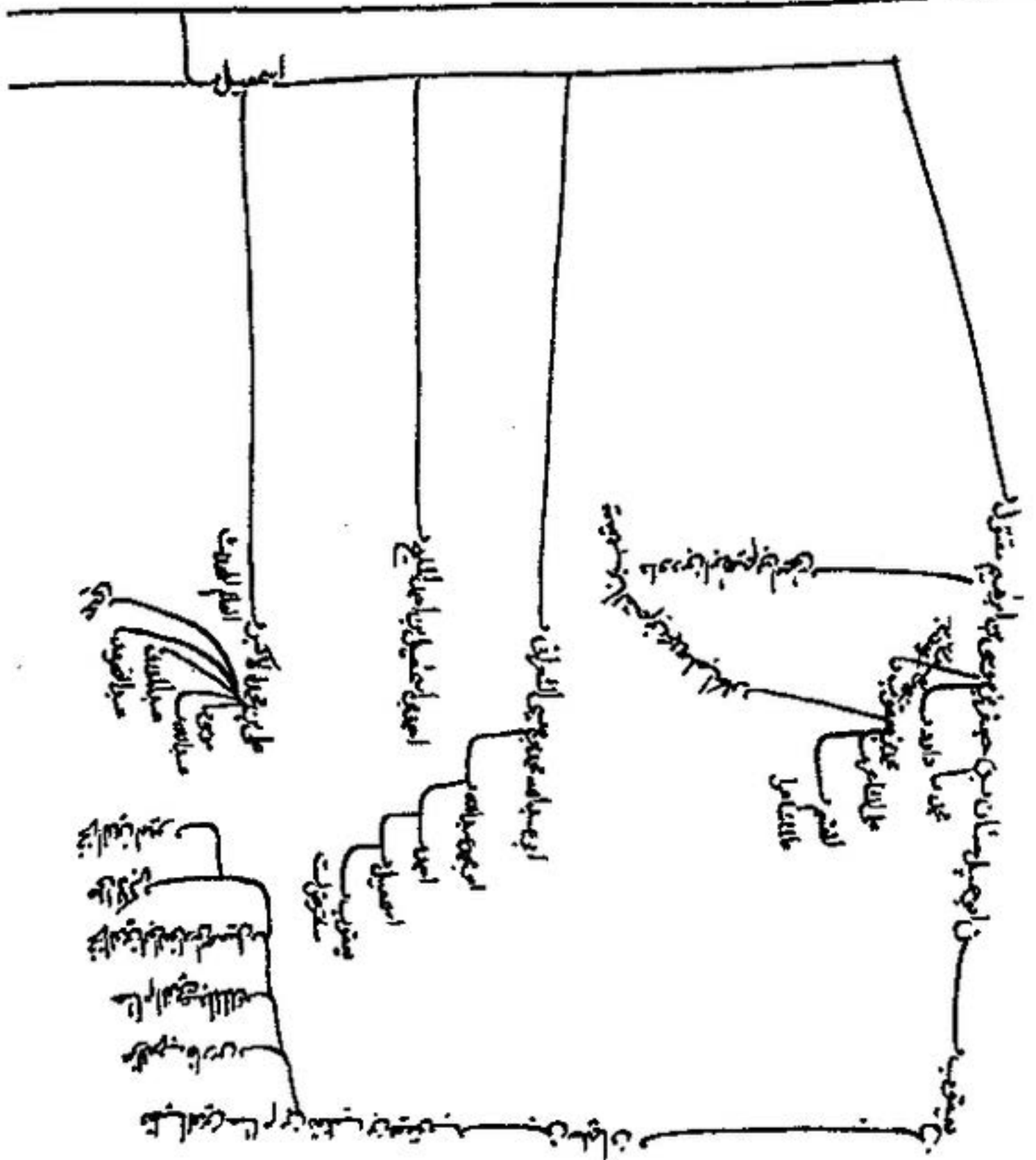


















ابی طالب

جعفر بن موسی القادی

جهاد مظالم بنی العباس بود و نسبت با اخی علی بن ابی طالب را داشت خیزران بود دختر  
 طاووس زینب بود همدان سال وفات یافت و در ایام اوس بن علی بن الحسین بن علی بن ابی  
 خنوخ کرد هادی موسی بن <sup>بن علی بن عبدالله بن موسی بن</sup> موسی بن علی بن ابی طالب دستگیر کرد و کت و سرش را بریدند  
 فرستاد هادی در جریان بدید او وفات پدید بیاید آمد بر سر خلافت بنیشت و ایام  
 او پیش مردم چون مید ما بودی مردم آسوده بودند و او را دوست داشتند و او را  
 دوست داشتند و هادی نسبت به پنج ساله بود و زاده شد در هجرت پنجم و مائت  
 وفات یافت و مدت خلافت او یک سال و یک ماه و هفت و پنج روز بود

- سلطان
- موسی
- عباس
- عبده
- میسر
- اصحاب

ابو عبدالله المهدي عجل

سیم خلیفه علی عباس بود و بنسبت با بنی میس و دوم مادرش موسی دختر منصور بن جعفر بن  
 سم بن ابی سعید از فرزندان ملوک حمیر بود در ربیع ثانی وفات یافت در مکه روز وفات منصور  
 با او بیعت کردند منصور مال بسیار جمع کرده بود منصور همه را بخش کرده آوردند آنکه منع  
 در وقت پیداشده او مردی یک چشم بود و در شعبه و طلسمات هر روز تمام داشت و بر مذهب  
 متناهی بود تمام او حکیم بود پس سنه در زین قبا بودی و دعوی کردی که چون جان من تمام از تنی  
 دی پروند آمد در دهلی بود تا من بجان آمدم بنی من در آمده است و من چون عهد پیغمبر خلیفه معاد  
 مسلم را که امیر خورشیدان بود فرمود تا او را بدست آورد منع از زمینان که بخت و کثرت رفت  
 و آنجا ظلمها می ساخت که طلوع کردی جنانکه حکیم سوری در بن معونی نماید سوختن او را چیزی بود  
 هم از خزی تا آفتاب و ماه بر او در چاه کش دهی کند خدای و هیچ خلق را از توان کردست کرد از  
 عیش و شادی بدان عالم فرستند و آخر الامر معاد مسلم او را بدست آورد و مکتب ده نزد در  
 ملوک انداخته تا جان او هستند و کیش و اعتقاد حق بنویسند و دارند و مهدی جعل بر سر ساله بود و در بر  
 و زمین از اعمال سیدان شیخ شنبه بیست و سیم هم سرفروش و ستیغ و مائت و فاخت یافت و بدست  
 خلافت او ده ساله یک ماه و شانزده روز بود و گویند در تقویم او کثر کلمه بنسبت انداخته  
 انما زحفه دور مکه اند

محمد بن علی

داود بن اسحاق بن محمد

محمد  
 محمد بن علی  
 محمد بن علی  
 محمد بن علی  
 محمد بن علی  
 محمد بن علی

ابوجعفر انصاری عبا

دوم سلطان بنی العباس بعد بیست یکم فتنه با شیخ علم ما در شام ولد سلیمان بر بر پیر بود منصور در احوال امام بر او هیچ وقت چون باز کردید خبر بدیدید  
 که برادر او را می گوید اندید بدانان علی بن موسی را منسوب می باشد خلق کرد و نزدیک عمر خود عبدالله فرستاد که ما بنی هاشم گفت سفاک علی  
 علیه السلام کرده و جهان را از بنی مروان من پان کرده ام و در مشق را من گرفته ام تو با من بیعت کن منصور این مسلم روزی با ابوجعفر عبدالله فرستاد عبدالله  
 گرفتار شد چون خبر منصور رسید و پیروز مشرقی عمر فرستاد تا آن مافتنه کند و شمشیر از آن عباس بن عبدالله طلب کرد سماع عبدالله داود بود طلب  
 در چمن پنجم رسانید و مسلم از آن برنجید و گفت هر که جان بذر کند هر چه بافته بود لیسیر لیسیر داد و داد او را سلطنت و ولایت تمام باشد و سبانه بی  
 با سیران بگو فرستاد و خود با سپاه روی بخیر لایق نهاد و خلیفه از کوفه منعمان ماند و مانده فلما بجهت رفتن ابومسلم از فتنه ناک گشت در حال فتنه چون خبر  
 مدعی ابومسلم فرستاد و بعد نامه نوشت که طبق هیچ خلاف ندادم و بیعت کن که فرسان او تو مقرب است ابومسلم فتنه شد و آن گشت چون بیایم خلیفه  
 فرستگاه داشت و فرمود تا او را کشتند و در بدایط پیچیدند و در حضور و از عین و اثر و عین عبدالله بن الحسن بن علی خروج کرد و بعد بینه منصور  
 میفرمودی لبایچا رهزاد مرد سواره و ده هزار پیاده فرستاد و در عقب محط عبدالله کوی فرستاد تا با او مبارزه کردند و کشته شدند چون خبر برادر او  
 ابومسلم رسید او نیز خروج کرد و او نیز کشته شد شیخ منصور بن شمس بن ابومسلم گفت جعفر صادق را بخوان بخلوت میجویم که او را از میان بردارم و زنی گشت  
 او را کشته شد است و عبادت ستم است وی را طلب کرد و مبارک باشد خلیفه نشین و گفت ویرا پیارید و با فلا مان گفت چه صاه و در آمد  
 من تاج روان سید ام شاهلاک کشید چون امام جعفر در آمد خلیفه برخواست و استقبال کرد و قانع نمود و گفت چه حاجت های گشت آن حاجت  
 دارم که برادر پیش خود غنائی تا طاعت حق نگاهداریم پس اینها را با عزائم باز کرد و این در حال از بر ارضی او افتاد و پیش خود چون باسخ آمد گشتند  
 چه حال بود گفت که تازی در آمد از دهلی میدیدیم که لبذری او در زیر صخره جویاب زیرا او بر بالای صخره گشت که او را سبازا که کور سبازا را و این  
 صخره را هلاک فرود بر من از پیم ندانم که چه کنم من خواستم تا او را بگذرانیم و پیچیدم امام جعفر علیه السلام مدعی خلوت گرفت سبازا مدعی خلیفه تازی  
 بد رخا ناز و رفت و گفت که مردمان از خوابیدیم مردم مانند اندر لغزوت گرفته و در جیب من خلیفه و مائت امام ابوجعفر موسی بن عمران بن مکرر و ایل  
 تا که امام جعفر صادق فرستاد داود طائی بر او مشتادمانه بود و در سبزه نماز و فاتیامت ابوجعفر منصور روز شنبه هفتم ماه ذی الحجه ثمان  
 و خلیفه و مائت نزدیک سکه فاتیامت و شصت و سه سال بود مدت خلافت او بیست و یک سال چهار روز بود





---

---

ابراهيم بن علي بن ابي طالب

عبدالكامل

عبد الرحمن بن علي بن ابراهيم

ابو الحسين محمد

محمد بن عبد الوهاب

سليمان بن

ابراهيم

الحسين بن علي بن ابراهيم

ابو الحسين محمد بن علي بن ابراهيم

الدين بن الحسين بن علي

ابراهيم بن

عبد الله بن

احمد بن

اسحق بن

عبد الرحمن بن

عبد الله بن

عبد الرحمن بن

عبد الله بن

عبد الله بن

احمد بن

عبد الرحمن بن

عبد الله بن

عبد الله بن

اسحق بن

ابراهيم بن

علي بن

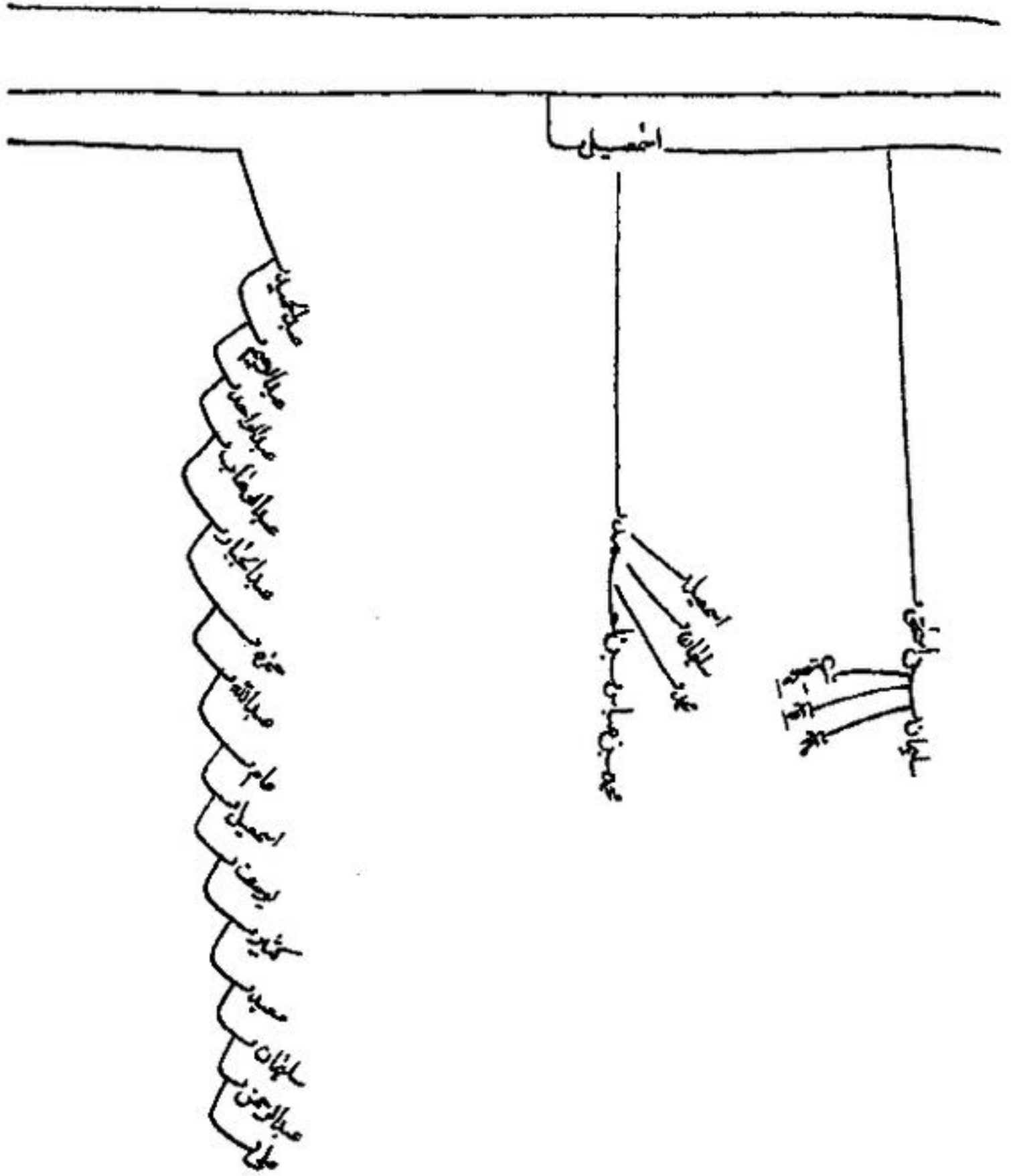
مسعود بن

محمد بن

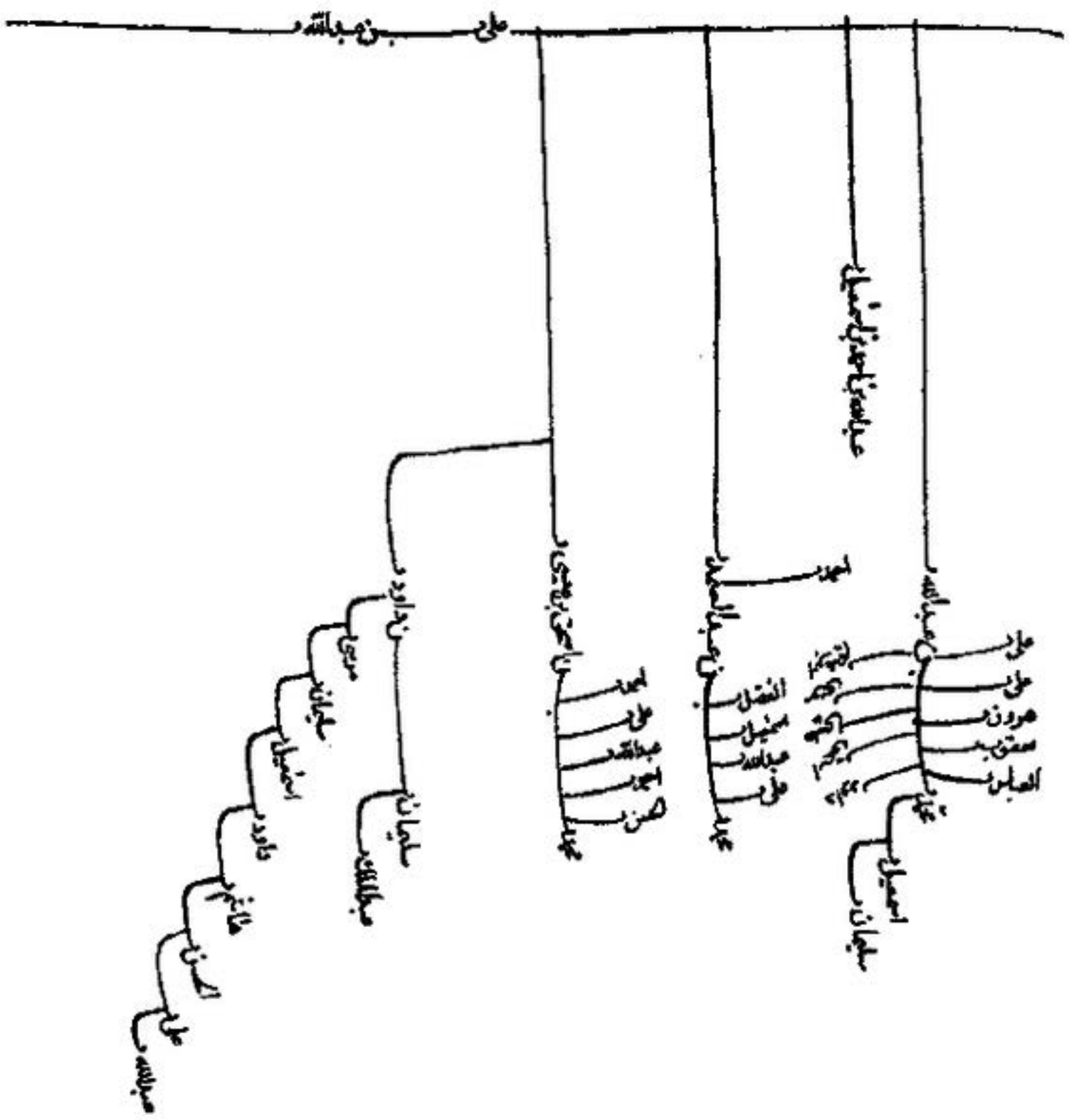
عبد الله بن



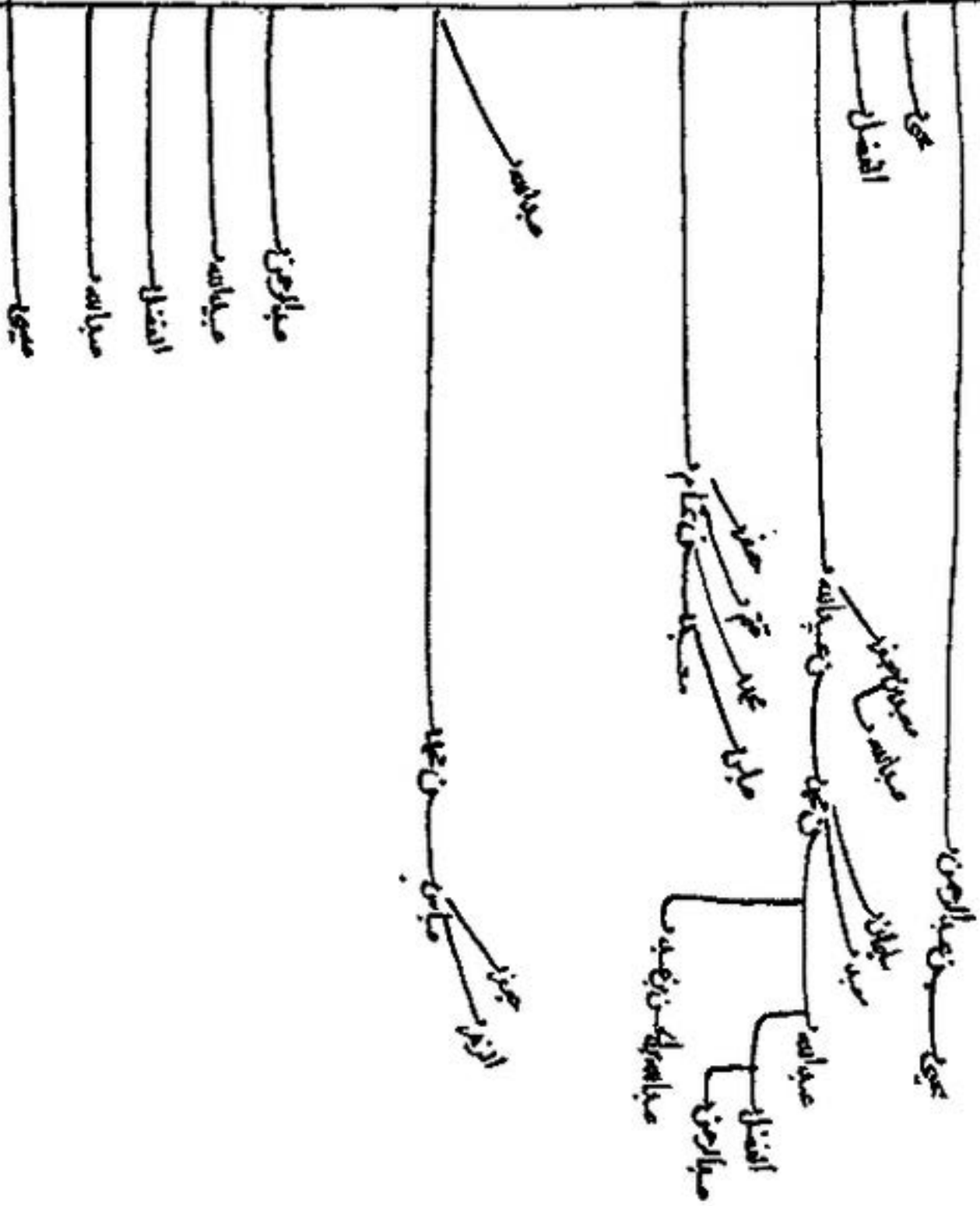


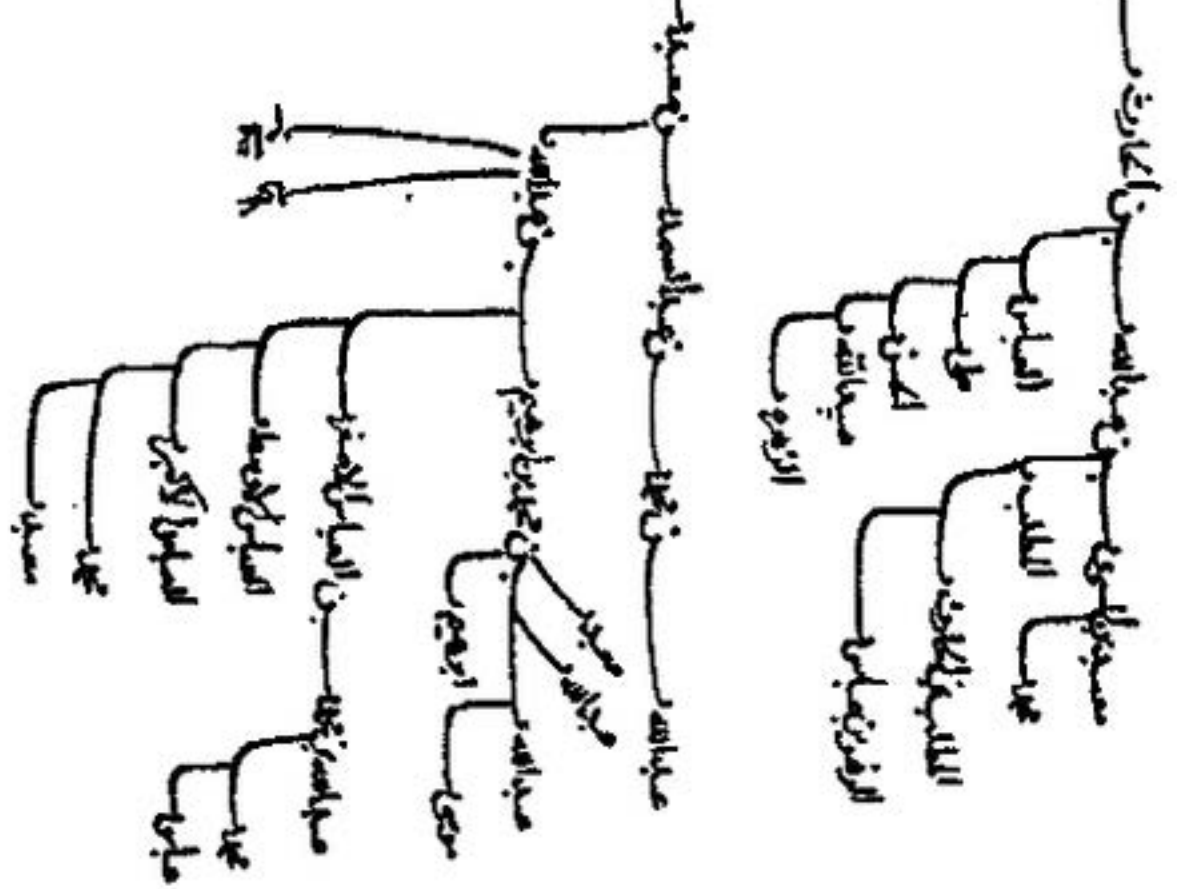












چون حضور نبوت دعوت میکرد چنانچه اسلام می آوردند و چنانچه میسر بودند مردم مکه مکه را از شغل شدنند که دانسته بودند  
 که مردم مدینه حضور را خوانند و بعد نیز بعضی گفتند اولاد خانز میاید کرد و هر چند قوی که او را در بایست باشد بعد باید و اما که از قوت  
 دعوت جداوند و تا در آن زمان هر چه بود البس در صورت تخلف مجلس آمد گفت بن دلی از صواب دور است که بنی هاشم مدد کنند و از آن خانز  
 بیرون برند قریب صدق الشیخ المنجری و یکی گفت محصلت جان است که اولاد از شهر بیرون کنیم البلیه گفت ان تدبیری بایست بهر جا که در وقت  
 و محترم باشد و باهل مدینه قتل است در وقت سپاه جمع کند و عمار از آن مکه بیرون کند از جهت گفت از هر پسر یک کس بیرون باید کرد چون قتل  
 از هر باشد تا این باشد که بنی هاشم دیت طلبند و کنیم البلیه گفت این تدبیر مایست بر آن جمله اتفاق کردند و بر آنکه شد و بعد از آن مدد و سوا  
 اعلام داد و محمد گفت که اشیه بجانب مدینه رحلت باید کرد و در آن زمان که در مدینه بود پس علی با بنی هاشم گفت لب حکم و فرمان حلت قدس  
 دعوت میاید که در سه چهار روز در وقت نماز و بعد از آن بازوه و در عقب ساروان شود و سوا بوقت که نگاه بخانه او بگرفت و گفت که خند  
 دستور داد و رفتن مدینه و باید که کسی موقوف نیاید بر کسی بر پای خواست و گفت یا رسول الله مرا با خود ببر و او بیکر گفت در عازره فرزندم چند  
 روز بخانه شوم و جان را سوار شوم پیغمبر بخانه آمد علی را گفت لب بجای من بخت انصر و بیکر و خولم رفتند و در فکر و پنهان شدند  
 ابو بکر اسما را گفت تا هر شب طعام در کس بدفزار آورد ابو بکر و اولاد خود مامور بفرستادند که شتران را بکوی که در آن وقت شتران را باورد  
 و بر اثر سوا بخانه رفت چون شب شد که قرآن آمدند که سوا بخت است انتظار کنید تا صبح چون روز شد احتیاطا کرده علی را در نزد  
 در اشارة آن موری گفت که من رسول را بنی شب و بیم که معرفت بد رفتار بود بیکر آمدند در نزد اسما آمد گفت ندانم که بعد از آن کجاست سبیل  
 بعد از آن اسما بنوشید و المنجری گفت این پیغمبر جویند او چه اندر سوا بدش چهارم از نماز هر روز آن سوا بخت نشست و ابو بکر بر دیگر  
 شتر نشست و طهر را که راه بر بود و چون خود کرد این اسما سفره طعام آورده و در آن پیش تر پیغمبر پاویخت بند سفره باده شد اسما بیان بند  
 خویش در بند سفره کرده و سفره از شتر پاویخت رسول اسما را گفت که در آن طعامان و الحیثه و سوا قرین مالک موری طلبند و کافر و رسول طلب  
 میکرد و هر کس میدادند داشت آمد و قریب را گفت که محمد دوش رفته است رستم ما او را پا ورم اگر او را بیاورم صد شتر بدهم ابو بکر نگاه کرد  
 سوا را دید که آمد رسول گفت بعد مکه که بلکن نیست خدایتا بفضل خود این شتر نگاه داشت و بعد نیز سینه مدینه سکنی اشیا اگر داند  
 چنان مدد است بد و واحد واقع شد بنی قریظ و اصل مکه اتفاق نمودند ابو سفیان ده هزار مرد سپا آورد و بنی قریظ نیز شش مرد جمع کردند  
 چون خبر رسید صاحب هم آمدند سلطان انار سبکت کرد و قاری و عراق که چنین حضرت واقع میشود خندق میکنند که خود و جنات میکنند  
 رسول علی السلام فرمود تا که در مدینه خندق کنند و بگویند بر چه می ساختند که اتفاقا بایستند بعد از آنکه آمدند مکه که در خندق هستند  
 خندق را ندیده بودند و میبایستند و چون در شتران را بیکرند الا آنکه هر قوی تری میبایستند و هر شب پیغمبر یا یاران بر خندق و خندق و خندق روز

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 و صلی الله علیه و آله  
 و آله  
 و سلم

سجده

العباس

بچ کرگشته شد الامر و عبده و اهر و بود از همتان قریش روزی در غم خورده بود و در نماز نیامده چون چنان دید بپوشید نشست بر لب خندق بموضعی  
 که کند پلانت غره آمد و در خندق انداخت شش تن دیگر با او آمدند ایشان بر کرد خندق میگردید بعد از آن یافتند و سلطانان تیره انداختند  
 نوزل لبسنگ با بگردانیدند علی را با طالع شمشیر گرفت و بخندق فرآورد و نوزل را بکشت بجلز عمر و آمد رسول مبارکت که گیت که برود  
 هر بار علی بیخاست برود رسول گفت نهایت ببرد هم علی و گفت تو بر ارباب نبی گفت مسمم گفت یا تا با تو نیکوی کنیم گفت یک ما و یکم الله  
 محمد رسول الله در غضب شده و سب خود را مبروح کرده اند و خبر به علی پیام غمزه علی ششین زد در آن او را بینداخت و او را بکشت و بخندق برآمد  
 چند عذ دیگر درین خندق با نژده کار بر سلطانان نباشد من شخصی بیادست معرفت نام او مردان سخن مسعود بخندق فرود آمد و هم با ابرو سفیان  
 و هم با حق زبیر دوست بود و با رسول گفت من بوم و این لشکر را متفرق کردم پیش از آن قبلیه رفت و گفت که چنین شنیدم که محمد و ابرو سفیان اشق خواجه  
 کرد که با بداد ابرو سفیان چنین گفت چندان با بداد شد ابرو سفیان گفت شما چشتر سوار شوید چه روان گفتند سخن خصم است شد چون شب فرآمد  
 که چشمهای ایشان بر کرد و سد رسول خدا نیز را گفت برو خیر او از خدا نیز بگرفت ابرو سفیان خلافتی دادی خواند از برای تدبیر ابرو سفیان گفت بخیر  
 خلاف کردند و بر جیت و بر شتر سوار شد و هم چشم متفرق شده اند و چشمها و اسوالی بگناشتند و بگریختند

## حضور

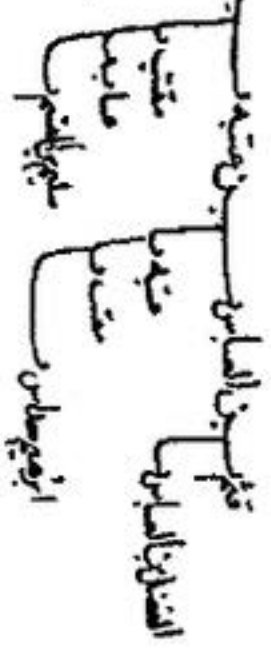
ما در او قایلیم به نیت امین بن عبد مناف بن الحارث بن مر بن کلاب میاند بدو واحد سینه ده ماه بود بدو سیم یا چهارم رمضان بود جنگ احد بود  
 دیگر در هفتم شوال ابو سفیان را میگویند که سپاه عرض کرد سحر از مره غافل بودند با سلاح غلام دوست مرد بر اسب و باقی بر شتر و مقتدر زنده شدند  
 و بر پشت فرسنگ مسینه که است که آن کوه را احکامی بدین معنی فرمودند که جمع سارنگ رسیده که آن باب که یکا فانات پیدا آمد اندک و می گفتند  
 دو صد سینه میا شتم تا هر که بیاید با او و یکیم و که هر که نشد این بودند تا دلیل عمر باشد بیرون باید رفت پیغمبر این مکتوم را بر میدنیز امیر کرد اینده حواد  
 با هزار مرد بر پشت ده کس بر اسب و دیگر آن شتر در روز شنبه هفتم شوال حضرت رسالت دلیل گرفت و بیوی که احد در آن شد چون آن کتاب  
 ارتفاع گرفت کوه احد رسیدند سپاه را در پاره پاره پیش نشدند و کوه را از پس پشت کردند قریش چون مقدمه را دیدند برخواستند و سپاه را تعبیر  
 کردند صفا بر کشیدند و قبل را بر شتر در پیش صفت بد داشتند و زمان را در پیش پشت خود جا کردند پیغمبر می بود و تیر اندازان که زمین کرد گفتیم ای حکمران  
 زمین و عالم و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب مگر کردند شکر کان قریش نیز مگر کردند سپاه قریش روی به زمینیت نگاهند عجز طلب کنند هند را دیدیم کوه و دید  
 و اینند ای میکشید شکر اسلام بگرفتن فایم مشغول گشتند آن تیر اندازان را که جهت نگاه بانی گذاشته بودند طلب فایم رفتند با علی بن ابی طالب  
 لشکر اسلام در آمدند در لشکر اسلام زدند و گشتند و سلطان داد در میان کردند سپاه پیغمبر شده و پیغمبر با تاد و باز نکشت و لشکر را  
 بلز میگردانید کوه را که است و علی در پیش بود و حربه میگرد و جامع با الو مشغول بودند چیزی دادند که پیغمبر استیلا کردند علی گفت ما نیز میگویم تا گشتن  
 شمشیر علی گشت بجهت کسوف شمشیر چون نزدیک رسول علیه السلام رسید رسول و تیغ بر میان داشت بگویی خوالفقار گفتند از نیام بر کشید و تسلیم  
 علی کرد علی جان آقا کرد عباس سردی بلند او از بود و حوالا او گفت از آنده که رسول علیه السلام بجای است و صحبت و سلامت است و منند جلی با هزار تاد  
 سوز کرده بگو که هنوز را یکشد و بدو هد و رخت بگفت و بدو اده بود و حمزه با یکی جنگ میکرد جلی از سر او دو آمد و در پی بر زد و او را  
 شهید کرد چون مسلمانان او را میآسار نشینیدند بر جمع آمده اند بعضی که مانده بودند سبازان که شرکان طالب شده بودند حرفی در دل ایشان خورند  
 افکند و بر شتران سوار شدند مسلما فان گفتند اگر مقابلت مدینه میروند مسلمانان سر کرده شده بود مذکور می بود و روح در کون پنهان شده بود  
 فکر می گشته شده و کوهی بگفته و صحبت دفتر چون نگاه کردند شرکان و بعضی که رفتند خبر می بیند و سیده بود کوه سواد شهید کرده اندازان و  
 مردان جهودی آمده اند چون پیغمبر را دیدند شاد شدند و صحبت پیغمبر نبود و ز در آن موضع و بیشتر از آن موضع قرار گرفت تا کان بنوند مکیان که

ایشان ترسیده اند سب از آن بمغیره باز آمد و در مدینه هر کس تقربیت کشتگان خون میباشند، فان مدینه را پیش مغیره حضرت رسالت  
 جمع آمدند و خواستند که تقربیت حمزه بدانند، این معنی را مصنف با خواجگان تالیات مشارکت کرد و خواج فرمودند که اگر از آن کنیم این سنگی شود  
 هر کس که تقربیت کشته خود می دارد که تقربیت حمزه نیز به ازان وقت تا این نهایت هر کس که در مدینه بر او کشته خون میبارد و زلی حمزه  
 میبارد و نم ازان که حمزه شهید را بشوید خون درون و فوق نسبت کند از خدیجه استرسد و اشعاعلم بالصواب

مبارك  
الرسول الابعاد الامام

الرسول الابعاد الامام  
الرسول الابعاد الامام  
الرسول الابعاد الامام

الرسول الابعاد الامام  
الرسول الابعاد الامام  
الرسول الابعاد الامام  
الرسول الابعاد الامام  
الرسول الابعاد الامام  
الرسول الابعاد الامام  
الرسول الابعاد الامام  
الرسول الابعاد الامام  
الرسول الابعاد الامام  
الرسول الابعاد الامام



المقام  
الرسول الابعاد الامام  
الرسول الابعاد الامام  
الرسول الابعاد الامام  
الرسول الابعاد الامام  
الرسول الابعاد الامام  
الرسول الابعاد الامام  
الرسول الابعاد الامام  
الرسول الابعاد الامام  
الرسول الابعاد الامام

حلال

هنا

عالمگرا      حیا و سادگی      ضرورتها

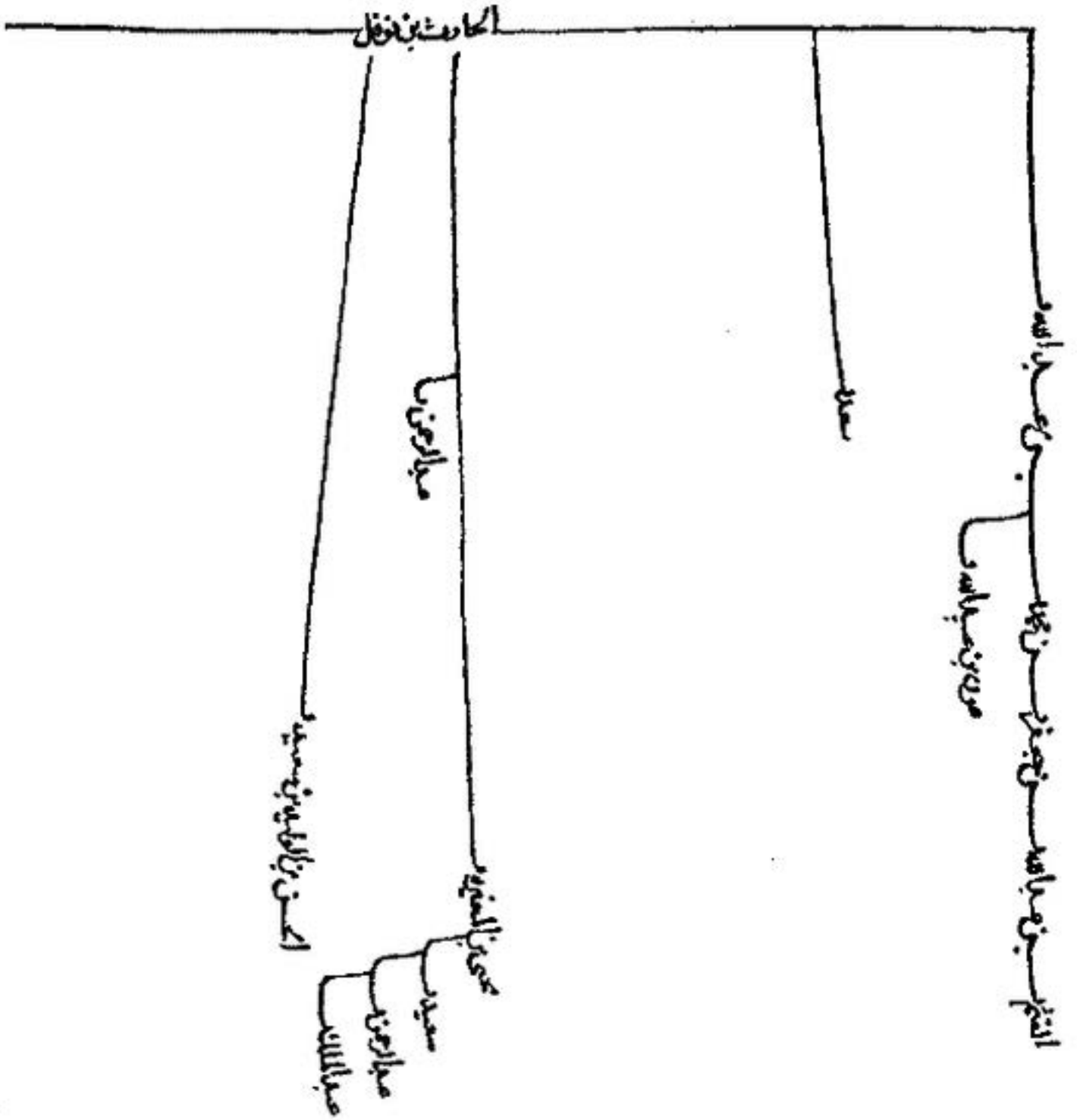
عالمگری در خانه خود مختار بود و در خواب دید که جماعتی بر سر کوه بودند پس آمدند و چنان فریاد کردند که اهل کوه استوار شدند و سنگی از سران کوه پشته و شکست و چند ماره شده و پاره در خانه هر کس را نشاند آن خانه و این شد ما که از خواب برآید و خود مایل را بگفت و مایل را یکی از اقربای خود بگفت التضرع فریاد را خبر شد عباس با طلب کردند و با الویجا دلمه دوامد بد که مردان بی هاشم در می پیچید و کند و زنان نیز داعیه داران که شراخیزی گشته و درین کت و کوی بود بلکه از سر کوه این پیشوا از آن برآمد و آن او از صمیم بود و چنانکه میگوید که این سفیان فرستاد بود و فریاد و نغیر کردند که کاروان ما در اینجا ماندن چنان بود که ابو سفیان بشام رفت و با جماعتی مردم مکر و اکثر مردم هر چه داشتند همراه ابو سفیان بشام فرستاده بودند چون خبر کاروان بجزرت رسالت رسید صاحبها را جمع کرد و گفت که لیس راه ابو سفیان باید رفت حضرت رسالت با همه صاحبها که سید صدهای همه مرید بودند روی شدند و نیز بدین جا آمدند و نیز از آن گویند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر سر بن نسیله ابو سراج بود فرستاد تا آنحضرت کاروان کند چون لیس راه آمدند و تحقیق کردند هنوز کاروان نیامده بود باز گشتند چنان دادند که کاروان هنوز نرسیده است چون ابو سفیان و کاروان بدین منزلت لیس راه بد رسیدند کاروان را موقوف داشتند و ابو سفیان و ضرع مایل لیس راه اسلند و شتر از آب دادند و از آن مردم که اینجا ساکن بودند ترسیدند که هیچ سبکانه درین نزدیکی بدینجا آمده است و از دزدان ترسید هر چند از آن گشتند از آن روز دورتر آمده بودند آب بر گرفتند و ضرع مایل نمودند گشتند چه گفتند هیچ نگفتند ابو سفیان گشت شتر از آنجا خواسته بودند گشتند مقلان وضع چون ابو سفیان بدان موضع رفت و سر کین شتران ایشان را با لیس مغز و افر حرمها از آنجا بیرون آمدند و از ابو سفیان برآمد و ضرع مایل را گفت التبر از من نیز تفحص کاروان را موقوف داشتند و مصمم بر عمر و الفغاری را که چانه دهنده داشت بجانب مکر فرستادند و میان ایشان مکرش درونه راه بود و گفتند مکر و عمر مکر که ابو سفیان چنان اواز کن که همه سکیان بشنوند و آگاه شوند و زودتر فریاد کاروان برسند چون مصمم رسید آن بود که مالک بن خباب دیده بود چون قریشی را ازین حال خبر شد با لیس را طلب کردند و گفتند که ترافین همراه ما می باید آمد با لیس گفت که اقربای خود را بشویم قتل آن کردند و پیشتر ما که کران خواب دیده بود با عصبه کلانتر مکر کمتر بود و عصبه با ابو جهل کمتر بود و ما مکرش ابو جهل گفت از بنو هاشم تا این نهایت از مدوع محمد در مانده بودیم زنان شیدا مدد وضع شروع می نماید عصبه ابو جهل با همه معروفان مکر در مدیت دوروز ساختگی کردند و بجلاب جاه بدروان شدند و با سواد و برادر زاده او طالب و عقیل بن ابی طالب را و نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب را نیز با حباس بردند پیچید از آن منزلی که برده پیروان آمد و بفرقی که آن را ذات القری خوانند آمدند و انتظار قدم کاروان می برد و ابو سفیان را مکرها اند و از جانب دریا بر رفتند کاروان را سلامت مکر رسانید چون خبر مکر رسید که کاروان سلامت رسیده اند کسر در پیش مکر فرستادند که باز کردید که کاروان سلامت رسید ابو جهل تکلیف نکرد و گفت که ما لیس راه بدر روع و بیوشتم و ضرع کنیم چون خبر بجزرت رسید مکر لشکر رسید و نیز جیریل و ابو خریزاد مکر که لشکر کنار میرسد حضرت خواجه

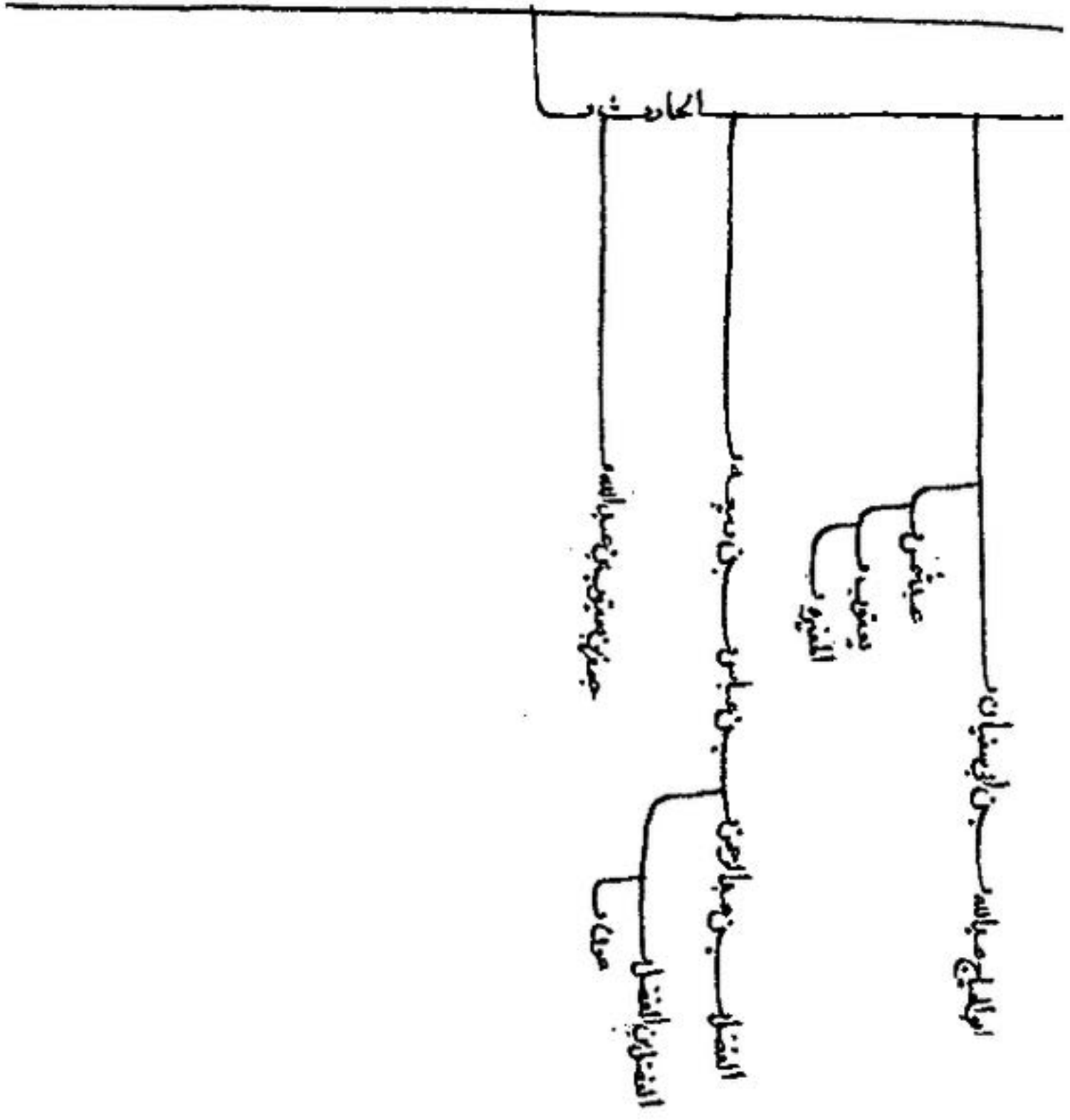


از آن منزل که بودند کوچ کردند و سیر باه بد آمدند سر افتاب بود که شخصی از بالای تل برآمد بر شتری سرخ سوار حضرت رسالت فرمودند  
 که ایشان سبای خود بکوه آمده اند و این روز عقبه بسیار عکس شکر کرد که بارگرددند و جبل و غنی شد و نیکو شد همه ماه رمضان صفت  
 بر کشیدند و حضرت عزیز کانا بیت صحیح فرستاد که قمار تعالی ان شفق خوافتند جا که الفتح کافران خیره زده بودند و با مسلمانان خیره نبود  
 از خا و غلظت کسایر باین ساختند که هر یک را در پیش کردند و رسول با فرمان سایر باین بنشاندند و رسول در وی بظلمت نهاد و در بها ستر شد  
 اول اعتبار بر وی آمد که بر جبل او ایستاد و اکثر بوی و باغی عظیم با چیده بود و برادر او شیب و برادر او لایق اعتبار بر وی آمدند و صبر او از  
 داد و میا و از حیوانت سه تن از اضا و بر وی آمدند قبول کردند و گفتند ما کف ما نیستید بچشم علی بن ابی طالب در حرم بن عبدالمطلب  
 عسیده بن الحارث را فرستاد عسیده که بزرگتر بود در برابر اعتبار بایشاد علی با اول منوب و لید را بدو پایه کرد و عمره شیب را بوی کشند  
 عنبر عسیده را از غمی بر پای زه و ساق پای او را بشکافت عسیده نیز عسیده و از غمی زه بر سر جنا که از پای در افتاد علی عسیده را  
 گرفتند و بجنود حضرت رسالت آوردند و از طریق چند کس کشته شدند و بر غیره ای السلام بد ما سحوق بود که از اسنان لشکر مالک در کوفه  
 چنانکه در قرآن مجید میفرماید می دیکم بثلثة الاف من الملائکه و لشکر قریش مطهرم شدند و صحابه غیر ایشان را سبک کردند و سبک شدند و  
 مشک که هر کس رای رودند ما بوی کشند و وی بردند و سلمان را که در بجای رسید زخمی بر وی زد که بر کشته ام چون لشکر شکست شد  
 حضرت خنجر فرمودند که در عقب بروید هم عباس را و هم بنی را و کانی که اقرابا بکنند و ایشان را بزد آوردند اندام بنی خنجر که مردی  
 پر است و دست راست ایشان را بیک تیر و مکتبه بجنود من آورید و ابو جوبل را هر جا که بر سپین بکشید و زنده بپوش مگذارید و بر او را  
 چو من آرید و در میان کشتگان انا هم میباید که خدا بپسندد که در دست است بعد از آن حضرت در حرمش شد و بدینا  
 سئول گشت شخصی بود ابوالبشر نام از بنی طبر باس و لشکر متوا و او گفت که رسول فرموده است که ابوالبشر میباید که شاد شد  
 و ابوالبشر هم صحبتی داشت با انفر که در این دست بر مکتبید ما الفریجانی مسید که جنگ سیر کردند با ابوالبشری و در دست او هر دو  
 کشته شدند پس بنی بفرمودند که کشتگان در حالی که تر بود انا خند میکرد و در بنی جاه آمدند و ذکر کردی فلان و فلان کشتگان  
 در قعر جهنم میسوزید انا بخار فرستند و بنوی و مگر که فرود آمدند ابوالبشر دست عباس را حکم بستر بود و عباس مینالید رسول انا

که وقت با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتند ما مسکن و لواجهان دار که او از ما لرا و عین ترسد و عقیل و غیره خواهر او را نیز گرفتند چون  
 غدیر سقر شد مبارک است که فدیه بخرد و فدیه بر پادشاهه طیبیا بیدار که کافران ملت طاهره اند مبارک است ما عی را چیزی نیست در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
 بایم و همین داشتی که کسی به صاحب حق نبود و در شکر بیرون آمدند ما و فضل انکتی که ظاهر و فدیه در فلان موضع است اگر احتیاج است  
 نقره کن و خرج یا آن کن از آن فدیه فدیه های تا به بند مبارک است ما عی در انکت القبر که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
 فدیه بده و سلطان شو باس فدیه بخرد و با در فزانه و خواهر فزاده اد کرد و از آن ل پان سلطان شد







فاطمه الزهراء

ولادت فاطمه در یکشنبه در ماه ربیع الثانی در سن هجرت هجده ساله است  
 و باقی عمر در قریه مدینه با اقامت در میان بود و دختر گزینت الهی است که با او شوقی زنده  
 دگر کرده اند او را کسی که خلق را در حق است که درین جهان همه با او منورند و خلقی که با او شوق است  
 مسکونند کما ذکر اینها از اسوالک بود و بسیار از اهل بیت علی هج گفت چون آیت و توان  
 و در رسیده بود فکر و لاقتلوا اولادکم دختران میکشند فاطمه میمانند که دختران از نرسالی  
 که شنیدند و در خانه نشین بودند بعد از این وقت امیرالمؤمنین علی را گفت که شما را سخن نگویند  
 گفت که من این سخن میگویم خواجه بزرگ کرده است و شرم می آید گفتن این سخن و با او با لاف کرد  
 که شما هم ایضا شنیدید که در تمام طول این سخن و با او پیش منو است آمد و فاطمه را بیکه را بیکت و با او  
 بگفتند چون نام امیرالمؤمنین علی را بگویند حسرت فرزندند که این سخن بگفته اند و فاطمه است  
 خواجه فرزند تا بخسود با او شد و خراج کرده و فاطمه را با او داد و علی در آن سنست و چهار سال  
 بود که حسن علی در وجود آمد و فاطمه را آنده ساله بود و سبطان حسن حسین دو جوید آمدند و نرسالی  
 و اغلب از هر سال صدقه بود

از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است که  
 فاطمه را با او شوقی زنده

از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است که  
 فاطمه را با او شوقی زنده

از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است که  
 فاطمه را با او شوقی زنده  
 و در رسیده بود فکر و لاقتلوا اولادکم دختران میکشند فاطمه میمانند که دختران از نرسالی  
 که شنیدند و در خانه نشین بودند بعد از این وقت امیرالمؤمنین علی را گفت که شما را سخن نگویند  
 گفت که من این سخن میگویم خواجه بزرگ کرده است و شرم می آید گفتن این سخن و با او با لاف کرد  
 که شما هم ایضا شنیدید که در تمام طول این سخن و با او پیش منو است آمد و فاطمه را بیکه را بیکت و با او  
 بگفتند چون نام امیرالمؤمنین علی را بگویند حسرت فرزندند که این سخن بگفته اند و فاطمه است  
 خواجه فرزند تا بخسود با او شد و خراج کرده و فاطمه را با او داد و علی در آن سنست و چهار سال  
 بود که حسن علی در وجود آمد و فاطمه را آنده ساله بود و سبطان حسن حسین دو جوید آمدند و نرسالی  
 و اغلب از هر سال صدقه بود

زینب سا

ام کلثوم سا

رقیه سا

حضرت خواجه کاتبان زینب را زنی بانی العباس بن ابی سرح داد و ابی العاص روزی در منزل کفایت قریش بود و ابی العاص در جنگ گرفتار شده و کشته  
گرفته بودند معتر کرده بود خواجه که هر کس از پیروان خود که معتر کرده بودند و آن کسان دیگر که گرفته شده بودند و آن سرید و هید و معتر را  
بجهت بیرون میگرداند گرفته شده و این زینب را بر عجز مقرر بود بر تمام آن قاصد نبود طایفه از خود بجز معراث بد و در سینه بود آن را  
نیز همراه قاصد کرد و بدین فرستاد چون چشم رسول علیه السلام بر حایل خود بچراغ آید که بر بر و غالب کشت محاسبه گفتند رسول الله صلا و الحج  
عنه الصلوات کفت بهار حایل در حصن مناب کتید و امیر المؤمنین علی را فرمود که در خرمین سلطان است و ابی العاص کافر بکبر رو و خرم  
روا پناور امیر المؤمنین علی بکبر رفت بیرون سکه با پستاد و پنجم داد که در خرمین را پذیرستید زینب با پناور رفتند و تسلیم علی کردند  
و امیر المؤمنین علی را بعد از آمدن در حجه او حیره ساخت بعد از آن ابی العاص با او کلفی شام رفت چون بدیندی و حاضر رسید  
عمر و سعد بگریه و زاری تکرار و سوال او را بر ابی العاص در شب بجز زینب آمد زینب چون واقف شد رسول را خبر کرد رسول کفت  
با او اختلاط نمیتوان کرد که او کافر است فاما العاص اطعام دهید و جانی نیکو بنشانیید چون صباح از ابی العاص نزد رسول آمد و کفت من  
سلطان میشوم حضرت خواجه فرمودند که بکبر میاید رفت و سوال خود را بر پستان سکه صحت بایید کرد بعد از آن سلطان شو و میال خود را  
تصرف کن و عمر چون کوب را فرمود تا سوال را تسلیم او کرد ابی العاص برفت و سوال را بر پستان سکه صحت کرد و بعد از آن حضرت خرمین شد  
خواجه زینب را فرمود که تمکین او کرد و فرزندان را نیز تسلیم او کرد اند





او را بعد بسياری نیت سخن بود و او را هر که و ملاقه او و بشپله فرستاد دیگر اما نیت نماز و نکاح کرد از بخی گفته چون بدو نیکو بست از بر سر بود  
 ظاهر بود او را ملاقه داد و نیت بدت خدیو را بخواست و زلف او فرمود و چند گاه در خانه پیغمبر بود و فغان کرد و این جمله باز زد و نکاح است کرد و هر  
 اخبر مذکور است و متفق علی که بشپله بیخ نکاح و دیگر نیت است بکن بر او نیت ظنیه و او را خاله رحیمه الکلبی بود و در خانه رسول علیه السلام وفات یافت و دیگر  
 مایه نیت حیا از بخی بکری کلایب بعد از مدتی دست از ولایت بیخ بشپله نیت معده کرد با لکندی خواهر اشغاف نیت و بوقت وفات در حباله  
 او بود چهارم خلد نیت الهذیل از بخی حارث و بعد از مدتی دست باز داشت بیخ لیلی نیت از بخی زنی پیغمبر بود از پیغمبر در ولایت کرد و از بخواه پیغمبر  
 او را بخواست مردم آن زن گفتند که رسول ترا قبول نخواهد کرد پیش پیغمبر آمد آن زن گفت مراد دست باز داد گفت باز داشت هم پیش پیغمبر و بیخ زن  
 دیگر و صلح کرد و یکم هانی و دختر ابی طالب را دوم منصف نیت عامر چون پیغمبر قبول نکرد دیگر صغیر نیت ساسانه گفتاری که او را برده گرفت و بود  
 چون سواد دنیا مد پیغمبر و از بخی کرد و نیت شوره خورد و قبول کرد چهارم حبیب نیت عباس را خطبه کرد بیخ حمزه و دختر حارث بن حارث را و پیغمبر بود  
 کثیر زن سر برداشت بکن نیت زینب از بخی قرظیل و دیگری نیت اشمن القبطیه که از وی بر هیچ دو وجود آمد

عبداللہ



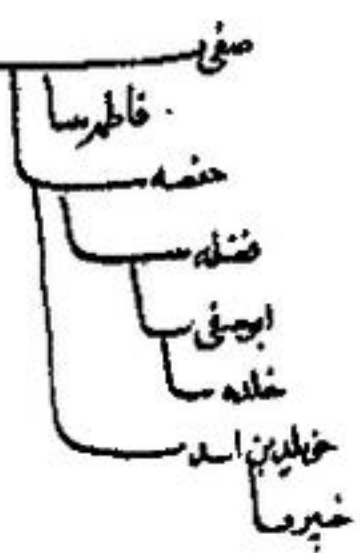
## صاحب المطلب

ام عبدالمطلب شیبہ بود و شیبہ کی زبیر گفتند و ہامز نیک گفتند و اصح اول است اورا شیبہ از برای آن گفتند کہ چون ارنا در زیاد در سواد  
 سوی سفید بود و اورا فیاض گفتند از برای جود او و از برای آن اورا عبدالمطلب گفتند چون ہاشم بشام میرفت دختر تم لہ بن خلیفہ بن  
 بنا خرچ و ہوسلی بازی کرد و با سلی شوہ کرد کہ چون پسر پدا شود او ولد میان ہم ماند بکند لود و عدان سفر ہاشم وفات کرد و عبد  
 المطلب وجود شد و چند سال آنجا بماند کہ همان او ندانستند کہ ہاشم انجا از دنیا است تا شخصی از مکہ بہ شیبہ رفت دید کہ ہاشم  
 کردگان باری میگردند و بربای کوئی غلبہ میگردند و بر فضل و محبتند و با قرابای خود منافق میگردند ان کوئی گفت کہ شام از بوسن  
 میجوید کہ من پسر ہاشم بن عبدمنون سید بچہ ام مکران شخصی گفت بلکہ اہہ ویکو بکو کہ کہ گفتی ان شخص ہر لہ اول علم کرد و چہ  
 بکہ رفت احوال باطلب بن عبدمنان گفت مطلب بخانہ خود رفت و این خبر را قرابای خود نگفتند و بسیاری تاسف نمودند از فرودشی این جا  
 و مردم خود را جمع کرد و قصد حملہ بنی النجار کرد بعد از ملاوت بسیار عبدالمطلب را بستند و مکر آورد و دست لوبکوت و بخانہ کعبہ  
 آورد انجا جامع قریش بود گفتند اورا کہ این پرکیت گفت غلام من است او را میفروشم چون مطلب گفت این پرغلام من است و نام او بد  
 او را عبدالمطلب گفتند و میان قریش این نام بر او بماند چون عبدالمطلب بزرگ شد سید در رئیس و ہمتور و قوی شد و بزرگ و فضل او ہر مردی را  
 و مسلم شد چنانچہ در قصہ ابن ابی عمیر و حضرت زینم خولعی شنید او را فضل او آنت کہ حضرت رسالت سبط او است آورده اند کہ بلکہ شب  
 عبدالمطلب و جواب دید کہ شخصی اورا لیکوید احقر بزرگترم گفت اصحاب کربلا ہمہ کرم با او گفتند او گفت بود کجاست و زینم گفت میان  
 سرکین و خون انجا کہ خواب باشد در خانہ رمل و عبدالمطلب رسیدہ بود کہ مردی از بنی جرہم در عہد اسمعیل در جاہ و زینم رفتہ ہادہ است  
 چون بیدار شد مسجد حرام آمد و انتظار سیر دنیا چہ بپند دید کہ کاوی بیج کرہ میدوی و ہفتاب در عقب او میدوید چون کاوی پیش کعبہ  
 رسید پفتاد خداوند کاو آمد پوست کند کاو را و خون و سرکین او انجا بماند و کلخی از ہوا در آمد و سرکین او بچقا را و پاسبان عبدالمطلب  
 تا سلسلہ سوراخی از ان نور ظاہر گشت برخو است و گفت اللہ اکبر و فرزند انرا بخواند و حرف انرا از کرد مردمان آمدند کہ گفتند کہ کلاست  
 کہ در مسجد خدای میگوی گفت زینم طلب میکنم و خواہم یافت گفتند او مردی داناست با مرغلی میکند بعضی از عرب گفتند کہ ما را  
 در اضر درین خانہ باشد ہر نصیب است گفت از جہت ما نخواستن نہ جہت قیمت نہ ما است و نہ شکار او میکنند تا باب رسید چہ  
 شمشیر یافت از آن و دوز بخیز زینم بکلاحت و بردزد و اول کسی کہ خانہ او را کموت پریشانید عبدالمطلب برد و نزد کرد کہ بپر خود را  
 قرابان کند قرصزد و ہر بر صباہہ آمد ہند گفتن او کرد مردم او را گفتند کہ قرص مرغی بر عبد اللہ

بر مباحث و بر شتر اگر قرص بر صد الله آمد شتر زیادت میکند تا قرص بر شتر آمد که خلیل از جن نیز چنین کرده است  
شتر زیادت میکند تا صد سید قرص بر شتر افتاد و شتر از آن قرص با آن کرده و این قرص زدن بقول بحیره کل من کردند  
بدین جهت حسرت خراج خود را از آن پیشین گفت یعنی لمعیل و صد الله

هشتم

چون سیدناعت و ولت یافت هاشم را و می کرد ایند که بعد التفاق تام داشت اسم هاشم  
 عمر است و هر علی نیز کمتر اند او را هاشم از برای آن گفتند رسم فرمود که اشو بنی نیکو است  
 او نهاد که دیگران شری بنهند و بجای میدادند او اشو بنی نیکو می بنبت و بجای میداد  
 او را هاشم نام نهادند یعنی پزنده اشو نیکو و او را فادت و سیادت در میان مردم بود  
 و بسال بعد در حلت میکرد تا بستان بشام و زمستان چین و در مکه تنگی واقع شد  
 و سر سال بماند چنانچه در قرآن مجید وارد است که رحلت از الله و الصین و اکو بران  
 عبد مناف بودندی او با بیکر هم بدین تنگی میزدند از ملوک اطراف عهدستان اندند  
 فدله های این که ندیدند شمس عهد از ملوک حبشه و طلب از ملوک سمیر و نوفل از ملوک  
 عراق چون از چهار جانب از امان حاصل شد چون هر چند که بیشتری آمدند و همچنان هر تر



می شد

هشام

مات هشام بن عبد الملك ما يشرب دخر هشام بن عبد الملك المحروم بعد نيله نراد  
 ودر بنجاه ودر ساکنی ودر چهارشنبه ودر هفتم ماه ربيع الاخر سنه خمس و عشرين و مائت  
 و ثمان و باقی مائت امارت او نوزده سال و هفت ماه و یازده روز بود

ولید بس یزید و  
 مادش ها نگه داشته یزید بن  
 سعید و زندان ابو عبدالله محمد بن علی بن  
 عبدالله بن عباس فارغیست کرد و نفس تار که و الحی از اسان  
 بود و ابوسلم خراسانی را که از آنجا اسانک و معبود نوزان داد و ضایع  
 مادی خراسان صورت کند و یزید بن عبدالملک روز پنجم شب و پنجاه  
 سخن و مانه روز معین بلباق و قات کرد مدت هر او بی هفت سال بود و کوه  
 سی و نوزده سال مدت انارت او چهار سال و بیست ماه بود

ماد و اولم کجک و دفتر محمد بن یوسف استغنی بود طبعی زیاد و در امام ابویحیی بن زبید بن علی بن حسین بن علی بن ابراهیم  
 و صفیری سیار بن سلم بن جوی لسانی بجزارت او رفت و عجمی را بکشت صبی و با پیش و بعد از ستاد و نقش را  
 بجز خانی از نباله سراسانی بره که کرد و همگان با نماند تا زمان ابوسلم کرکینه از حضور سیار است و عجمی را از قار  
 موزکوت و مدت هشت روز در هر شکرانیان تخریب او را شنیدند چه که او غنا از کلاه و دهه و مدتی کرده  
 و این مخلص در افسوس است و مشرفی و ما نیز بود و عجمی خاندان کشمیری و لید را شمع کرد و با یزید بیعت کرد  
 او بی هفت سال بر بود و طاب و الا من سیرت و مشرفی و ما نیز بود و عجمی خاندان کشمیری و لید را شمع کرد و با یزید بیعت کرد  
 بیست و هفت ماه بود او بیایه سال و بیست ماه بود





عبدالمک

مروان بن الحکم

عمر بن عبد العزیز

ماور عمر بن عبد العزیز صاحب من از اولاد عمر بن الخطاب بعد از شهادت شدین هیچ منندین حمله و علم ندیا  
 و نه حد و تقوی آن بود محب علی حاکم بیت نبی بود و وضع است از امیر المومنین شیخ متقی است بخت تادری  
 سیر او در وجهی سخنان گفت و او است از ساندان بر کوفت و بعضی است و در خطب انبیا است کرد اند  
 ان الله ما یر بالعدل والاحسان و ایضا حکم الشرفی و فی حق الشرفی و انک و الفی منکم لکم تکریم و ان  
 سوی من سار الیه و کونید جمل السیر و یصمان از اعمال عمر و زآینه بیت و بنیم ماه و جب ساری  
 و سایر وفات یافت و مدت خلافت او دو سال و پنج ماه و پنج روز و نهاره اهل

مروان بن الحکم حوتی بن زید بن عمرو و او  
 تا وفات یافتند و او را با شرافت  
 و شام را از عباده از سبب کینه و نگاه  
 داشت و مدت او را و او را و او را  
 شست و سر را بر عهد کرد وفات کرد

مروان بن الحکم

مروان بن الحکم حوتی بن زید بن عمرو و او  
 تا وفات یافتند و او را با شرافت  
 و شام را از عباده از سبب کینه و نگاه  
 داشت و مدت او را و او را و او را  
 شست و سر را بر عهد کرد وفات کرد

و در هیچ روزی از کسی از مکه منع نکردند بسبب آنکه مکه حرم خداست در آن وضع محط حضرت مایه هزار و چهارصد روز میفرمودند  
 آمدند بنی مکه و بجای آمدند صلاح ان میفرمودند نیاوردند چون بمکه رسیدند که انرا و الحلیه خوانند صاحب کتبه ای رسوله اسکان دارد که گذار  
 مکه مایه رو کند فرستاد و نما از مدینه صلاح آوردند چون سر روز مکه رسیدند بشرین سفیان الکلبی که مسلمان بود چنین گفت که کفار و منافقان  
 رسوله علیه السلام گفت چرا ایشان را اول بار با یکدیگر نمی گذارد که بر آن گفتی صدقش شاد و شرف و صلاح مرمم مکه نیست که با چنین کتبی چند بار بفرستند  
 آمدند که در لشکر میفرمودند رسیده اند با کتیبه که آن جاه را حدیث خوانندندی روی بپای سرباه فغانه و بجان سرباه و سینه مرمم مکه کتبی بسیار  
 کردند که فرستادند که در آن کتیبه است سخن از خبر که درین جاه کتبیست خواهی که این تیری خاص جزو فرستاد تا بدان مایه روز برودند بر آن باشد  
 چنانچه از آنجا بگذشت سخن از اولاده که در فرمان شاد بود بخواند و در مقدمه و غیره است و در مکه شرفی از جمل با سبب اولاد مکه میروند که در مکه بمانند  
 حمله او کرد و در محلات مکه که محسسه مایه پروند آمد و غیره است و در محلات کعبه است القصر خواج را در مکه راه انداختند تا آیت فرستاد  
 موافقتی کفایه مکه و این یک مضمون است مکه القصر و آن گفت که قلم رسالت مکه می باید فرستاد مکه کتبی مکه از بی تیم در مکه که انداختند  
 از بنی اسیر است ایشان را سلب اختیار اند حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در رسالت فرستادند فغان را بگرفتند و نگاه داشتند و فغان را کتبی که فرستاد  
 بزرگتری و میان مایه عدالت فرمودند بنی مکه را این و در مکه با این سخن خواج را خبر شد لشکر را فرمود تا آنجا که حمله کردند و در حال فغان را بلور  
 و صلح کردند چنانکه مکه از مکه بدون آنکه از فرستادند مکه از مکه بگریزد و مدینه را از فرستادند ایشان بر مایه مرمم مکه و فرستادند از آن کتبی  
 و هر کجا که مکه بگردد از مکه و در آنجا و در آنجا فرستادند چون حضرت رسالت از مدینه پرازد کتبی و صلح میان مرمم مکه و این حضرت و آن  
 چون بنی خلاصه در حاکمیت رسول علیه السلام بود مکیان از بنی خاندان مکه را بقتل آوردند چون خبر رسید خواج بر رسید فرستادند تا مکه جمع شدند  
 که مکه بود و چنین توان شد که مکه کتبی مکیان را درخواست کند ابو سفیان بن حنیف و بر آمد او و بنی خاندان مکه حنیف حنیف و کتبی که در خواج را  
 ابو سفیان بن حنیف خواست که بر رساله نشیند دختر گفت تو کافری و کافر ندید است روان باشد که با مکه که خواج را بیاخت باید داشت بلید شود و  
 از بنی مکه آمد پیش هر چه که رفت هم آن سخن گفتند عاقبت نزد امیر المؤمنین علی آمدند بدو چون فاطمه آمد و مذا کرد که حسن و حسین را  
 بکوی که درخواست کنند همین جواب بشنید باز کتبی و مکه آمد و خبر داد که درخواست بجای فرستاد مکیان را بنی مکه را خوش کردند تا این شب شخصی آمد  
 و کتبی که در نزد یکی از بنی مکه کرده اند گفته اند که بنی خواج را کتبی این حضرت رسالت است که آمده مکیان بهم فرستادند و مکه کتبی که فرستادند  
 در آن روز چون رفتند ابو سفیان روی بشکر رسول آورد چون فرستادند رسیده باس را دید که بر پشت رسول سوار شده پیش

او از آمدن عباس او را گفت زود باش و بر پیشتر من سوار شو که قول جانم که هر که ترا پسندد که ترا نزد خواجه برده هر کسی می رسد ای بنویسان را  
 ناسل می کنند تا ما با عباس نتوانستند که جهت این بنویسان سخن گویند و این بنویسان را بستارند عباس این بنویسان را نزد یک پیغمبر آورد و این بنویسا  
 نعبان با الغیبی از مسلمان شد در محل قبل افتاد پس حکم شد که هر که در خانه این بنویسان باشد در پناه خدای و هر که در هم مکر باشد در پناه خدا  
 و هر که در خانه خود رود و در بر بند هم در پناه خدای خواجه خالد ولید را فرمود که از بالای مکر برود و امیران زمین علی را گفت که از بالای مکر برود  
 چون خالد ولید بر دست جماعتی از دوستان خواجه بر سر راه بودند خالد با ایشان جنگ کرد و چند مسلمان کشته شد تا بجمع خواجه رسید  
 و بخوردند و مکر ایشان و خالد ولید شمشیر نشان شدند و یکی از زن و مرد همه مسلمان شدند حضرت رسالت خواستند که تبارک  
 از مکر بیندازند صحابه را بدیدند خواجه فرمود علی را تا پای او گفت مبارک نهاد و تبارک را بر زمین زد و شکست و یکی از مناجات استیانت که  
 پای برکت پیغمبر نام و یکی آن آیت که تبارک است و بخانه زویران کرده



خالدا

مغیرا

معویترین زید را بعد از بدو حکومت قبول کردند تا امداد و خافه بنت و غیره بود و سرری نام او <sup>بود</sup>  
 و خدیو ترس و خوف امتقاد چون ظیفه شد و چهل روز یکدشت روزانه خطا کرد و در خطا کفت  
 ای قوم اگر در خلافت ما خیری هست الا این سفیان کردند و اگر درین شریعت من ازین بزرگتر <sup>کنند</sup>  
 اسرار تمام خود را احوال کردم و ازین کار بیرون آوردم و دستم را بر حق خوده ام ازین کار بیرون آوردم  
 شکست و اگر شایسته این کار باشد اختیار کنید و از منم بزرگتر من آمد و در خانه رفت و بیایدت  
 مشغول شد و در مشق و فایده یافت و او بیست و سه ساله بود و دیدن من متبرین از این سفیان بود  
 غلام سگدار بود و در تنم پیروم متبرین ازین زند و ممالک کردند

و فرستاده معویترین زید را و کلاس اول  
 از کربلا عبید

زیبید

چون زیو سباز بد بگوست سفق شد و در ملک حاکم و کاردار و مقرر کرد بنیاد بنی امیه را اعلام کرد که امیرالمؤمنین حسین را بدین صورت فرستاد و اسلحه و پرورد  
 امیرالمؤمنین حسین را بگوشی بگردانان نیز بگوشی کرد و آن نیز بگوشی کرد و آنکه از کوفه طایفه رسولان فرستادند و امیرالمؤمنین حسین را بگوشی فرستادند و امیرالمؤمنین حسین را بگوشی فرستادند  
 عقیل را بگوشی فرستادند و مردی بسیار با اسم جت کردند و سلم و اول فرستادند و امیرالمؤمنین حسین را بگوشی فرستادند و امیرالمؤمنین حسین را بگوشی فرستادند  
 عقیل را شهید کرد و چون قاصد سلم عقیل از کوفه رسید و امیرالمؤمنین حسین را بگوشی فرستادند و امیرالمؤمنین حسین را بگوشی فرستادند  
 سر راه برو گرفتند و امیرالمؤمنین حسین را بگوشی فرستادند و امیرالمؤمنین حسین را بگوشی فرستادند  
 نکذالت بگوشی فرستادند و امیرالمؤمنین حسین را بگوشی فرستادند و امیرالمؤمنین حسین را بگوشی فرستادند  
 مشت ساله بود و بگوشی فرستادند و امیرالمؤمنین حسین را بگوشی فرستادند و امیرالمؤمنین حسین را بگوشی فرستادند  
 و ام کلثوم که خواهر امیرالمؤمنین حسین بود و همسر ابوبکر و با وفا طبع و سرگرفت و در آن حضرت رسالت بر او ایجاب در پوشیده و گویان و فریاد و گنان کوشک  
 برسد روان شد و مردم و شوق هر کس که دیدد که آن شد خوب بود و رسید فرسود که ایشان را در کوشک مکنان پیدا کرد از کوه بر جان شده بود که در آن از کوشک  
 نداشت ام کلثوم بنیشت و برای شوق شد و با زینب و عثمان حضرت گفت معویه بن زینب را گفت که بر او اولاد رسول و با وفا یکینه بر او زیادگان  
 معویه بن زینب را گفته که اگر سر ندهند و نهجه است خنجر واقع میشود بزینب گفت من حسین را نگذاشته ام و این خنجر دارم کشند و حسین را تسلیم ایشان کنید  
 بعد از سخن بسیار زینب گفت که شما را چگونه دل میخواهد ام کلثوم گفت همانجا بیاید که خاندان نبوت میراثی نام معویه و بگوشی او را تسلیم تا  
 کنید خنجر برین موجب راضی شده و امام زینب گفتا بدین را تسلیم کردند و معویه بن زینب شخص را بگوشی فرستادند که دستار را در سوط بود تا ایشان را  
 بگوشی فرستادند

### معتبرین ایستادن بر محزون حسب

چون نوبت خلافت عثمان رسید زید بن ابی سفیان را که برادر بزرگتر معاویه بود بحکومت دمشق بنیستاد زیدیم در آن سال وفات یافت بعد از آن عثمان معاویه را بحکومت دمشق تعیین کرد و معاویه در دمشق حکومت میکرد تا زمانی که عثمان کشته شد و علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه شد علی بن ابی طالب معاویه را از حکومت دمشق عزل کرد معاویه گفت که من او را امیر ندانم چرا چون مرا عزل میکند و میان ایشان حرب واقع شد و بسیار از طرفین کشته شدند ما فتیله ای را که علی علیه السلام بیع از بنی امیه شهید شد بعد از آن معاویه بحکومت رسید و بار اسلام فرو گرفت و میان او و الحسن بن علی صلح واقع شد و بدان صلح نیز قیام نکرد و معاویه را فرمود تا امیر المؤمنین حسن را از هر جا داد و صلح میان ایشان جان واقع شد و چون معاویه را معاویه خلیفه باشد بعد از حسن حسین باشد هر نوع که میتواند حسین را خلع کرد و نیز بیدار کرد و بپا بود و نصب کرد و بوقت موت وصیت کرد که حسین علی را بیعت بزند در آرید و معاویه بعد از عثمان نیز در سال هشت ماه و نیم حکومت کرد پست دوم در بیست و پنجین بهشت وفات کرد و او هشتاد و دو ساله بود

## امیر عبد شمس

عبد شمس وفات یافت و از وی پسر اول امیر باغده هاشم کرم امیر بود حاکم و پیشوای مکه بود با امیر بسیار ستایند داشت  
 و او از عزیز و محترم بود که در این برهه اقرابان سال امیر از هم خود هاشم است تا نمود که ترتیب این سال چهارم حجاج بن یوسف کن  
 تا از خلص مال خود آن ترتیبی که علو م هاشم بدین معنی رسانا داد امیر آن ترتیبی که خواست اگر داشت هر چه خود تمام نیامد  
 هاشم یافته شد و پنجاه شتر از خاص مال خود بگشت و این هر تمام کرد و امیر را ملامت فرمود و گفت شروع در کار کردی با تمام نرسد  
 ناکردن آن کار بهتر است و او از مکه پیرو فرود چون هاشم وفات یافت امیر که بشام رفته بود و باز آمد و اولاد  
 هاشم بشمار بودند و امیر نیز اولاد بود امیر با اولاد هاشم عداوت ساخت و کرد و همچنین فرزندان امیر نیز با فرزندان هاشم  
 عداوت ساخت اما از کردند اب سفیان لشکر کوه آورد و آن جنگ عاقل شد و در روز فتح حسین حضرت رسالت آن  
 ناصبه شتر بخشید فایده نکرد و میان عثمان و علی نیز جنان مهمات تعلق شد و میان معاویه و علی بجای میسید کرد  
 روز صفین جهل هزار مرد کشته شدند و امیر المؤمنین حسن را زهر دادند و امیر المؤمنین حسین را نکوبیدند شهید  
 کردند جنین کوبند که در شهر دمشق بجای امیر چهار هزار کوهاره فریدین و سیمین نهادند و در چون میان عبدالله بن  
 عباس و میان مروان حروب واقع شد سال با خبر رسید بود کرد در هر علم بنوا امیه را که شتافی نهاد و همخوان  
 عداوت در میان است جنین معلوم شد حضرت سلطان اعظم شهنشاه معظم بالله و قباب الامم مولی الملوك  
 الترك و العرب و عجم سلطان عیور کوهکان چون سبله دمشق رفتند جنان ظاهر کردند که اولاد بنو امیه  
 معاویه العقی است و جنگی را ترتیب کرد مردم بسیار جمع آمدند هر کسی را یکسای سپرده بود که ترتیب خواهیم کرد  
 وقت مراجعت آمد حکم فرمودند که هر کس که سپردند همان سراور را بکشند و چند فراری بودم را که کشته اند که ما را ایم  
 هلاک کردند انشاء الله تعالی که خدای تعالی حضرت سلطان مرحوم رحمت کند و جرمی را و را شهیدان را که بکشد  
 و اولاد او ابدال در سلطان باشند



التائب بن عبدالله بن زيد بن هاشم بن المطلب

چون هاشم بن عبدمناف مافتا اولاد او خورد  
بودند بدان سبب استحقاق تقدم ندا شدند  
صفتش و نوزاد و جود بودند تقدم  
مطلب تفضيل کردند و تقدم در مدت  
حجوة تعلق بدو سياست

عبدالله بن قيس بن مهران

عبدالله بن الحارث

الفضل

حسين

ابو عبد الله محمد بن الحنفية بن ابي طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبدمناف بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضر بن معد بن عدنان



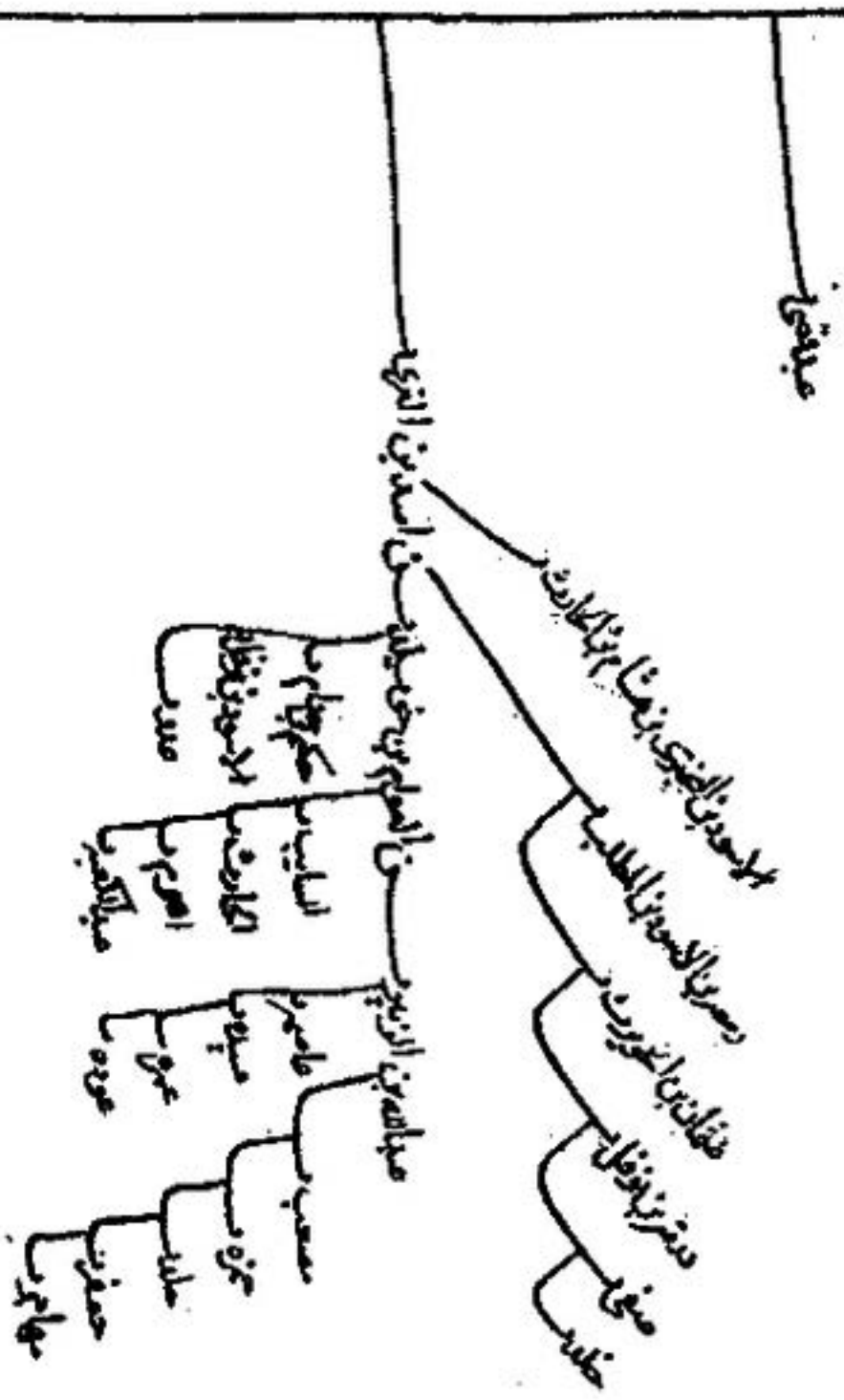
فرزندان شهبه کد ايشان را  
 صاحب مفتح کوندا کړيدو د نا کعب  
 ايشا فادار د نارا نزل عبدالدار

من عبدالغزى بن عثمان بن عبدالدار

سجده  
 ابو زهراء

شيخ  
 للاروت

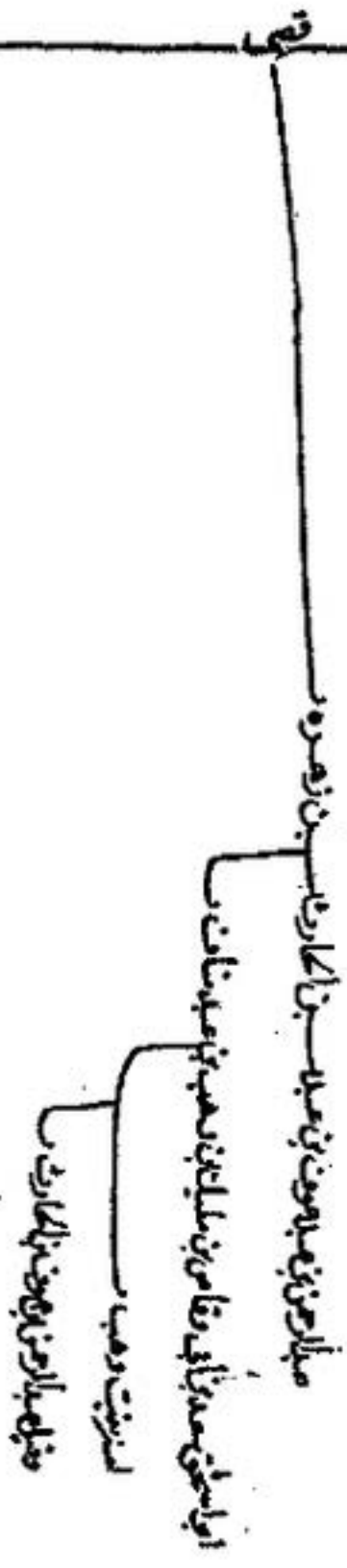
شجره من عثمان بن ابي بكر  
 طهرى



نام قضی بعد از بی آن او را قضی نام نهادند که شاید او فاطمه بنت سعد بن الادی بود که پیش از ایشان در او مشرفه گویند پس از وفات کلاب  
 نفعی سعد بن سعد بن حنظل بن سعد بن زید القنای شد و زید بطن قبله رفت کرنا مساوا نموده اولادها بی خانوادگی کرد با لای همه خاندانها پس بدان  
 سبب که خانرا با لای همه خاندانها بود او را قضی نام نهادند قضی از بیکر آمد و در ملازمت زید که بر او و بزرگتر او بود و چون در کلا نتران کلا نتران  
 کوفته بود بعد از ده سال زهره وفات یافت و باز سفایر بی بی خدیجه آمد و چون قضی از بطن زید آمد و در خدمت او بود و در آن زمان در پسر  
 پسرک آمد او را زید روح نام نهادند و قضی در ذراع چون بزرگ شدند پسر و دختر بیات ذراع ریاست ظاهر را باریت بگرفت قضی در ذراع و اکت  
 ریاست ظاهر را باریت بخور رسید پس از آن بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر  
 بحکم استحقاق واریت مرا مسلم شود زید روح گفت طلب باید کرد و اگر مرد دیار هر چه فرمای جان کنی چون قضی بگریه آمد ریاست و محبت و تقا  
 در وقت بی خبر از ریاست و بی خبر از همه طرف بود نام او خلیل بن حبه الخزای چون قضی بدید او را در آن وقت که در وقت بی خبر از ریاست  
 توقف نمود بیکه در آنجا بود تا او را از بی او خبر یافتند همه با آنجا آمدند و احترام و ملازمت او را در آن داشتند و مدتی مکث داشت و قضی دختر  
 خلیل را نکاح کرد که نام آن دختر بیات بود چون خلیل وفات یافت ریاست بی روی رسید که او را سلیمان نام بود که خلیل بیات بد و وصیت کرده بود  
 چون سلیمان را استحقاق آن کلا نبود و محبت و عنایت بیک خلیف ثواب بی غرضت و این سرور عظیم ایشان او را مسلم شد و بی خبر از ریاست  
 در عرض حضور مست آمدند قضی از ده و از ده فسیله خود مدد طلب کرد چون حروب واقع شد بی خبر از همه خاندانها آمدند و قضی و اتباع و اقربا او را  
 از سر بیرون کردند تا چون این طایفه را در آنجا واقع شد قضی بی خبر از همه خاندانها آمد و چون سرور شد و بی خبر از همه خاندانها آمد و چون سرور شد  
 معبان چند گاه در ذراع مردم و اقارب و عیال با ی خود را تمام جمع کرد و بعد قضی بجزای بگریه و گریان او را بجا مانده بود که رسید چون حروب  
 واقع شد خلافت ببارگشته شد و قضی ابرو غالب آمد و مناسب و مراتب مکر او را خاندانها شنیدند و بی خبر از همه خاندانها آمدند و قضی بی خبر از همه خاندانها  
 بود و بی خبر از همه خاندانها آمدند و بی خبر از همه خاندانها آمدند و بی خبر از همه خاندانها آمدند و بی خبر از همه خاندانها آمدند و بی خبر از همه خاندانها  
 نمایند پس قضی ایشان را از بی خبر از همه خاندانها آمدند و بی خبر از همه خاندانها آمدند و بی خبر از همه خاندانها آمدند و بی خبر از همه خاندانها  
 عزیز داشتی و محبت ایشان رسیدی و در اطعام طبع بیوت اقامت حج و اقامت از عرفات سباحت فرمودی و چند آنکه مردم بودی بجز آنکه  
 خان نظام مدد مسواطهم دادی و چون قضی غالب گشت در مراتب و مناسب چهار چیز پیفزود یکی مفاد و دوم بزرگی و سوم اولاد و چهارم نفع  
 و هر کس که بدان دو قاعده که اول بود که سقایت و محبات است و بدین چهار دیگر بنام نماید و تواند سید قم باشد معنی مفاد طعام مردمان  
 باشد هر سال حاج را بیک شب بزرگتر و بیک شب بزرگتر و بیک شب بزرگتر و بیک شب بزرگتر و بیک شب بزرگتر و بیک شب بزرگتر و بیک شب بزرگتر  
 زیارت مکه هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد  
 دوزخ کا طعام بزرگتر رساند و در دست و معنی بوی آنست چون خلافت از وفات بر کرد و بی خبر از همه خاندانها آمدند و بی خبر از همه خاندانها

تادشپ بلداقش مردم راه برد نوی ولوا آفت که هر کس را بجای فرستادی او از پرنیان سفید با می تا آن شخص را از غملاست  
نیک بیدی و پسندیده سلاطین و دنیا کار بیدی و معنی نفعه مشا و دست باشد که میان فرستش را جمع کردی و در هر دو مردم خانه خرید  
و از خانزادارانندوه نام نهاد چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرج مکر شد رسوم جاهلیت را بر انداخت و الله اعلم  
بالصواب

نقي











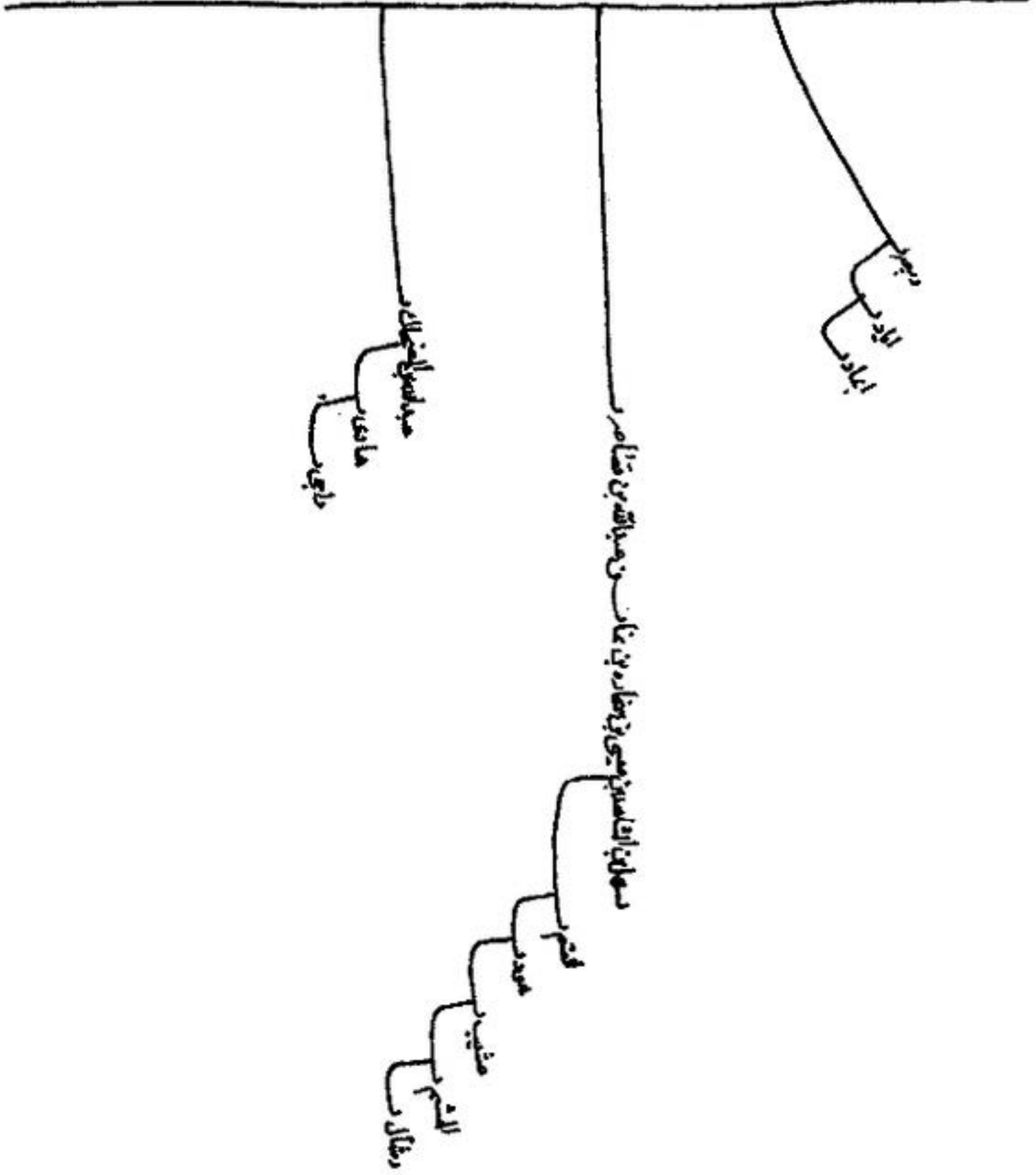


نزار از برادران نزار گفته که پدر ما در آن نبوت در ناصیه او پیدا و از جهت شکوای قرآن را از آن حضرت در جانب او نزار شوق از نزار یعنی وقت  
 ولد او چهل شهر خوانده شد منور و بیحیر و با او ولما حضرت اکر جلالی خیر بود از آن منور کینکه سفید و میام و چون شهر عرب کوبید ایامش را با این  
 و سکن نزار و اولاد او پیدا و نزار بوقت وفات بیعتی از ملل خود وصیت کرد و گفت این قیصر است و این قیصر بود از صیم ادریم سرخ و این خیر را  
 معز اهل میکنند با ضاعت و خیام و سیاه و اسان ساه و جهراست و او را بر سپهر از من میخوانند و این خادم و کوفته نماند ایاد است و این بدو و محله  
 ایاد است و فرمود که بعد از من هر که می روی بر حسب همت نماید و اگر احتلاقی واقع شود بنزدیک بحیران جرمی رجوع نماید تا او میان شما کما کت  
 نماید و نزار نیز عمرت علم کلمات موسوم بود و اولاد او را در دنیا و غیره علم و قوت تمام داشتند بعد از وفات پدربان ایشان خلقت واقع  
 شد و عزم کردند که کجا که نزار است یعنی در راهی شری دیدند که در نزار رخسار بود و گیاه دیدند که بعضی خورده و به بعضی نخورده و من  
 گفت که این شتر کز آنجا گذشت ما مور بوده است یعنی این چشم در چهر گفت از روی دیده و با یاد گفت این بوده است و ایام گفت شتر و بود است  
 یعنی رنده چون پاره برفتند شخصی علی آمد بر تری سوار و کم شده خوش می حبت و از ایشان سوال کرد هر يك از برادران نزار دیده بودند  
 گفتند و تقریر کرد مانند کیفیت آن را آن شخص گفت و الله که شتر شما پنهان کرده اید که شتر من چنین است مرا نشان دهید از شتر من هر  
 برادران سوگند یاد کردند که شتر تو را ندیده ایم این شتر کم کرده و هر چه ایشان نزار دیدن افی جرمی رفت آن مرد بر ایشان در موی شتر کرد ایشان  
 انکار نمودند و افی ایشان را گفت چه چون شما شتر را ندیده بودید اوصاف شتر چون معلوم داشتید منز گفت که من دیدم که یک طرف راه  
 و لزه یکو جانب رها کرده و انتم که یک چشم است رچه گفت که اثر یک دست سلامت دیدم و دیگر دست نفلوت و انتم که از دست  
 بعضی یک دست ایاه گفت گیاه دیدم که تمام نماییه بود و سر کین او پانگنده بنود و انتم که دنب بریده است ایاه گفت دیدم که گیاه یک  
 جانب خورده و از این انکبدا شتر و گیاه یکو رفت معلوم شد که شتر و است یعنی تعجب نمود از کمال دانش ایشان و این علم را در بار شتر  
 ترکیب خوانند افی خلوت شتر را گفت با این یکت و از مقامات دیدگشت که ایشان از شتر و خبر ندارند کمال عقل و کیات این حالات را  
 دانسته اند و ان شتر و خبر ندارند افی از ایشان سوال کرد که شما از فرزندان کدام مهنر با شنید و چه کلا نظر عیب آورده اید با شنیدن دانش  
 و کیات چون حال بگفتند گفت با شنیدنی دانش شما کجا که بتوجه احتیاج دارید و ایشان را مهمانی کرده و ایشان را مهمانی گفت و سر او آورد  
 منز گفت من شراب بهتر از این نخورده ام چه خوش بودی که بر کورادی رسته بودی و چه گفت که این کویست بنایت نیک است چه خوش بودی که  
 ان می رسک بر روده نشانی ایاد گفت که میزان مردی ظریف است چه خوش بودی که از ایشان بدید و بدید و نسبت میکنند  
 ایام گفت سخن بسیار نیک است چه خوش باشد که طاعت بخواج متروا شود یعنی چون آن کلمات استماع کرد توقف نمود تا ایشان در خواب  
 شدند و کیل بگفت که این شراب از کدام رزق و عادت کستانان انکور که ان کور بدو رزق است بعد از آن شبانرا بخوانند و گفت این کور  
 کدام کوی سفید است و از کجا آورده گفت این کوی سفید چون از ماد و بزاد ماد را و بعد از آن هیچ کوی سفید شتر داشت من او را بر سرک بتم ناز از شتر  
 پرورده شد بعد از آن بنزدیک ملد شد و این معنی از ماد و خود سوال کرد ماد را و او را کت که من در حکم فلان مهنر بودم که ترا بدیدم و بخوانند

و مدتی با یکدیگر بودیم مرا از فرزندانند یک کورتا عربی هم ملای ما آمد من او را تمکین کردم و قفس موجود شدی و من این معنی را با آن شخص گفتم  
 فرزندان خوانند اظهار کرده ام پس چون روز شد از افعی القاس حکم کردند گفت شما از من عالم ترید و از حکم من مستغنی گمتر اند چون میان  
 جماعتی سخن مخالفت در میان باشد احتیاج بحکم دیگری هست که در دم خود حکمی بگویند و مانند یک قبحکم وصیت بد آمده ایم و تقصیر  
 انچه بد کمتر بود فدایی آوردند افعی گفت هر چه دینار مانده است بمغز ما نیند و هر چه از جانبها و بردهگان مانده است رجعت را دهید و هر چه  
 سفید و در هم و خلام مانده است بایاد دهید و انچه کوسفتند طب باشد بایاد مسلم و او دید برین <sup>موجب</sup> شدند و بوجوه خود رجوع نمودند







سیدہ امیر المؤمنین  
 خاتون  
 ماجدہ





سلامان الفیض جمع لبق بیاد

سولوا

عربی

شور  
حلاف  
ثابت

کامل  
بنام  
سوز

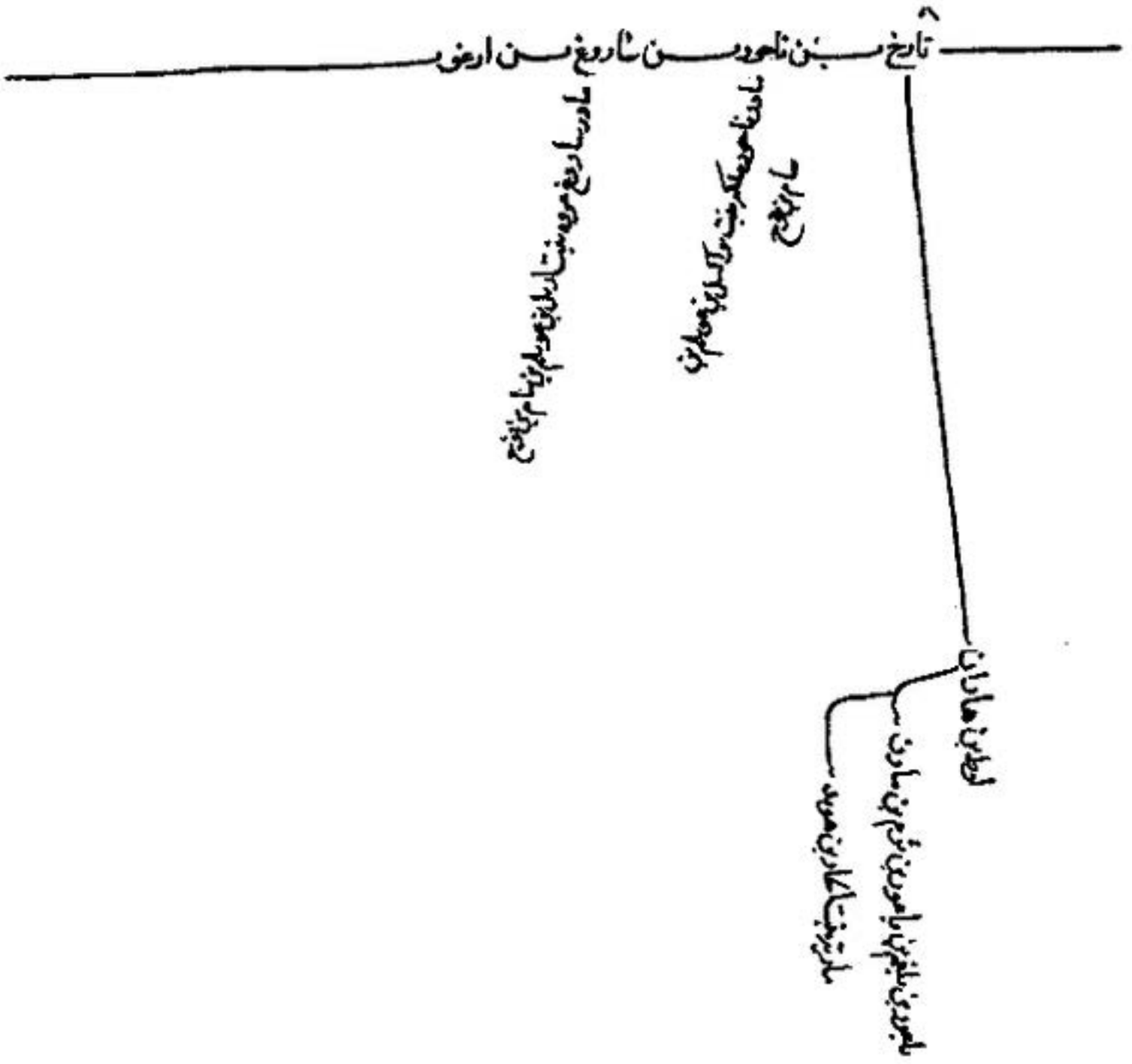
ارمن  
دیلم  
قطر  
سوز  
موان  
دوم  
مخ  
ثابت

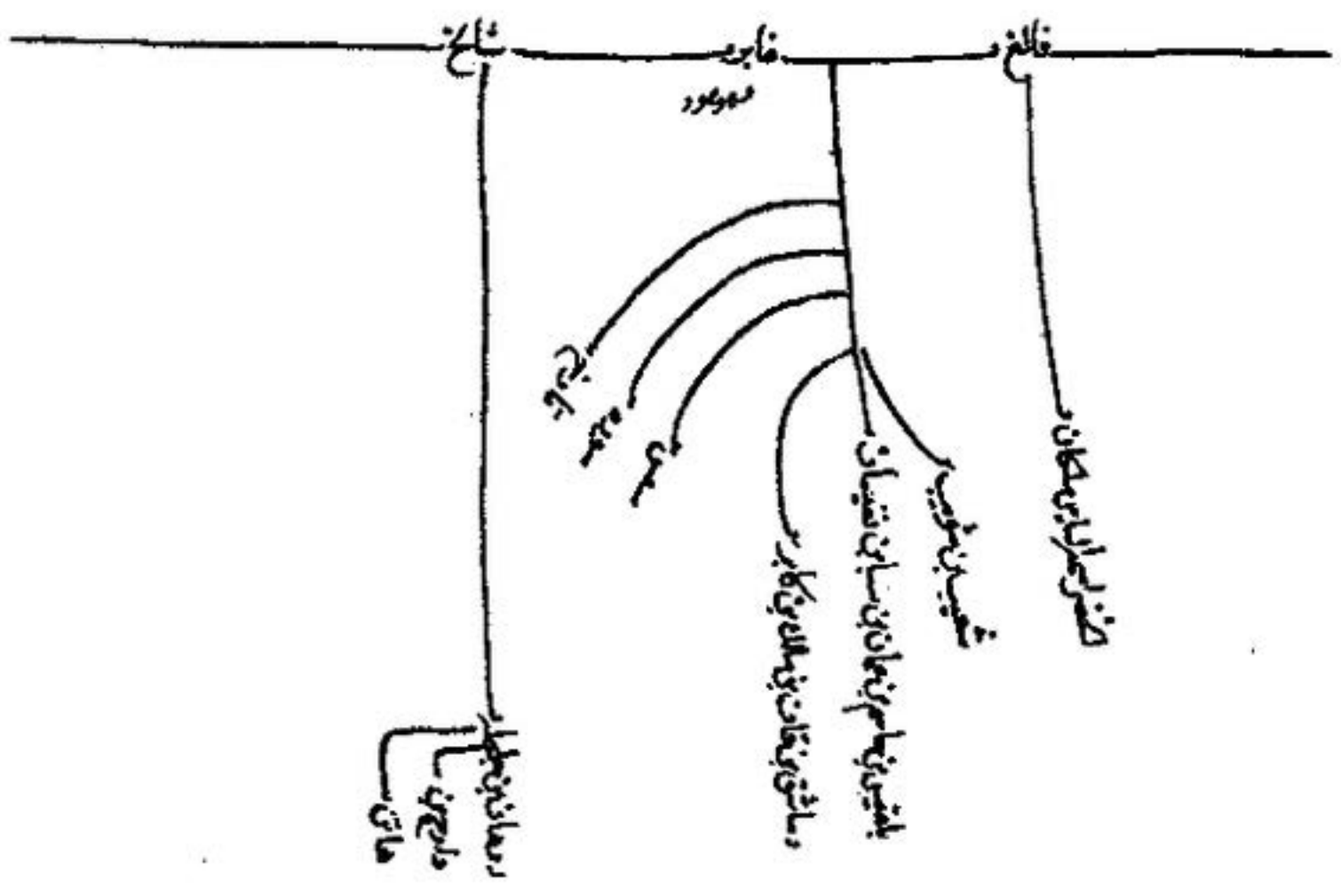










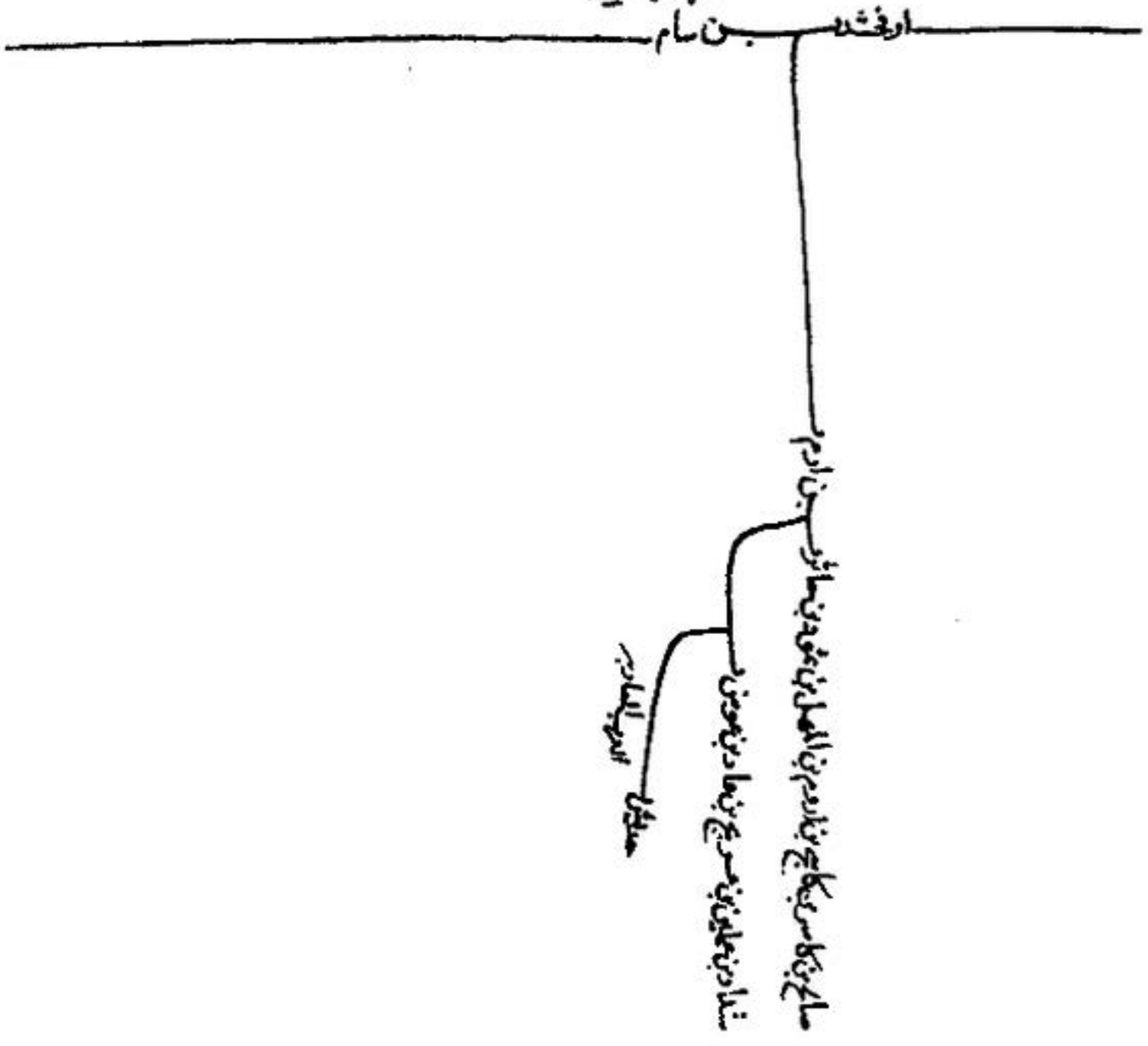




١٣٣

مادوسام محمد بن  
سكندر بن محمد بن  
ابن دوسام بن محمد بن

اولاد سام بن فوخ طيار السلم









ستوخ

ستوخ را فرزندان بسیار بودند چون عیاشی بیست و هشتاد و هشت سال رسید  
ملك در وجود آمد و گویند که بعد از آن سال و صد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد  
سخت و نرسال بزیست و گویند هزار و صد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد  
فهمی شخصیت و دوشای ما در او و بیست و نایل بن محمد

عاریب و ستان و فتح و سروج و طایه و سلطان و عیاش

اخترخ لورین

ابد بن ابی البرکات اخترخ را گشته در زمان تیر و پنهان شدن در میان  
 سب مشهور شدند و چون با او در میان ابی البرکات و عیون شاد تا ایشان را  
 دعوت کرد و از تب پرستیدن باز داشت و او درین پیغمبرانی بود و او را  
 الملك بانم خوانند و چهار کتیم پیغمبر ویم حکیم ویم پادشاه بود و سخت  
 و جلالتی او فاد که اول با تا پلیمان جنگ که بعد از آن اولاد ایشان  
 بسیر و بعد استیلا و خیمات و خط و علم بخیم او کرد و از آن بی جان و رسا  
 می همیروندان که شهنشاهان هر سنی حکیم است و نوکیینه  
 از اولاد فایله بود و از زمان او تا زمان فتح علیهم چهار صد و  
 چهل سال بود و هیچ آن است که اینجا کتیر شده مقام او در صید اولی  
 مصر بود بنا بر علم او فاد و مصر را بطریق آن امداد کرد چون شست  
 پنج سال شد متوشح در و حرم آمد و کسی وفات او ندید و خدایتها او را  
 بیست و دو در وقت ارتقا ممر او سیصد و شست و پنج سال بود و بقول  
 بود و فاضلی سوسد سال او را علم بالصلاب ما و او درین برکات است  
 اندر پل نیز تحصیل بن اخترخ بن قیر بن آدم علیهم السلام

۶۶

۶۷

۶۸

۶۹

۷۰

۷۱

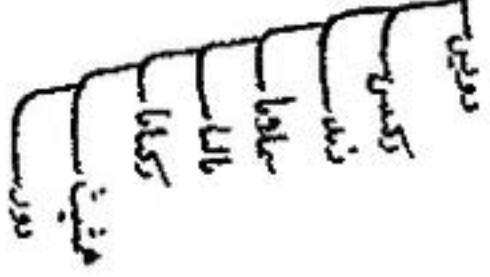
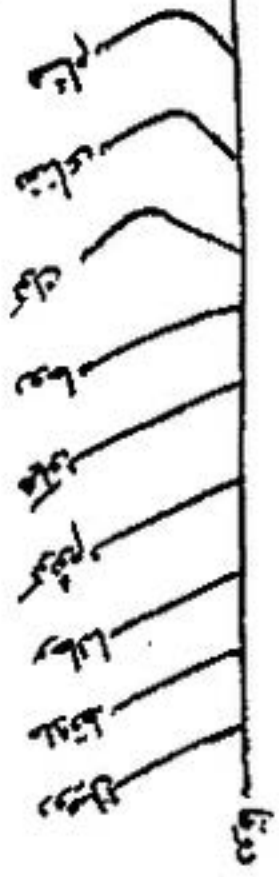
۷۲

بنای بن کورس

ن سهل شيل

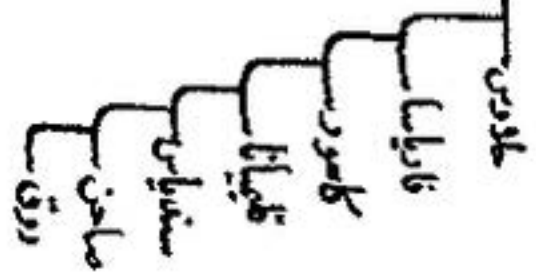
تایم مقام پدید شد و در زمان او بیچاره شدند ایشان را در روی زمین  
 پراکنده کرد و انیدر خون جا اولاد شیت در زمین دوم بنیست و شهر شوما  
 و بابل بنا کرد و از ان بیشتر شهر بنا حتر بودند با اتفاقا را امر او شصده  
 نود و پنج سال بود

قائم مقام پدید شد و در زمان او بیچاره شدند ایشان را در روی زمین  
 پراکنده کرد و انیدر خون جا اولاد شیت در زمین دوم بنیست و شهر شوما  
 و بابل بنا کرد و از ان بیشتر شهر بنا حتر بودند با اتفاقا را امر او شصده  
 نود و پنج سال بود



قیان

قیان ولعهده پدید بود و حکیم و صلیت تایم مقام او شد  
 چون هفتاد ساله شد هلائیل در وجود آمد و فرزندان  
 صغیر داشت و مدت عمر او نهمصد و ده سال بود و بتول  
 بود و مناری هشتصد و هشت و پنج سال





## افوش

افوش و لمعه مدینه بود و او کسی که درخت خرما نشاءند و همه  
 چمن بود ساله شدند قینان در وجود آمد و بقر انشا ری صد  
 و دو ساله و بر روی یهود بود و ساله و در او ایل از سالها صغیر بود  
 اما از کفر کفر و سب پرستیدن لغاز کرد و در او واسطه  
 این سالها صنایع پیدا آمد و فرزندان بسیار شدند و قصد  
 پنج ساله مادر او سرون بنی آدم بود علی السلام و او کسی که در  
 کور و ندر و سی ایشان بود و در لغت اعلم

حیرون  
 هموژان  
 هفتاد  
 مقلت  
 هفتاد

شیت النبی

سوار  
دوس  
سروی  
هش  
دنگه  
بصران  
هزار

بعضی گفته اند که شیت فرزند آدم است و بعضی گفته اند که فرزند  
فرزند آدم است و پیدایش او با آدم است و جامع آن است که فرزند  
آدم است خواه آدم مسعودی یا ابراهیم بقول یهود شیت در وجود  
آدمان و عقبان ایشان است و در بیت و شاکر بود باقیات  
لنا حضرت موسی علیه السلام و در آن روز شیت را اول عهد حق گردانید  
صفتی که تا کنون کس برینک و کلینا کرد و آنجا که آدم علیه السلام تا آخر بود  
و بارشها اول خلقت مسالت داد و شپاه صحیفه برینان نشدند  
مدت چهل و دو سال و در بیت و هشتاد سال خلق با نجاتی  
غریب در صورت کرد و شیت چون مسعودی سالگرد شد آنش در وجود  
آدم بقول ضانی در بیت و هشت و پنج و بری عهد مسعودی  
پنج و بعد از آن فرزند آن بسیارش مؤلف شدند و بعد از آدم  
صدی و دوازده سال زینت و باقیات که چون سالش به هشتاد  
دوازده سال رسید وفات یافت و در چهارم درش دفن کردند

والله اعلم بالصواب

ابو صفی ابو البشیر سادات قصصه و اولاده من الخلیفین و اولاد الحسین و اولاد علی بن ابی طالب

چون مراد بختی سالی سیدوفات یافت و بمیل رحمت حق چوت و چون

باک سال مبارزی بزیت و کوبینه هفت سال و هر دو با دوزین هند فز کدند و کیند کوه قیس

و کیند در نخت و کوبینه فتح ملیکم در وقت طوفان استغراق ایشان یا خرد کشتی برود و مبارزان

در بیت المقدس دفن کردند کیند که از آدم تا طوفان دو هزار و دویست و چهل و سه سال و از طوفان تا نوح

منح سید و پنجاه سال و از نوح تا ابرهیم دو هزار و صد و بیست و چهل و شش سال و از نوحی

تا داود پانصد سال و داود تا عیسی که هزار و صد سال و از عیسی تا حضرت رسالت ششصد

بیت سال و از ابتدای آدم تا زمان محمد علیه و آله و سلم بیست و هفت هزار و شصت و هشتاد و

هفت سال باشد و در تاریخ خود آورده اند که از آدم تا نوح هزار و پنجاه سال و از نوح تا ابرهیم

ششصد و نود و چهار سال و از ابرهیم تا موسی پانصد سال و از موسی تا سلیمان چهار صد سال و از

سال و از سلیمان تا اسکندر پانصد و بیست و چهار سال و از اسکندر تا زمان عیسی بیست و هفت هزار و

هفتصد سال و نود و چهار سال و از ابراهیم تا محمد بن عبدالله الصوی در کتاب خود آورده است

که از هر بیست و دو هزار و دویست و پنجاه و شش هزار و طوفان تا نوح ابرهیم هزار و هشتاد و

نر سال و از نوح تا ابرهیم تا زمان خروج بنی اسرائیل از تتر که موسی هشتاد سال و از موسی تا نوح

تا خروج بنی اسرائیل تا چهارم سال از پادشاهی لود ملیکم که ابتدای بنای بیت المقدس که هشتصد و

سی و شش سال و از ابتدای بنای بیت المقدس تا مولد اسکندر هفتصد و نوزده سال و از مولد اسکندر

تا مولد یحیی سید و شصت و نر سال و از مولد یحیی تا زمان ولادت مصطفی علیه و آله و سلم پانصد و

یک سال و از زمان یحیی که اوس و نر و هر دو تا وفات حضرت رسالت پانصد و نود و چهار سال و از یحیی

تا هجرت حضرت رسالت پانصد و چهل و شش سال و وفات پیغمبر ما در سن خمس و ثلثین و نهم و

اسکندر و بعد از زمان اسکندر تا محمد مزار سال و در حال هشتاد و سه ماه و در روز و نوبی تا محمد

دو هزار و هشتاد و هفت سال و شش ماه و در روز و نوبی تا محمد مزار سال و در حال هشتاد و سه ماه و در

هفتصد و بیست و یک سال و شش ماه و در روز و نوبی قول بروایت سعیدی از هجرت آدم تا سبعت

۱	۱
۲	۲
۳	۳
۴	۴
۵	۵
۶	۶
۷	۷
۸	۸
۹	۹
۱۰	۱۰
۱۱	۱۱
۱۲	۱۲
۱۳	۱۳
۱۴	۱۴
۱۵	۱۵
۱۶	۱۶
۱۷	۱۷
۱۸	۱۸
۱۹	۱۹
۲۰	۲۰
۲۱	۲۱
۲۲	۲۲
۲۳	۲۳
۲۴	۲۴
۲۵	۲۵
۲۶	۲۶
۲۷	۲۷
۲۸	۲۸
۲۹	۲۹
۳۰	۳۰
۳۱	۳۱
۳۲	۳۲
۳۳	۳۳
۳۴	۳۴
۳۵	۳۵
۳۶	۳۶
۳۷	۳۷
۳۸	۳۸
۳۹	۳۹
۴۰	۴۰
۴۱	۴۱
۴۲	۴۲
۴۳	۴۳
۴۴	۴۴
۴۵	۴۵
۴۶	۴۶
۴۷	۴۷
۴۸	۴۸
۴۹	۴۹
۵۰	۵۰
۵۱	۵۱
۵۲	۵۲
۵۳	۵۳
۵۴	۵۴
۵۵	۵۵
۵۶	۵۶
۵۷	۵۷
۵۸	۵۸
۵۹	۵۹
۶۰	۶۰
۶۱	۶۱
۶۲	۶۲
۶۳	۶۳
۶۴	۶۴
۶۵	۶۵
۶۶	۶۶
۶۷	۶۷
۶۸	۶۸
۶۹	۶۹
۷۰	۷۰
۷۱	۷۱
۷۲	۷۲
۷۳	۷۳
۷۴	۷۴
۷۵	۷۵
۷۶	۷۶
۷۷	۷۷
۷۸	۷۸
۷۹	۷۹
۸۰	۸۰
۸۱	۸۱
۸۲	۸۲
۸۳	۸۳
۸۴	۸۴
۸۵	۸۵
۸۶	۸۶
۸۷	۸۷
۸۸	۸۸
۸۹	۸۹
۹۰	۹۰
۹۱	۹۱
۹۲	۹۲
۹۳	۹۳
۹۴	۹۴
۹۵	۹۵
۹۶	۹۶
۹۷	۹۷
۹۸	۹۸
۹۹	۹۹
۱۰۰	۱۰۰

عاجل

حضرت رسالت شش هزار و صد و دو سال و شش ماه و ده روز باشد، و در دیوان النسب آورده‌اند که نوح را چهار پسر بود، به وقت خود گفته خواهد شد، و الله اعلم بالصواب، و الیه المرجع والمآب، والحمد لله رب العالمین .

تمام شد مقابله کتاب با دو نسخه دیگر، و مواردی از آن با قلم تصحیح شد، و مواردی از آن قابل تصحیح نبود و به حال خود گذاشته شد، در روز پنجم ماه محرم الحرام سنه (۱۴۲۹) هجری قمری، بر دست این فقیر ناچیز سید مهدی رجائی، در بلده مقدسه قم حرم اهل بیت و عش آل محمد علیهم السلام .



## فهرست کتاب

- ۳ ..... مقدمه محقق، پیرامون کتاب
- ۴ ..... نکته قابل توجه پیرامون وقفنامه کتاب
- ۱۳ ..... مقدمه مؤلف
- ۱۷ ..... أعقاب أمراء مکه
- ۲۱ ..... أعقاب قتاده اولین امیر مکه
- ۴۰ ..... أعقاب عبدالله بن موسى الجون
- ۴۲ ..... أعقاب ابراهیم بن موسى الجون
- ۴۴ ..... أعقاب محمد نفس زکیه
- ۴۵ ..... أعقاب ابراهیم قتیل باخرا
- ۴۷ ..... أعقاب یحییٰ صاحب دیلم
- ۴۹ ..... أعقاب ادریس بن عبدالله المحض
- ۵۵ ..... أعقاب قاسم رسی
- ۵۶ ..... أعقاب ابراهیم الغمر
- ۵۷ ..... أعقاب حسن مثلث
- ۵۹ ..... أعقاب داود بن حسن مشنی
- ۶۳ ..... أعقاب جعفر بن حسن مشنی

- ٦٤ ..... أعقاب حسن مثنى
- ٦٩ ..... أعقاب عبدالرحمن شجرى
- ٧٦ ..... أعقاب محمد بطحاني
- ٧٧ ..... أعقاب علي بن الحسن بن زيد بن الحسن عليه السلام
- ٧٨ ..... أعقاب حسن بن زيد بن الحسن عليه السلام
- ٧٩ ..... أعقاب زيد بن الحسن
- ٨١ ..... أعقاب جعفر تواب ابن امام هادي عليه السلام
- ٨٢ ..... أعقاب موسى المبرقع ابن امام جواد عليه السلام
- ٨٦ ..... أعقاب ابراهيم ابن امام موسى الكاظم عليه السلام
- ٨٨ ..... أعقاب محمد عابد ابن امام موسى الكاظم عليه السلام
- ٨٩ ..... أعقاب جعفر ابن امام موسى الكاظم عليه السلام
- ٩٠ ..... أعقاب زيد ابن امام موسى الكاظم عليه السلام
- ٩١ ..... أعقاب عبدالله ابن امام موسى الكاظم عليه السلام
- ٩٣ ..... أعقاب عبيدالله ابن امام موسى الكاظم عليه السلام
- ٩٤ ..... أعقاب حمزة ابن امام موسى الكاظم عليه السلام
- ٩٥ ..... أعقاب إسحاق وهارون ابني امام موسى الكاظم عليه السلام
- ٩٦ ..... أعقاب امام موسى الكاظم عليه السلام
- ١٠٠ ..... أعقاب اسماعيل اعرج ابن امام جعفر صادق عليه السلام
- ١٠٣ ..... أعقاب علي عريضي ابن امام جعفر صادق عليه السلام
- ١٠٦ ..... أعقاب محمد ديباج ابن امام جعفر صادق عليه السلام
- ١٠٧ ..... أعقاب اسحاق مؤتمن ابن امام جعفر صادق عليه السلام

۲۹۵	فهرست کتاب
۱۰۸	أعقاب امام جعفر صادق <small>عليه السلام</small>
۱۱۱	أعقاب عبدالله باهر ابن امام سجّاد <small>عليه السلام</small>
۱۱۳	أعقاب ابو محمد حسن فارس
۱۱۵	أعقاب ابو علي عمر شريف
۱۱۶	أعقاب حسين نسابه
۱۲۰	أعقاب علي كتيله
۱۲۱	أعقاب حسين سخته
۱۲۵	أعقاب محمد الأصغر اقساسي
۱۲۸	أعقاب حسين قعد
۱۲۹	أعقاب حسين ذى الدمعه بن زيد شهيد
۱۳۱	أعقاب حسين غضاره
۱۳۴	أعقاب عيسى مؤتم الأسيال بن زيد شهيد
۱۳۷	أعقاب محمد بن زيد شهيد
۱۳۹	أعقاب زيد شهيد ابن امام سجّاد <small>عليه السلام</small>
۱۴۵	أعقاب عمر اشرف ابن امام سجّاد <small>عليه السلام</small>
۱۴۷	أعقاب أمراء مدينه
۱۵۲	أعقاب يحيى نسابه
۱۵۳	أعقاب جعفر الحجّه
۱۵۴	أعقاب مختاريهاى عبيدلى حسيني
۱۶۳	أعقاب ابو العلاء مسلم احوال
۱۷۰	أعقاب محمد جوانى



- ۱۷۱ ..... أعقاب عبیدالله اعرج
- ۱۷۷ ..... أعقاب حسین اصغر ابن امام سجّاد علیه السلام
- ۱۸۶ ..... أعقاب علی اصغر ابن امام سجّاد علیه السلام
- ۱۸۷ ..... أعقاب امام سجّاد علیه السلام
- ۱۹۱ ..... أعقاب محمّد حنفیه ابن امام علی علیه السلام
- ۱۹۴ ..... أعقاب ابو الفضل العبّاس ابن امام علی علیه السلام
- ۱۹۹ ..... أعقاب عمر اطرف ابن امام علی علیه السلام
- ۲۰۲ ..... أعقاب عقیل بن ابی طالب
- ۲۱۲ ..... أعقاب جعفر بن ابی طالب
- ۲۲۳ ..... أعقاب عبدالله بن عبّاس
- ۲۲۷ ..... أعقاب عبّاس بن عبدالمطلب
- ۲۳۹ ..... أعقاب پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله
- ۲۴۲ ..... أعقاب عبدالمطلب جدّ پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله
- ۲۴۴ ..... أعقاب هاشم
- ۲۵۵ ..... أعقاب بنی أمیه
- ۲۵۷ ..... سلسله نسب پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله
- ۲۶۲ ..... سلسله نسب قصی تا عدنان
- ۲۷۰ ..... سلسله نسب عدنان تا حضرت نوح علیه السلام
- ۲۸۳ ..... سلسله نسب نوح تا حضرت آدم علیه السلام
- ۲۹۳ ..... فهرست کتاب